

۱۳۰
 سلهای نظایرین
 کوهها برانستند براسانند مقصود
 درینجا از انست پس ۱۲ مولوی ۶
 سلهای بود هر قوتی که در ابتدا
 خلقت مقدم باشد در تدریب
 اخلاق نیز مقدم داشته اند و
 موثر با حکم ترتیب بود قوتها در تدریب
 طوطا مانند تاد وضع موافق طبع کرد
 قوتش بیشتر باشد ۱۲ مولوی ۱۲
 سلهای به بلند کردن و افکار
 طلبند کند و بیشتر بخوابد و افکار
 او وسیله طلب گرداند ۱۲ مولوی ۱۲

و بعد از تمهید این مقدمه گوئیم چون تدریب اخلاق که نظر این فن مقصود
 برانست امری صنایع است آئینه در آن باب اقتدا طبیعت باید کرد و برین
 که آنچه در تربیت جو و مقدم باشد در تدریب مقدم دارند و چون تا بل مرتب قوی
 واقع شود ظاهر گردد که اول قوتی که در طفل حاصل شود قوت طلب غلبه
 چه در همان ساعت که متولد شود میل بشیر کند و این بحضل لسان بانی تواند بود
 که مقتضای اعطای کل شیئی خلقه ثم هدی ذرات کائنات را شاملست
 و چون قوت و زیادت شود درین طلب نفس صوت گردید نظائر آن
 توسل جوید و در سواد حیوان بر غلبه حکم احوال تمیز میان امور متشاکله مثل صورتها و غیره
 نتواند کرد و چون حواس ظاهر و باطنه او قوت گیرد و خیالش بر حفظ محسوس
 قادر شود صورت مطالب که از راه حواس باورسید باشد التماس نماید چون بصیرت
 مادر و غیر آن بعد از اشکال این قوت نوعی زکمال قوت غرضی ظاهر شود
 تا دفع مضار نماید و با آنچه مزاج و مملکت او باشد در میل مطالب و رغبت
 کامل شدن ۱۲

این چون در ابتدای آفرینش قوت و حکم
 غلبه است در چیزهاست پنداشتن بر کودک
 و نیز نیکند و هم را یکسان دانند و جدا جدا
 قیاسه ۱۲ مولوی در موم ۱۲
 خیال کودک بر یادداشتن مشابه و
 صورتهاست مطالبات او که محسوس او
 شود و قادر گردد و همین زمان است
 مطالبات جوید که از راه حواس
 نظائر از دیدن مادر و خیال مادر سید منتقدش
 گردیده است و شناخت حاصل شده و باور
 موم سلهای هرگاه این قوت غرضی قوی
 نوع اشکال باید و واضح گردد و از یاد
 سلهای خبری که او را از نزدش فرود آید
 برساند دفع کند و میسر از آن نماید و باور
 در سیدن بطلو باشد و خوابات و دفع نماید
 او باشد آن مثالی که در تامل مقدمه دفع نماید
 قوت با آنچه بوجه متعلق است تبادلت کند
 مقارن دفع و در بدو جمع مضرت
 گزند نقصان مزاج جمع مضرت
 چنانکه گشتند و نفعی باز نماند
 غلبه برین قوت غلبه برین جمع
 بلکه باور سید کس که ۱۲ مولوی
 تا که لسان غلبه غلبه غلبه
 این خلقت را در وجود و بعد از آن
 پدید شود و در ۱۲

این خلقت را در وجود و بعد از آن
 پدید شود و در ۱۲

علاجه در بيان آرد
از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند

از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند

حق ولایت غالب بود که موجب غلبه طرف بطون و حدت خلالت
مقتضی ترتیب طبع ظهور و حفظ مراتب کثرت بینما بون بین میت
موسیا آداب دانان دیگر اند | سوخته جان دانان دیگر اند
و از اسباب حفظ صحت نفس کار فرمودن قوی ست افعال جمیل خواه قوت
نظری خواه قوت عملی چه هر ملکه تیر بر عمل رسوخ بیشتر گیرد و بقدرت رسوخ
کم شود تا عرض نه وال گردد و تمعینی بمنزله ریاضت نیست که در طب
جسمانی از اسباب حفظ صحت است بلکه خلست این ریاضت در حفظ صحت
نفس مشیر است از دخل ریاضت بدنی در حفظ صحت بدنی را که ریاضات بدنی
را بدلی چند متصور است بخلاف ریاضات نفسانی چه هر گاه که نفس را
نظر معطل شود و از قنناش در حقایق بخواج او کار اعراض نماید البته بلیم
و بلاد گراید از فیوض عالم عقول که غذای روحانی و رزق سماویست بر
و حسب از تربت کمال انسانیت نسلخ و بصورت معنوی حیوانات مجسم

۱۲ از نفس رخ
۱۳ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۱۴ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۱۵ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۱۶ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۱۷ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۱۸ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۱۹ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۲۰ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۲۱ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۲۲ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۲۳ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۲۴ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۲۵ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۲۶ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۲۷ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۲۸ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۲۹ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۳۰ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۳۱ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۳۲ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۳۳ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۳۴ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۳۵ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۳۶ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۳۷ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۳۸ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۳۹ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۴۰ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۴۱ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۴۲ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۴۳ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۴۴ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۴۵ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۴۶ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۴۷ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۴۸ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۴۹ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۵۰ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۵۱ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۵۲ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۵۳ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۵۴ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۵۵ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۵۶ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۵۷ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۵۸ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۵۹ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۶۰ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۶۱ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۶۲ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۶۳ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۶۴ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۶۵ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۶۶ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۶۷ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۶۸ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۶۹ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۷۰ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۷۱ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۷۲ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۷۳ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۷۴ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۷۵ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۷۶ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۷۷ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۷۸ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۷۹ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۸۰ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۸۱ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۸۲ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۸۳ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۸۴ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۸۵ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۸۶ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۸۷ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۸۸ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۸۹ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۹۰ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۹۱ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۹۲ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۹۳ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۹۴ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۹۵ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۹۶ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۹۷ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۹۸ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۹۹ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند
۱۰۰ از عذر و وظیفه از هر یک موافق کند

۱۳۹ جزای شکرگذاشته
ای گواه حال خیال باشد یا بطریق
اولی است اینجی که در آفتابای نیم الخ ۱۲ مولوی شیدای
مروم و غیره ۱۲ استفهام انکار
نقصان باین

بیان مال و فواید رسیدن بفتح
و تدبیر اصولی هر دو موعود

سنانی خزن نفیجین خاور مجتین
سفال و مراد از آن نعمت و نبوی و صرف
اولک انبیکه الکتاب آن
و از نند ۱۲ مولوی
و از نند ۱۲ مولوی

خانی کردند و تحصیل این بزرگان
بگذرانند و غیره غفر الله له
منفور و غیر آن نبی و تلف نشود و بصورت
خاص و غیر آن باشد ۱۲ مولوی مردم
نیاید و تا حیاتش باشد ۱۲ مولوی
یعنی آن چیز را گذاشته میرد و استند
و غیره ۱۲ که طمع مالش داشتند
و مردش میخواهند ۱۲ لیکن بگمان چنین
۱۲ که گفت ۱۲ مولوی منفور
۱۲ که مردم بدان خفته

ناباشند لهذا ای شاعر فریب
از کسب فضائل بازمانند
بیار غمت شود در دنیا که دوست دارد
از خدا و بی رغبت باش در این نزدیک
از دست دوست خواهند داشت ترا
یامانند عبور کنند گان راه
و شمار کن ذات خود را از اهل بقور یعنی خود را
مردم انکار یابد آن که روزی رفت و کار

و عابری در اصل عابری بن بود حج
باضافت افتاد و الله اعلم
تذکره الله تعالى

و غیرت اللغات است ۱۲ بولوی محمد بادشاه اسقام
کفایت بولون روزی ال خود در دست سانه از طلب و آن حضرت

۱۴۰
 عطف بر دفع ای و غنی
 از اسباب دینوی احتراز است از
 افتادن در آفات بدنی ۱۲ مودی
 اقوم دینوی لذت نیست ۱۲
 اسباب دینوی لذت نیست ۱۲
 مودی اقوم دینوی لذت نیست ۱۲
 بر دو باد در دو سلام ۱۲
 نب بختین ریج و ماندگ ۱۲
 ای از ملک نیست
 تا اینجا مضمون صحیفه سلیمانیت
 قدر کند که حاجت آن دارد
 زیاده نه طلبد و در حال دیگر
 جانوران تامل نیکو
 شکم ایشان سیر شود از سیر
 در طلب زیاده باز مانند ۱۲
 مولوی محمد باوی علی

چون جوع و عطش و تحرار و وقوع در آفات بدنی نه لذت بلکه لذت اصلی
 صحت است که از لوازم قضا دست پس معلوم شد که در اعراض از فضول
 هم لذت است هم صحت و طلب آن هر دو مفقود نه لذت و نه صحت در صحیفه
 سلیمان بن داود علی نبینا وعلیه السلام مسطور است که فرموده
 طلب یادتی در دنیا مکنید که در خانه خواه صاحب خانه باشد ۱۲
 همان یک شکم بیش نمیتواند خورد پس خواه آنکس که زیادت دارد خواه آنکه
 بقدر حاجت دارد و ارتفاع آن کیسانند صاحب یادتی طلب را تعب
 و مشقت زیاده و آوار هیچ خصوصیت نیست الا آنکه گوید که این آن نیست
 و اگر کسی قدر کفاف نباشد از مقدار حاجت تجاوز جزا نبرد و از مکاسب
 دنیه احتراز کند و باید که هیچ و جبر هیچ قوت غضب و شهوت کند بلکه تحریک ایشان
 مطلقاً موقوف طبیعت را و نه چون جمعی که بتذکر لذتی که در وقت مزاولت شهوتی
 یا اجزای غضبی با ایشان رسیده باشد شوقی بمثل آن وضع اکتساب کنند
 مضمون ۱۲

اخلاق جلالت
 غفر الله له و له
 در زمان راندن شهوت
 یا اجدها غصب بمحصل
 رتبی یافته باشند آنرا یاد
 کنند تا شوقشان آن
 وضع لذت اکنون پیدا شود
 و قوت شهوی یا غصب
 بدین سبب در پیمان آید
 قصد تحصیل مطلوب
 شوق کند و از قوت
 عطف را در دفع آن بخواهد
 مانند ۱۲ مودی
 محمد باوی علی

علم فی جاف غنی عنه
 مانند ۱۲ مودی
 محمد باوی علی

و در دوستی از چیزی که دوست
 صلی الله علیه و آله و سلم نبوی است
 و اگر دیگری اظهار آن کند هیچ قبول
 نمی شنود پس کور و کر شد و اشد علم
 است ای هر یک که چنین معمول
 باید داشت ۱۲
 و در خواستن الحاح بکسر
 گوید علامت صدق صورت است
 که در عیوب و درین باب عهد استوار

و بمقتضای حُبِّک الشَّیْءُ لُنْمِی وَ لِنُصِّمُ مَحَبَّتِ سَبَبِ خَفَای عِیْبِ است و طیفه
 آن باشد که دوستی دانا اختیار نماید و بعد از طول موانست و مجالست
 استفسار عیوب خود از و نماید و درین باب مبالغه و الحاح بکار دارد و
 بآنکه گوید من در تو هیچ عیب نمی بینم راضی نشود و گرامت اظهار کند
 و بر سوال اصرار نماید و چون بعضی را اخبار کند اظهار قبض نکند بلکه اظهار است
 نماید و بمقتضای قول عمر بن الخطاب رضی الله عنه که فرموده رحم الله من اهدی
 الی عیوبی انرا احسانی در حق خود شمرد و شکر آن بر خود واجب اند و باز الی
 عیوب مشغول شود و اگر از دوست کار نکند شاید از دشمن مثل این غرض بر آید
 دشمن غالباً در اظهار عیوب شخص محاباة نکند بلکه سعی در افشای آن نماید پس
 بدین سبب در بر عیوب خود طلاع حاصل آید و در رسد خللی که متوقع باشد
 احتیاط بلوغ بجای آورد آنست معنی آنکه جالینوس در جای دیگر گفته که
 نیکان از دشمنان انتفاع باشد و از عیسی علیه السلام منقول است که او را

پیر زمانیم و درین باب نص ۱۲
 گیرد ۱۲ از غ و نص ۱۲
 ازین کلام در کتاب آیه و اورا
 غیبت ششم سازد و الحاح زیاد
 ۱۲ از نص ۱۲ پس اگر آن دوست
 بر اخبار نکاردن اصرار کند اندوه نام
 بر آن سخن و اعراض صحیح از و نماید
 ۱۲ از نص ۱۲ خشنود با دفا از
 و حق از دهن من عیوب ۱۲
 مولوی اوم ۱۲ ای شکر آگاه کن
 آن دوست بد عیوب و خلوت و جلوت
 او کند تا او را بر اظهار دیگر عیوب
 جرات افتد و از این فتنه مولوی
 اوم و نص ۱۲ تا از مذلت
 پاک شود و آن دوست را بر تویش
 دلق کرد و در غرض او در حقیقت
 اصلاح نفس دانسته و گریه از
 نصیحت باز نماند ۱۲ مولوی اوم
 ۱۲ با چنین دوست که فی الحقیقه
 از او بوی دوستی بر نرود و کاف
 ۱۲ از نص ۱۲ بلکه از او بماند

دیده ۱۲ از غ ۱۲
 غایب یک این کس از غ ۱۲
 کلام بنزد ۱۲ از غ ۱۲
 درین کلام ۱۲ از غ ۱۲
 بنوده ۱۲ از غ ۱۲
 احتیاط بسیار کند تا آن
 شود ۱۲ از غ ۱۲
 آن دوست ۱۲ از غ ۱۲
 بر باد سلام ۱۲ از غ ۱۲

سنة ۱۲۶۰
چند و ده در حق خود مشک نذر
ناموس از جای بکنند ۱۲ مولی نذر

بعد الحضور ۱۲
دخوتان ۱۲
انگار که مقام ترقی در هم بر آمدن
نفس ست برافزودن ۱۲
بالکس تحت آرزو شدن ۱۲

بسته که حرام از حلال شناسد
باز یاده از آفت زار احوال آن نماند
بسته ای که کشیدن میل شوت
بسته ای که چنانچه عقد نکاح با حرام

چون بغیرتی و بدولی آمار و امارت قوت چون خشم گرفتن در غیر محل مثلاً
از جادات و بهائم یا اطفال و کسیکه در علم ایشان باشد یا بچیر که موجب غضب
نباشد و اما افراط در قوت جذب چون صرغ کل و شرب و سبالغ و میل شوت
مکاح زیاده از قدر محسن عقل و اما تفریط در و بقاعد از اکل و شرب بقدر
ضرورتی تهاون در حفظ نسل و آنرا محمود و شهوت خوانند و اما رذالت کیفیت
چون اشتهای گل و فحم خوردن شهوت مواقوت با ذکر و با جمل استعمال
شهوت بروجهیکه از قاعده استحسان عقلی خارج باشد و اینها اجناس اراض
بسیط اند و در تحت ایشان انواع بسیارست از ترکیب ایشان اراض
بی شمار حادث شود و از جمله این اراض بعضی را مملکات خوانند و چه منشأ
اکثر اراض منته شود چون حیرت و جهل و غلبه غضب بدلی و حزن حسد و
امل و عشق و بطالت و چون تاثیر این اراض عمست معالجه آن بهم و هر یک
بجای مجربین خواهد شد انشاء الله تعالی چون میان نفس و بدن علاقه محکم

بسته ای که کشیدن میل شوت
بسته ای که چنانچه عقد نکاح با حرام
ادوات دیگر و فرائض مکتوبه باز ماند ۱۲
لا یجوز ترک کردن تهاون بچو بقاعد خوار و حقیر
داشتن ای در حفظ نسل که بران نفس وارد شد
اعتنا نمودن ۱۲
بهم در جای افکندن و جماع کردن
و ذکر کردن آن و همچنین
استدبار از آن که
لواطت عبارت از هر دو است
و عند الشروع ممنوع و نهی غنه ۱۲
خلاف شریعت مصطفویه علیه الصلوة والسلام
که گزیدن بجز از آنست ۱۲
مذکوره بمنزله اجناس است و در زیر اینها انواع بسیار
که بعضی از آن مملکات است در مقام علاج بیان نموده
و با متراج یکدیگر یاد دهنی و جیم فارسی در اینجا چون
استقام باشد و با جیم باشد و بعضی بدون و جیم فارسی
فایده بسیارست چون حیرت انحراف از حلال و حرام
که معالجه آن هم است ۱۲
علاقه اسمی علی از زمان بخیه یا بیک
بخت با دوستن غضب شدن بل
خون با بقیه بخیه اند و چه غمخیزین
بخت با دوستن غضب شدن بل
خون با بقیه بخیه اند و چه غمخیزین
بخت با دوستن غضب شدن بل
خون با بقیه بخیه اند و چه غمخیزین

بخت با دوستن غضب شدن بل
خون با بقیه بخیه اند و چه غمخیزین
بخت با دوستن غضب شدن بل
خون با بقیه بخیه اند و چه غمخیزین
بخت با دوستن غضب شدن بل
خون با بقیه بخیه اند و چه غمخیزین

نفسی حضرت حکیم از نفس را بدین متعلق
از نفسیه در رابطه یکدیگر می گویند که در این میان چه

تغییر حال یکی دیگری را بر می خیزد و از این جهت

تغییر احوال نفسی غلبه بر تقصیر تغییر احوال است

میشود و بر کلمات مضطربانه و زردین اخصا

سری لون و همچنین اختلاف احوال و خصلت

که در عضو وی رویت شده باشد مانند دل و دانه

بخلال نفس میگرد و در چنانچه اکثر نقصان

نفس و فساد و کم از ضعف و دایمی پیدا میگرد

درین صورت علاج آن عضو خاص میگرد

این نکته رویت یافت میگرد و در این

اگر عضو مفرد و عارض شود و در آن

مگر بر عارض شود مرض ترکیب باشد که از

و رابطه بر سرست چنانچه هر کیفیت که در یکی پیدا شود در دیگری سرایت کند
پس ملاحظه باید کرد اگر مبدی این ملکه رویه مرض بدنی باشد مثل سوء المزاج
و سوء ترکیب علاج آن بطب جسمانی باید نمود و اگر مبدی آن اعتیاد و عوارض
افعال قبیحه باشد بطب روحانی معالجه باید کرد و همچنین که علاج جسمانی
یا بتصرف در غذا باشد یا باستعمال دوا و گاه باشد که بسم احتیاج اقتضا
با عمل مثل داغ و قطع علاج نفسانی نیز برین افعال اند و چه اولاً تهذیب
اخلاق و ازالت ذلالت بتعود و تکرار افعال جمیله باید نمود و این بمنزله غذا باشد
و ثانیاً بتوینج و ملامت نفس فکر و قولا و عملا و این بمنزله دوست و دشمن
باز کتاب سبأ و ذلتی که خلاف آن باشد این شبیه بعلاج بسم است و راجع
بعقوبت و تغذیه تکالیف شاقه و التزم ریاضات متعبه آن قوت ضعیف
گردد و انقیاد نماید و این بمنزله کی قطع است نیست طریق معالجه بر وجه کلی جزو
تفصیل علاج مرضی چنانچه بقایا مثنی بیان شد و در وقت دیگر مراض قیاس

در اخلاق و عادات

نفس بدان مداومت فرماید و افعال پسندیده که موجب تکلم
آن فضیلت باشد تکرار کند تا در اهل فضیلت مصاببت نماید
با حسن خلق و خود را در گذشتن تکرار نماید و اگر در این امر
بخواند و تکرار افعال جمیله قولا و فعلا باید نمود و درین
تهدید و سرزنش کردن ملامت غائب رسوائی نفسی
بعد اظهار مفاصل آن رویت بزرگ آن سرزنش کند و در
عقاب نماید و در سوء اسازده و سوء خلقی و عوارض
شده ای اگر انداختن آن با اختیار کردن اسباب
بهر نشود ان الله ان با اختیار کردن اسباب
از الله خداوند تمام است مگر نگاه دارد چون
از ذلت اولی رو با خطا آن در ذلت جدید
دائر که کند تا نگردد و در غرض دیگر که قرار یابد
شده است اگر نفس با آن رویت متعاقب
در وقت معسر افعال قبیحه میشود و علاجش بجهت
صعب و در آن کردن بکارهای دشوار
سفر بید بقصد حج و زیارت
لازم است
و لازم گرفتن ریاضات که مانده است گرداند مثل قیام لیل و صوم نه روز میباید تا آن رویت ضعیف و ضعیف گردد و تقوی شکسته کردن تکالیف جمع تکلیف

از مضافات طوس موله اولیاده
 از مضافات طوس موله اولیاده
 امام عزالی رحمه الله علیه
 درین لفظ اختلاف است نزد بعضی
 از مسلم و لفظان یعنی باشد و در بعضی
 از یکیش از عربی و فارسی بعضی
 بر آنند که جمع مسلم است بطریق
 فارسی لیکن لفظ شهوت جاننا

نیز که جمع و در دست و بعضی
 نثر است گفته اند که درین هر دو
 بیستین که در اصل ساکن است ظاهر میشود
 باشد اگر چه با لفظ مسلم بسکون بین که عربیت
 داده و تحذف داده و نظیرش لفظ اسود بالضم
 و سوار بالفتح که اول عربیت و ثانی فارسی
 و انحصار از غ غمه تجاوز در گذشتن حد الف
 خوشنودیت که آنرا لازم است
 از و در بین منب منقول است
 که در عربیت نوشته هر یک
 که در غضب نمود و در رحمت ای باب
 که از فی التوبات و کبر و اول و ثانی
 را چه یک یک متعصب بدان حد و اول و ثانی
 بر وزن تفصیل آرام دادن آنرا کبر اول
 و در آن مجید آوردن و غضب است در لفظان
 مکره که در تعجب اعم و ضرورت است تعجب
 ماضی تکبر سبب علی حده نشمره تحت تعجب
 داخل نموده و در میان هر دو در حقیقت
 هر یک ظاهر است و در تعجب و منافات را
 با یکدیگر گذاشته اند و نظیرش را

نبوت که نبی دم چند طبقه اند بعضی و بعضی ندوز و دواز که دند بعضی
 غضب ندوز و دواز آیند بعضی و بعضی ندوز و دواز آیند بعضی و بعضی
 و دواز آیند و بهترین ایشان صاحب قسم ثانی است بدترین ایشان صاحب
 قسم اخیر و امام عزالی رحمه الله میفرماید که چون غضب شخص از حال بیرون
 میسر و پس بر سلطان اجب باشد که در حال غضب حکم بر عقوبت هیچ مسلمان
 زیرا که شاید که سبب غضب تجاوز نماید از آنچه مستحق است و در عقوبت او
 خدا افسخ و خواهد از نیجاست که امیر المومنین عمر رضی الله عنه میفرمود که چون خواهی
 که او را بگیرد و در زبانه بنشاند و امیر المومنین را را با گرد باز گردانید و فرمود
 که چون غضب می آید اگر او را در ره میبرد و برای تسکین غضب او را بگذارد و میفرماید
 برای خدای تعالی و روزی یکی زایل جراتم را پیش عمر بن عبد العزیز آورد و در سخنان
 در روی او گفت عمر بن عبد العزیز فرمود اگر نه آن روی که غضب را ترا عفو است
 میگردم و اسباب غضب است اول عجب دوم افتخار سوم مراد چهارم لجاج

این هر دو ضمیمه را شامل مکره
 و از اراضی فوت غضب
 عبد الغفور رحیم
 عجب با نفهم غم و غم و غم
 غم و غم و غم و غم
 غم و غم و غم و غم

۱۵۶
 ملاوت شیطان رواندارد که غلبه
 شعله ایست از آتش شیطان
 و غلبه ایست غلبه اش ملاوت شیطان
 و گفته اند علم از جهل اخلاق پیغمبر است
 و غضب خوی سلطان شیوه شیطان
 ۱۵۷
 و زردی دل تصدیق و ارباب
 تحقیق نورست آن کی بر غضب
 مستولی نکرد و بدرجه عدل و انانیت
 ۱۵۸
 زیرا که ترک غضب جامع جمیع
 کارم اخلاق و محاسن خصال است
 و زین غضب مجمع تمام قایل اعمال
 و فضل افعال ۱۵۹
 و آنکه
 فردی بخورد خصله او آنکه عفو میکند
 از مردم و فردی خوردن خشم است
 که در عقوبت با او نرود و عفو کند
 از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۶۰
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال

مودیه بهلاک تولد کند و آنجست چون ابوهریره از حضرت مصطفوی علیه الصلوٰه
 و السلام طلب نصیحتی کرد و سبب او را از غضب نهی نمود و بهمان اقتضای مودیه از
 صحابه پیش وی حضرت مصطفی صلوٰات الله و سلامه علیه و رسول کریم که درین
 فرمود که حسن خلق باز از طرف راست آنحضرت آمده همین سوال کرد و حضرت همین جواب
 فرمود و دیگر از طرف چپ همین سوال کرد و همین جواب شنیدیم و چنین از قفا پس حضرت
 رومی باو کرد و فرمود که فهم میکنی و این آنست که غضب نهی می در کلام مجتبی
 و الکافین الغیظ و العافین عن الناس علاج غضب چنان سائر اراض بر رفع
 اسباب آن بود پس اگر عجب باشد آن غلبت کاذب حق خود استحقاق
 منزهتی که فی الواقع مستحق آن نباشد طریق دفعش آنکه ملاحظه نقائص و معائب خود
 نماید با آن کمال دیگران بهم اعتبار کند و چه بچس نیست که اگر بنظر انصاف اعتباراً
 حال او و و کمالیکه خصیصه و باشد ظاهراً نشود چه حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده از
 ذرات موجودات انظر استخفا ص و مراتب صفته معین گردانیده که غیر می دان

اخلاق جلالت
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۶۱
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۶۲
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۶۳
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۶۴
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۶۵
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۶۶
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۶۷
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۶۸
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۶۹
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۷۰
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال

۱۷۱
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۷۲
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۷۳
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۷۴
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۷۵
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۷۶
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۷۷
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۷۸
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۷۹
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال
 ۱۸۰
 و از آن که ایت از صیغه دل ملوک و محصل
 این آیه همین است که بنسب کارها
 بملف نهاده و در همه احوال و احوال و احوال

له و ان سرفرازی چنین است
بر دیگران بچیز که خارج از ذات
در موضع تلف و مورد آفات باشد
استلزام سعادت به دو گونه است
نفسانی و غیر نفسانی اولی آنکه نفس
و بری آن از زوایل و محاسنات
نفسانی بر دو قسم است جهانی و غیر
جهانی جهانی چون حسن صورت
و قوت و غیره و غیر جهانی بود و صفت
یک آنکه در کتاب آن منع شخص را اکثر دخل
باشد چون مال دولت دوم آنکه منع در آن
دخل نداشته باشد چون نسبت جاه و خارجی
عبارت از همین دو صفت است و مصنف علام
درین عبارت استیجاب جمیع اقسام فواید از
تویدات اشکله و میاید است بخلاف صاحبی که
که یک قسم غیر نفسانی یعنی جهانی است
ست و گذارسته مگر اینکه گویند جهانی هم
است و گذارسته مگر اینکه گویند جهانی هم

شرکت نیست و نظام عالم هر فرد را خلقت است و کاندین ملک طائوس
بکارست مکن و اگر افتخار باشد بسعادت بی یا خارجی مثل اهل جمال یا
وجاه اگر مالست عاقل معلومت که امر خارجی خصوصاً که از آفات غصب
نهی این نیست سبب افتخار نتواند شد و اگر جاست مقررست خیریکه باندک
عارضه که موجب تبدل مزاج باشد در معرض الاست لائق مباحات اهل

دانش و کمال بود و بیت	بر مال و جمال خوش مغرور شو
کانرا به شبی بر بند و این به تبی	و اگر نسب است که عبارت از شرف

یکی از پرافت چون فرض کنیم که آن پدر حاضر شود و گوید این شرف که تو عمو
میکنی بحقیقت مرست بنفس خود چه شرفست که بدان افتخار توانی کرد و از جواب
عاجز آید و ایضا شاید که یکی از فضلا می زبان با پدرش معارضه کند و در آن شرف
بروراج آید پس چگونه انساب بران شخص مایه مباحات مثل آن فضلا تواند
و این شیهه ناقصانست که فضیلتی که در پدران خود تصور کنند و تحقیر
فصل

از ذات است لیکن مثالش ضروری بیایست
و از عبارت آن ظاهر میشود و ۱۲ مولی میگوید
موجوم است و چون مال و جاه و نسب و فضیلت
که آباء اجداد و قویدان متصف بودند و غل
سیک و اندک که یک نفر را شاید لقب و شرف
غیر از نسب ۱۲ است و اگر کسی که آن مال
که باید به مباحات است یعنی آید
و گوید که این عزت و احترام
که تو دعوت میکنی از نامرس
بجواب باشد ۱۲ از نامرس
فصل اول و سول و سولون
ثانی به رسم که من چنان را از
نسب لغت نیست و عبارت ۱۲
از موه غل مراد از فضیلت
عام نمیخواه عسل ۱۲
لامع لک ۱۰

۱۵۸
 سله یعنی آن ضلک
 بر او شان تفوق بگوید کمال بیدان
 خود می تواند که او شان در مرتبه
 بیدار نش به با بر باشد یا زیاده
 پس حقوق چگونه راست خواهند شد
 ۱۲ مولوی در ۱۵۸۵ ی در فن کج
 که ایشان از مرتبه آبا و اجداد او
 کمتر اند تا هم باید افتخار می نمایند
 زیرا که یک فضیلت ذاتی از بسیار
 فضائل صفاتی اشرف و اقوی
 باشد ۱۲ مولوی محمد عبد القادر
 یعنی باین خیال باطل که بیدار نام چنان
 بود و در مرتبه بلفهم در میان انداخته شده
 تشبیح زشت گفتن نوعی تهذیب و زینت کردن
 ۱۲ از منتخب سله یعنی اگر از غایب است که
 به بیدار است که در گذشته در گذشته خاییم
 راست گفتی باین بدست آن که زانیدند او را
 شکر از هر بیست و نهم صد و دویست و نهم
 یک در کن بخون یک سالم و بیدار سالم و در
 بخون از خوشبو یک کن بخون و
 ۱۲ یک سالم و بیدار
 از شایه در مرتبه از پدران او زیاده باشند ۱۲

و از مد که شاید که در مرتبه آن پدران یا زیاده باشند و بر فرض آنکه از ایشان فروتر
 باشند اندک فضیلتی که در ذات شخص باشد اشرف تواند بود از فضیلت بیدار که
 در غیر او باشد باین خیال باطل خود را عرضه تشبیح عقلا و توح فضل او از دنیاچه گفته اند
 بیت این فخرت بابا متصو اسلفا | قلنا صدقت و لكن بکسر اولدوا
 و حضرت تمام مکارم اخلاق علیه التحیته من الملک الحلاق فرموده لا تا تو فی
 یا نسا بکم و اتو فی با عما لکم و امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرموده قطعه
 انا ابن نفسی و کنسیتی اوبی | من عجم کنت اومن العرب
 ان الکفتی من یقول با انا و ا | لیس الفی من یقول کان لیس
 محکیمست که از روسای یونان یکی بر غلامی افتخار کرد و غلام گفت گریه بسیار
 جا همای فخرست که خود را بان راسته این نیست در جا نه ست و تو و اگر
 مرکوب چاک بران ساری ن کمال آن است از آن تو و اگر فضیلت پیداست
 صاحب آن فضیلت ایشانند نه تو و چون محکیم ام از جهات فضیلت آن تو

اخلاق جلای
 خود باینکه از من بعلها که خود را از من
 بپرس خودم کنیت من که در آن نسبت
 بابا باشد و بخت خواست که در آن نسبت
 از عجم باشم یا از عرب باشم یا نیست
 که میگوید آگاه باشید من چنانم نیست
 که میگوید که میگوید چنان بودم و من
 مرد و بکس که میگوید که کمال بیدان
 حاصل آنکه کمال خود نماید که کمال بیدان
 ناز و خوش لبی نیست من بخون مطوس
 بخون الاحد صد و دویست و نهم از خوش
 یک در کن سالم و یک بخون الاحد
 صد و دویست و نهم از خوش
 یک در کن سالم و یک بخون الاحد
 صد و دویست و نهم از خوش

نام یونان بن یافت در دم که
 است در این عجم و آن که
 که با فتح گزیده و با فخر و آن که
 ۱۲ مولوی محمد عبد القادر
 که باین خیال باطل که بیدار نام چنان
 بود و در مرتبه بلفهم در میان انداخته شده
 تشبیح زشت گفتن نوعی تهذیب و زینت کردن
 ۱۲ از منتخب سله یعنی اگر از غایب است که
 به بیدار است که در گذشته در گذشته خاییم
 راست گفتی باین بدست آن که زانیدند او را
 شکر از هر بیست و نهم صد و دویست و نهم
 یک در کن بخون یک سالم و بیدار سالم و در
 بخون از خوشبو یک کن بخون و
 ۱۲ یک سالم و بیدار
 از شایه در مرتبه از پدران او زیاده باشند ۱۲

نظام و انتظام عالم شود که افسد نظام
 عالم خلل پذیرد پس اول بیان جاعل نظام
 که اندوخته قدرت کثرت زنی که در نظام
 دوق آید وحدت ازین پایه برآید و کثرت
 باشد که خلاصه اینک آگاه که اول بیان
 بینه و اختلاف است و اختلاف ضعیف است
 که زیر که حقیقت است

نوشته اند که در لفظ قرآن کلمه مان از کلمات نیست یعنی
 منسوب به کسی که بخواهد است پس قرآن یعنی مالک باشد بجا
 یعنی حکم با جلال و قوت و بعضی تحقیق نوشته اند که قرآن یعنی قول
 و ثانی لفظ ترکیب یعنی کلام فرما ۱۱ حیات اللغات سه سه است
 شده و در پیوسته ای در آیه شده ۱۲ بحث و علاج در ادب و بیان
 در پیوسته ای یعنی توفیق کند و نفس با انواع فصاحت و در بیان هر دو نسبت
 جاد و واضح که ضد آنست نفس را رغبت دهد تا در ملک حاصل یابد
 و ترک آن رذیلت میسر شود ۱۳ ای در بیان هر دو نسبت
 عموم و خصوص من وجه است چه اگر حفظ اعتقاد
 کمال باشد در شان خود عجز نیست

انحلال و ابط و حدت چه مخالفت و الفتست بقدر آنکه کثرت را علیه و ظهور
 باشد رشته انتظام را میل با انضمام و اساس ارتباط را روی انضمام باشد چه قوم
 کثرت بقرمان حدت منوط و مربوط است پس این در حصلت مقضی رفع نظام
 عالم که افسد مناسبت باشد اما تکبر و آن قریب است بحسب فرق منبیا آنکه عجب اعتقاد
 کمالیت و شان خود که فی الواقع درو نباشد تکبر و عامی بن کمالیت دیگران
 اگر چه اعتقاد آن نداشته باشد و علاجش آنکه تامل نماید که سیکه و ذنوبت بمر
 بول گذشته باشد چگونه و را تکبر برود و مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که انسان را
 چه جای تکبر است با آنکه اول او لطفه هرگز آخر او مرده متعفن خود در میان حال
 نجاست منتفی در حدیث قدسیست که الکبر یا روائی و العظمه ازاری فمن یزعمنی
 فیها ما اذخلته ناری و در حدیث نبویست که در موطن حشر تکبر بران و صوت
 مورچه حقیر حشر کنند و حقیقت آنکه جز غنی مطلق که هیچ وجه گرو احتیاج را با ذیل
 قدس جلال او مجال تشبیه نیست و جمیع ممکنات بر توانا وجود و شمع آثار وجود است

و اگر باین اعتقاد و عاقلان
 آن کمال بر دیگران هم باشد تکبر و عجب و
 و از محض دعا باشد بدون اعتقاد آن در شان خود تکبر است
 مولوی معروف است در حدیث شریف آمده که هر کس که
 و از موجب این منبقر است که در تورات نوشته است هر کس که
 نزدیکی جوید بخدا باید که عاجزی شتاده و کند و قول کمال است
 که بکبر از انضیا بجهت از فقر ارجح و در تورات آمده که اگر
 که بکبر است کین را بجهت کبر است که اندامی المنهیات است
 خطایاست کمال لطف از صلب پر بجانب برعم مادر و گویا
 کبر و کثرت است و هم درین معنی حضرت جعفر طهره آیت الله
 فرموده منوی لولت بعد کی طهره آیت الله
 نخستین توب است ثواب از حکم تا کبار
 آمده از و بول و دبار آمده از خست خفته
 افاده نکاح کبر و دبار آمده از خست خفته
 بیوان چه ده نفس را بر بند خست خفته
 کسان که گم گشته اند در میان که سر اسیر خست خفته
 روز نشیب کار تو گم گشته اند در میان که سر اسیر خست خفته
 از استاز گوید در درجه چون شکست خست خفته
 در کبر و کثرت است که در میان که سر اسیر خست خفته
 نزار که در میان که سر اسیر خست خفته
 در کبر و کثرت است که در میان که سر اسیر خست خفته

نوشته اند که در لفظ قرآن کلمه مان از کلمات نیست یعنی
 منسوب به کسی که بخواهد است پس قرآن یعنی مالک باشد بجا
 یعنی حکم با جلال و قوت و بعضی تحقیق نوشته اند که قرآن یعنی قول
 و ثانی لفظ ترکیب یعنی کلام فرما ۱۱ حیات اللغات سه سه است
 شده و در پیوسته ای در آیه شده ۱۲ بحث و علاج در ادب و بیان
 در پیوسته ای یعنی توفیق کند و نفس با انواع فصاحت و در بیان هر دو نسبت
 جاد و واضح که ضد آنست نفس را رغبت دهد تا در ملک حاصل یابد
 و ترک آن رذیلت میسر شود ۱۳ ای در بیان هر دو نسبت
 عموم و خصوص من وجه است چه اگر حفظ اعتقاد
 کمال باشد در شان خود عجز نیست

له ملایه خدا آنکه تحقیق آنست
 از پیش و هرگز نیاید بطریق خط
 بل شدن ای که ایستادن
 و اینست نمون قیامت این
 در سب و بیجا است یعنی
 باشکلیابی در این
 فقدان آن چیز را بداند
 باید که اگر آنرا بمسرت که در وقت
 وجدان و حصول آن چیز نیست
 ظاهر کنند بدین جاز آمد باشد

و در ماهون فلک دیده از آن ده ترکیبی گیر اندوز و سته الله الکی قد خلقت
 من قبل ولن یجد الله تبدیلا و چون پادشاه بقصد خیری از ان نفایس
 که گنجینه سینه را خزانة محبت آن ساخته مبلدا کرد و هرگز نه در و آثار فرغ و خرج ظاهر
 شود و آسمی که بر آب زلزلت جدان آن بیشتر باشد با و راه یا بد چنانچه حکایت
 که قبه از بلور که بصفت صفای جوهر روای منظر موصوف معروف و مهندسان
 حاذق در خرط و استدار کار آن قاق صنعت عایت کرده بودند و پادشاه
 بتحفه آوردند چون نظر اعیان آن تامل نمود و قاق محاسن آن طراور آورد
 و در نظر او ثالث نیرین ثانی قمرین مدبر مود که در خزانة خاصه ضبط نمایند بوقت
 بمشاهده آن تنزه جوید چون بمقتضای مصرعه وائی نعیم لا یکدره الله هضره
 حوادث و زکار و نواب دوار بر قاعده ستمه آنرا عرضت تلف ساخت پادشاه
 از آن معنی عظیم متغیر و متاثر شد چنانچه از تدبیر امور مملکت نظر و مصالح رعیت
 و معاشرت ما و اهل صحبت باز ماند و از غایت تاسف و تلف بر نجات آن یاقولیان

قبه باضم و تشدیدهای موصوف سازند چون
 چون گنبد و هر چه شکل گنبد سازند چون
 قبه سپر و قبه عمارت و قبه آفتاب غیره
 منتخب است مهندسان و مهندسان
 و سکون نون دال که سود بین مملکت اندازد
 گزیده و کبک و در علم مهندسه و اشکال
 عالم باشند عاقلان زیر که دانشا دور کار
 که در سن و خوبی آن خاطرش را از غفلت
 و بیامیستگ در خستگ در نظرش
 امیر و آفتاب و ماهیت ببنودش
 موم که عید الخفور
 که در نیلند آنرا زمانه ۱۳۵۵ هجری
 بضم عین مملک در میان انداخته شد
 که هر کس او را مقروض شود ۱۳۰۰
 کند اسف

لا مع املو ۱۲
 بقرت اسبیا
 کشتی شود
 بسیار در کام
 بخار شده عین
 منتخب اللغات

۱۶۴
 ۱۵۱ از نهالت
 غم و غصه بان با قوت و شایسته
 مانند گوهر میگزیدنی حضرت بخورد
 و غایت ناشکیبایی بر قوت آن
 رنگیست چرخ بختین ناشکیبایی
 و نخل اول سکون ثانی بختی نمره
 سیلانی که سفید و سیاه باشد برین
 دیده باضاف استعاره از دمیته
 مذکور ۱۵۱ بود باقی معنی آرد
 و اشتیاق و دل نفس را بدید خود
 ۱۵۲ در جان بالغ بختی معنی پاریست
 و معنی بختی نیز آمده و ظاهر این معنی پاریست
 زیرا که در لغت عربی یافته نشده ۱۵۳ منتخب
 ۱۵۴ س ۱۱ چند را این سلطنت برای تکیه
 خاطر پادشاه جوهری که در حسن صفای آن
 تواند شد بیشتر جسته گشته و چنانکه درین
 باب گوشتش نمودند با هم و درین
 ضیعت بی مهر مونا میدشدن به منتخب
 ۱۵۵ ضمیر شین را بوسه پادشاه
 نالک خطای جلال
 ۱۵۶ شین از نگاه داشتن
 و جهان بختی صبر و تحمل و قانع آمده است
 با اختیار خود بودن و خوشنشین را نگاه داشتن
 و قبضه قلوب بختی ماند و بدین جهت امور
 اقبیری پذیرفت ۱۵۷ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۵۸ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۵۹ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۰ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۱ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۳ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۴ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۵ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۶ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۷ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۸ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۹ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۰ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۱ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۳ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۴ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۵ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۶ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۷ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۸ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۹ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۰ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۱ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۳ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۴ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۵ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۶ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۷ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۸ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۹ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۰ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۱ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۳ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۴ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۵ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۶ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۷ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۸ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۹ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۲۰۰ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲

بگوهر دندان میگزید و از فرط جوع از جوع دیدگان اشک چون عقیق بمهر کمر باسان
 میبارید و بسیم شک زر رخسار در بازار سودای آن آمده نقد اوقات صرف نمیکرد
 آن نمید و چندان سودای هوای آن قبه و خاش جایی گرفته بود که قبه بلورین
 فلک با چندین گوهر شجر پراغ در چشم او تار یک نمید و لعل را با همه سنگین و لعل
 از آن حال آتش نهاد و افتاد و مر جان را با چندین گرانجانی ازین جادو جگر خون شد
 چندان که خواص اعیان در طلب هری نفیس که در سلی خاطر پادشاه بدل آن
 تواند شد سعی و اجتهاد نمودند و نتوانستند و آخر الامر غمان تالک
 و زمام تالک از قبضه قدرت بیرون رفت و خللی کلی با مور ملکش راه یافت
 این حال ملکست اما مردم دنی را اگر متاعی شریف با جوهری لطیف بدست
 متعلبان بطلب طمع آن برخیزند و در آتش آید آن از دست بیزد اگر مساحت نماید
 بنم و جوع گرامید و اگر در صد و ممانعت در آید و معرض هلاک در آمده از جان آید پس
 چرا عاقل اختیار چیزی کند که عرضه این شده اند و مر جان جهان نه جهان نیست

۱۵۱ س ۱۱ چند را این سلطنت برای تکیه
 خاطر پادشاه جوهری که در حسن صفای آن
 تواند شد بیشتر جسته گشته و چنانکه درین
 باب گوشتش نمودند با هم و درین
 ضیعت بی مهر مونا میدشدن به منتخب
 ۱۵۵ ضمیر شین را بوسه پادشاه
 نالک خطای جلال
 ۱۵۶ شین از نگاه داشتن
 و جهان بختی صبر و تحمل و قانع آمده است
 با اختیار خود بودن و خوشنشین را نگاه داشتن
 و قبضه قلوب بختی ماند و بدین جهت امور
 اقبیری پذیرفت ۱۵۷ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۵۸ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۵۹ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۰ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۱ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۳ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۴ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۵ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۶ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۷ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۸ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۹ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۰ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۱ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۳ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۴ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۵ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۶ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۷ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۸ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۹ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۰ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۱ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۳ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۴ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۵ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۶ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۷ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۸ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۹ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۰ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۱ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۳ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۴ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۵ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۶ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۷ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۸ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۹ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۲۰۰ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲

۱۵۱ س ۱۱ چند را این سلطنت برای تکیه
 خاطر پادشاه جوهری که در حسن صفای آن
 تواند شد بیشتر جسته گشته و چنانکه درین
 باب گوشتش نمودند با هم و درین
 ضیعت بی مهر مونا میدشدن به منتخب
 ۱۵۵ ضمیر شین را بوسه پادشاه
 نالک خطای جلال
 ۱۵۶ شین از نگاه داشتن
 و جهان بختی صبر و تحمل و قانع آمده است
 با اختیار خود بودن و خوشنشین را نگاه داشتن
 و قبضه قلوب بختی ماند و بدین جهت امور
 اقبیری پذیرفت ۱۵۷ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۵۸ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۵۹ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۰ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۱ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۳ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۴ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۵ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۶ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۷ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۸ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۶۹ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۰ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۱ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۳ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۴ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۵ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۶ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۷ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۸ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۷۹ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۰ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۱ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۳ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۴ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۵ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۶ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۷ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۸ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۸۹ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۰ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۱ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۳ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۴ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۵ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۶ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۷ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۸ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۱۹۹ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲
 ۲۰۰ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲ س ۱۲

مقام دست اگر چه بی جای است
زوال پذیرد و ۱۲۰ ساله ای هم آن
جاست که غضب شجاعت و اند
مجان شمرده اند و خلقی که بی عین
است و جاست چگونه شجاعت
و این جمع عینیت بلکه است
که رخی جمع دارد و خدمت جمع خادم

انست کلام در اسباب غضب و علاجه هر که بحلیه اعتدال متحمل باشد علاج
غضب بر آسان باشد چه غضب است و خروج از صراط مستقیم عدالت که هیچ وجه نیست
و آنکه جماعتی توهم کنند که شدت غضب فرط رجولیت باشد کمال باطل آنرا
شجاعت دانند خیال فاسد است چگونه خلقی که سبب بغیبه شود چون و احوال نفس
و حرم و اقارب عبید خدم و خیل چشم نزد عقل مستحسن باشد و اند حضرت رسالت پیام
صلی الله علیه و سلم فرمود که شجاعترین شجاعت آنکس است که در حال غضب مالک
نفس خود باشد چون از بعضی غزوات بازگشت فرمود و رجعت من الجهاد
الأصغرالی الجهاد الاکبر یعنی بازگشتم از غزای کوچک بغزای بزرگ گفتند که
غزای بزرگ که است فرمود که جهاد با نفس خود که اعدای عدو و کشتن
بین جنبیک اگر با افراط غضب است کیفیت نیز منضم شود و حیوانات عظیم
نموده با بهائم و جمادات چون ظروف آلات و امتعه همین طیفه پیش و بر
بهائم قتل امثال کبوتر و گربه تشفی جوید اگر قط قلم ملائم طبع او نیاید یا قتل

۱۲۰ ساله خلیفان الفتح سواران و گروه مردم
و غیره و ملک اسپان بمنجی بسیار و بمنجی کم
و طرح و مدار و در بار عجم نوشته اند و این
سواران و اسپان این جمعیست که واحد
ندارد و بعضی جمع آن عیال گفته اند و اسپان
مطلق بجنه جامع و گروه استعمال کنند
نقبتین با کاران خدمتکاران آن ع
ایکامه و این بر کمال غضب و نفرت
از حضرت ابی هریره رضی الله عنه و این باب
که شجاعت بحدت سرور کائنات علیه
افضل التحیات حاضر شده در خواست
و صیغه نمود که در لفظ حاضر باشد تا بحد
آسان نماید آنحضرت فرمود لا غضبی فی
در غضب مرد و هم در حدیث است غضب
بذل العقل یعنی غضب زایل میکند عقل را
عنه و قول بخاب و تقوی است

عنه السلام اصعب اعمال الخوف
عنه الغضب یعنی سخت تر عمل
غفوس شوق غضب انبساط
عنه دشمن تر دشمن است
آنکه در میان و بیلوی است
ای در غضب و کینه و کینه
محل انتقام نباشد و بر دو کبر
مقام و کشتن جانوران و کشتن
لا مع اهلوم
شدن از کینه از غضب و کینه رستن که آن فیه منتخب اللغات

سلا شاگرد خلیل فرسود بسبب
زیراکه او خوش خلق

و کتاب الطهارة در تهذیب اخلاق
از مصنفات او است

بفتح اول و سکون جیم مذمت کن
۱۳۵۱ ای انا کن

در حد ذات خود زشت و زنیست
مطلب آن محل نیست

اخلاق در صورت مضحک بفرمایید

آپ کے اخلاق و اوصاف بیان
میں

باعت خریدگی مردم مشیت
ضمیمہ مضحک بصیرت

اسم فاعل شاعرت بافتخ
بر تقدیر معجزه

و نفی خنده از زنده و صحت
بدی مضحک یعنی

معروف عادت و خواص
تاہ مقلد کہنہ سال

خزائن مروتياه
١٢ غياث اللغات

خزف مرد و تباہ عقل کمنہ سال
۱۳ اخیات اللغات

دست بی عارض
مے شود ۱۵۱
غضب زبیا کہ غضب قوت
رفع است و حرص قوت
شہوت و آن خذب ملائم
بیس الجدیان ہر دو تحقق

بغی دوست خطا جمع غلبه بغی
 شکر و انبار در خون کشتن
 کشته ۱۲۵۰ ای تیجه اجل
 استوده باشد مگر انکه دوستی
 از میان بخیر و نیایی سرزند
 و طبعه خصوصاً جمال حال سلطنت
 هیچ پیرایه از غفور یا ترسید کمال
 خلاص آدم را هیچ دلیل از تجاوت
 رشتن ۱۲۵۰ و یک از اکابر
 لک گفت است که اگر خلق بدانت
 که کام با چاشنی غفلت باید بر آید

تا رة غضبش بر افروز و خیل را اگر مالی ضائع شود بر جا و خطا که هیچ وجه
 در آن بدخل نم آشته باشد ششم گیر دو مة این سیرهای نامموز منصفیت
 و حدوث ندامت نباشد چون صاحب الت بمیران عقل ملکات یا بنجید و ارد
 و حال که پیش آید از اغماض اکرام و عفو و انتقام طریق اعتدال سپردن عفو
 که سفسیه متعرض خل اسکن شد زبان بعیب و بکشا و یکی از خواص گفت
 شاید که اگر ملک او را عقوبت فرماید ازین فعل باز آید موجب ت دیگران
 شود اسکندر فرمود که اینمى خلاف ای صحیح عقل صریحیت چه اکنون که از ما
 با و ناملای نرسید هر کس در نیال مطلع شود با او بالکار بر آید چون او را عقوبت
 کنیم هر آنیه در مذمت قدح افزاید او را نزد عاقلان عذری باشد در اقدام بان
 و وقتی یکی از باخیان که رقبه اطاعت او را از رقبه رقیب انحلال داده بود بوقید
 اسر متبلا شد اسکندر بر قم عفو بر صفت عفو او کشیده او را سزوی از خواص
 از فرط غیظ گفت اگر من تو بودی او را بکشتی اسکندر گفت چون من تو نیستم او را بکشم

چون وفایت به بد برگاه بیازند قطعه
 چون گم گر این دقیقه بداند که در مبهم
 مارا چه ذوقیت بعفو گنا کار به همواره از کباب
 چرا کم کند بعد و نام نبرد گانه آرد با قنداره
 همه ای زیان بعیب کردن گفتن کینه
 عفو با کسر آبرو را غ ۱۲۵۰ ای غفار
 درباره من باور ندارد ۱۲۵۰ ای در
 اگر گفتن و عیب کردن با تو
 درین امر معذور دارند که از من غرضی
 یافته باشند قدح بالفح عیب کردن
 و طعنه زدن یکی ۱۲ حیات
 با کسر دلیری کردن ۱۲ حیات
 در مذمت و قدح ۱۲ ۱۲۵۰
 رس فرمانبری را از گردن بنی بکشاده
 بود یعنی طریق بغی و خلاف اختیار نموده
 رقبه با کسر خطه رس رقبه بغیات
 گردن رقیب با کسر و تشدید بندگی
 غلامی ۱۲۵۰ باضافه الاول
 امرو در بعضی نسخ بود و باضافه الاول
 بود الا دس اسیر الفخامیر کردن ۱۲
 مولوی محمد جده العفود دوم ۱۲۵۰
 مولی که کار نیست که وقت قدرت
 زیرا که کار هر چه بود و گذرند
 و ضم از سر جرمی و او را گذرند
 وقت یا من بر دشمن وقت بیکار نیست
 و شکر از ای این نعمت جز بعفو و عفو
 نسو بر نگار چون شادی قادر
 لامع املو ۱۲
 عفو را شکر قدرت خود ساز ۱۲ ۱۲۵۰

خطای جلال

۱۲۰
 سلاطین پادشاهان از
 شیندن ناملاک آتش قهر افروخته
 گردید و بجزم انتقام از جای خود
 که جنبش دشوار بود بر جست
 سلاطین محمد زکریا چون دید
 که کار حسب مراد ساخته نشد
 همان دم خود را بیرون برد و کاغذ
 که از قبل در آن تدبیرات
 مخطوحت نوشته با خود
 داشت یکی را از خواص سلطان
 سپرده راهی شد ۱۲

اشتعال یافت بی اختیار از جای بر جست محمد زکریا در حال بیرون رفتن و مکتوبی
 یکی از خواص سلطان او و بایشان گفت پادشاه را بیرون آرید و بدستوی که
 اینجا نوشته ام عمل کنید و در حال بر مرکب تیر و سوار شد از حراسان بیرون آمد
 پس پای دساره را بهمان طریق تدبیر کردند و صحت کلی یافت چه دلیلی که سبب مرض
 بود بواسطه حرارت غضبی مدو حرارت حمام تحلیل یافت و بعد از آن هر چند پادشاه
 او را طلب ملاقات نمود و استعذار کرد که هر چند صوت شستی که واقع شد بنابر
 مصلحت علاج بود اما شاید که چون پادشاه مذکور آن فرمایند بخاطر شستن آن پادشاه
 هیچ حال این نتوان بود و غرض ازین حکایت آنکه تنبیه مایه غضب اگر چه بواسطه
 برودت مناج در غایت ضعف باشد ممکنست بعضی حکما در جنگاها و جاها مخوف
 رفتی و بوقت اضطراب یا در کشتی نشستی تا ملکه اتمام مهال و اخطار او را حاصل آید
 علاج خوف آن عبارت از بهیجی نفسانیت که نزد تو وقع مکرر می نفس دفع
 آنجا در نباشد حادث شود و تو وقع نسبت با مری تو اند بود و آن امر یا ضروری

موجب و طشت آواز منور
 ننماید و ممکن نیست
 که از مکافات اعراض
 نماید ۱۳ سلاطین زیر آگاهی
 در سینه بانگشت فشرده
 ماند بهین که شش دره و
 غضب بوی رسد اشتعال
 اخلاق جلالت

در باب انتقام نجابت متعصب
 پس خردمند از این چنین
 واقع افتاد از این است
 واجب ۱۴ صفت است
 اسے خود را در خوفات و
 ملکات انداختن براس
 این بود که نفس تا در گردد
 بر اختیار بود لهما و خطرا
 بکجه نفعات
 نشسته قدرت

کردن کار
 که ممکن گردد
 بهیجیت
 بهیجیت
 چایم مسلک
 اختیار کردن
 در این کتاب

۱۰۱
 از وقوع اضطراری باشد وقوع
 عدم وقوع با بر بودن صوت
 از دو حال خالی باشد با وقوع
 فعل این شخص موقوف بود بر
 غیر استعدادهای آن عالم
 باشد پس خوف پیش از وقوع
 پیش از آنکه بلای پیش از آنکه
 رخ بر جو باشد ۱۲ مولوی محمد
 عبدالغفور در علم محسوس
 وقوع را مقدر و معین میابد
 بلکه چنانچه حقیقت مکانست ملوک

باشد یا ممکن و ممکن با سبب یا فعل شخص باشد یا غیر فعل او و خوف از هیچکدام از این
 اقسام مقتضای عقل نیست پس نشاید که عاقل هیچ و خوف بخورد و اگر آن
 امر ضروری باشد چون معلوم است که دفع آن از حیطة قدرت مشرعی حسب پس
 و خوف از آن جز استعجال بلا و استقبال عبا فائده نباشد بواسطه آن که لا از
 تدبیر صالح دینی و نبوی زیاند و این حاصلت و اشتقاق این ساند اگر آن امر ممکن
 و سبب آن فعل شخص باشد چون ذات خود ممکن او وجود و عدم است پس چنانچه
 بر طوطی وقوع کردن به نقد متالم شدن فی رای صوب باشد بلکه آنرا طبیعت
 امکان باید گذاشت و این قسم با آنکه در استعجال محذور مشارکت با قسم اول خصوص
 دارد که چون یقین الوقوع نیست بعد خوف اولی باشد اگر سبب آن فعل شخص
 باید که از سوره اختیار اجتناب کند و اقدام بر فعلیکه مودعی خاست قوت اند و دنیا
 چهار کتاب قیاس با عتقاد و مقتضای عقل نیست چه هرگز اند که طوطی هیچ که مشتمل
 فضیحت است ممکنست هر چه ممکنست وقوعش بعیدست تا اقدام بر آن نیست

وقوع و عدم وقوع را برابر باید
 بگذشت ۱۱ مولوی محمد عبدالغفور
 علم ای با وجود یک این قسم
 اول در استعجال بلا و استقبال
 غنا نکت دارد لیکن در اس
 این نکت خصوصیت دیگر
 ۱۲ مولوی محمد عبدالغفور
 ۱۳ علم ای با وجود یک این قسم
 عقلان خود را باید ظاهر است که
 غیر یقین الوقوع چگونه تا لم
 ۱۴ علم ای با وجود یک این قسم
 ۱۵ علم ای با وجود یک این قسم
 ۱۶ علم ای با وجود یک این قسم
 ۱۷ علم ای با وجود یک این قسم
 ۱۸ علم ای با وجود یک این قسم
 ۱۹ علم ای با وجود یک این قسم
 ۲۰ علم ای با وجود یک این قسم
 ۲۱ علم ای با وجود یک این قسم
 ۲۲ علم ای با وجود یک این قسم
 ۲۳ علم ای با وجود یک این قسم
 ۲۴ علم ای با وجود یک این قسم
 ۲۵ علم ای با وجود یک این قسم
 ۲۶ علم ای با وجود یک این قسم
 ۲۷ علم ای با وجود یک این قسم
 ۲۸ علم ای با وجود یک این قسم
 ۲۹ علم ای با وجود یک این قسم
 ۳۰ علم ای با وجود یک این قسم
 ۳۱ علم ای با وجود یک این قسم
 ۳۲ علم ای با وجود یک این قسم
 ۳۳ علم ای با وجود یک این قسم
 ۳۴ علم ای با وجود یک این قسم
 ۳۵ علم ای با وجود یک این قسم
 ۳۶ علم ای با وجود یک این قسم
 ۳۷ علم ای با وجود یک این قسم
 ۳۸ علم ای با وجود یک این قسم
 ۳۹ علم ای با وجود یک این قسم
 ۴۰ علم ای با وجود یک این قسم
 ۴۱ علم ای با وجود یک این قسم
 ۴۲ علم ای با وجود یک این قسم
 ۴۳ علم ای با وجود یک این قسم
 ۴۴ علم ای با وجود یک این قسم
 ۴۵ علم ای با وجود یک این قسم
 ۴۶ علم ای با وجود یک این قسم
 ۴۷ علم ای با وجود یک این قسم
 ۴۸ علم ای با وجود یک این قسم
 ۴۹ علم ای با وجود یک این قسم
 ۵۰ علم ای با وجود یک این قسم
 ۵۱ علم ای با وجود یک این قسم
 ۵۲ علم ای با وجود یک این قسم
 ۵۳ علم ای با وجود یک این قسم
 ۵۴ علم ای با وجود یک این قسم
 ۵۵ علم ای با وجود یک این قسم
 ۵۶ علم ای با وجود یک این قسم
 ۵۷ علم ای با وجود یک این قسم
 ۵۸ علم ای با وجود یک این قسم
 ۵۹ علم ای با وجود یک این قسم
 ۶۰ علم ای با وجود یک این قسم
 ۶۱ علم ای با وجود یک این قسم
 ۶۲ علم ای با وجود یک این قسم
 ۶۳ علم ای با وجود یک این قسم
 ۶۴ علم ای با وجود یک این قسم
 ۶۵ علم ای با وجود یک این قسم
 ۶۶ علم ای با وجود یک این قسم
 ۶۷ علم ای با وجود یک این قسم
 ۶۸ علم ای با وجود یک این قسم
 ۶۹ علم ای با وجود یک این قسم
 ۷۰ علم ای با وجود یک این قسم
 ۷۱ علم ای با وجود یک این قسم
 ۷۲ علم ای با وجود یک این قسم
 ۷۳ علم ای با وجود یک این قسم
 ۷۴ علم ای با وجود یک این قسم
 ۷۵ علم ای با وجود یک این قسم
 ۷۶ علم ای با وجود یک این قسم
 ۷۷ علم ای با وجود یک این قسم
 ۷۸ علم ای با وجود یک این قسم
 ۷۹ علم ای با وجود یک این قسم
 ۸۰ علم ای با وجود یک این قسم
 ۸۱ علم ای با وجود یک این قسم
 ۸۲ علم ای با وجود یک این قسم
 ۸۳ علم ای با وجود یک این قسم
 ۸۴ علم ای با وجود یک این قسم
 ۸۵ علم ای با وجود یک این قسم
 ۸۶ علم ای با وجود یک این قسم
 ۸۷ علم ای با وجود یک این قسم
 ۸۸ علم ای با وجود یک این قسم
 ۸۹ علم ای با وجود یک این قسم
 ۹۰ علم ای با وجود یک این قسم
 ۹۱ علم ای با وجود یک این قسم
 ۹۲ علم ای با وجود یک این قسم
 ۹۳ علم ای با وجود یک این قسم
 ۹۴ علم ای با وجود یک این قسم
 ۹۵ علم ای با وجود یک این قسم
 ۹۶ علم ای با وجود یک این قسم
 ۹۷ علم ای با وجود یک این قسم
 ۹۸ علم ای با وجود یک این قسم
 ۹۹ علم ای با وجود یک این قسم
 ۱۰۰ علم ای با وجود یک این قسم

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

موت یعنی خدش از سرگیختگی و خستگی
 اسباب با بعد موت خواه نسبت
 باشد نسبت با عقاب و در دوران
 منتخب باقی ماندن آن
 از جهت تصور الم و نفس
 که ای هرگاه که نبوت نیست
 بدین باشد که حیات عبارت
 از آنست پس ظاهر است که قطع آن تعلق
 که هرگز بود بود باعث دفع و رفع الم گردد

یا از المی که پندارد که نفس مست یا نقصانی که در آن تصوکرده یا از احوال با بعد
 موت آن را جمع شخص باشد چون عقاب نشاء اخروی یا با اولاد و مخلقات او
 یا از حیرت درین مورد عدم جرم بران اکثر این امور چون بنظر عقل دیده شود و میباید
 اندیشه سنجیده نشاء خوف اند بود اما اول بنابر آنکه ز تمهید معلوم شد که حقیقت مگر
 از قطاع علاقه نیست باید ترک استعمال آلات بدنی و اثباتی چون الم جسمانی
 بواسطه حیات از پر تعلق نفس و موت موجب انقطاع این تعلق
 پس سبب رفع الم باشد چنانچه احساس بغیر لایم باشد منتفی گردد و اما ثالث
 بآید و آنست که موت متمم آثار حقیقت انسانیت است چنانچه قدامی حکما و عرفا
 انسان گفته اند حی ناطق مائت پس مت تمام می باشد و تو هم نقصان در آن
 از نقصان عقل باشد مصرع | نشنیده که هر که بمیرد تمام شد
 و عاقل باید که از مطر و ظلمت با طبیعت انضمامی اسع عقل آید حیات عقلی بر حیات
 جسمانی ترجیح داند و با آنچه کمال اوست مائل باشد با آنچه بهمت و از هفت آسمان

معلوم میشود مالا که در حقیقت خبر و از موت نقصان
 انسانی است و باعث شرف و کمال نفسانی
 زیرا که خصائص فضائل کتبش با شند و
 تعلق در ملکات مادی و حیوانی با شند و
 انقطاع علاقه جسمانی چنانچه
 بدین فی ششصد و بیست و یکم
 افزاید مولوی محمد عبد الغفور در موم
 و مقرر است که هر شی مرکب باشد از خود
 در ترکیب حد از نفس و فعلش باشد نفس
 انسان و ناطق و مائت هر دو فصل او پس
 انسان بفرود تعلق خواهد شد به نفس فصل
 خود زیرا که تمام مرکبات انحلال می یابند
 بدین از آن مرکب می باشد مولوی در موم
 ظاهر است که نوع نقصان در دنیا
 بهشت تکلیف و سبب تمیم حقیقت باشد

از تصور نمی خواهد شد
 و خانه از غم بان نفس می بیند در
 در حال کردن فضا و ساخت خانه
 « منجب شعله زیر که بجای خود نیست
 شده که او را که نفس بعد موت کمال
 میماند بلکه از نبات ظلمات جسمانی
 فوت و کمال بر فراز اید پس لایزال ازین
 حیات افضل و شرف خواهد بود
 لا مع اهلوم ۱۰
 آنچه بفتح و کسر نون و حامی طلی باز و یاس مرغان و آدمیان جمع جلیح زرده و انصم و الکسر یعنی بلند می کوه و بالاس سر کوه ۱۱ که ان فی غایت لائت

16N

۱۴۸
سرای خان خود
توس حضرت جبرئیل
خ

سید عالم با کسر و درخت

عليه السلام سدره بابا
ان مع مقام عزت

کنز الایاس

چون صفیہ آوار
بہ سخی سہای گسار

الطائفه
بنيان و دشتيان كه مي

کتابخانه خانوادگی
اساسی سند

از روی
کاین از روی
سست و بی

تاریخ ایران و گیتی از
سید بنیاد

تفصيل است
شد ۱۲ اعیان اللغات
نسخی سرا کا

موفقیت که از این راه میسر می‌گردد

22
 23
 24
 25
 26
 27
 28

برآمده در وه ملکوت امانی سازد شعر
که درین انکه حادثه آرام گیر
تو درین نموده چون دکان بنده ای
و گریه از اقامت درین پنج سرا
ز دست طائر قدسم ز سر سدره صغیر
قدسیان بهر تو آراسته غشگر انس
ایضا ترا که دولت وصلش و چارگشت
و آمار ربع چون عقاب جبرائیم مرتب
میشود پس باید که اقدام بر معاصی بد چه خوف و تحقیقت از افعال سیئه است
و اما خاس اگر خوف از ضیاع اهل اولاد و اقارب عشار باشد باید که بداند
که فیض ایت زلی بمقتضای حکمت لم نیرلی فیره از درات بود در چنانچه لائق
نظام عالم میداند لغایتی که مقصودست از ان میرساند و بحکس تغیر و تبدل ان نمون
و بر فرض حیات و نشو و آنه بر طبق راوت و بلکه بر بلوشیت آنی اهد بود چنانچه
مشاهده میرود که بسی فضلا و تربیت اولاد خود غایت سعی و وسع دارند و ا
حج نمی یابد و اگر تاسف تلف بر لقطاع از ایشان زوال ملک و مال باشد از قلیل
حزینت استعجال لم و مکروه در چیزیکه خزان و ان هیچ فایده نیست علاج خزن

نیکو باشد ۱۲ اعیان اللغات مراد
 صوفیه که آدم را پیچی سر کالبد انسانی است
 زیرا که محل سوسن پنج است و آن گنایه از نوبت
 نیکو و حواس خمس باشد ۱۲ مولوی محمد عبد الخدی
 رحم الله ای خوف مرگ از احوال بعد موت
 نسبت شخص ۱۲ و اگر با خواهی شیطانی
 و امن حال بلوث عصیانی آلوده گردد
 بزودی از در توبه و انابت در آید زیرا که
 باز گردد دنده از گناه مثل بیگناه است من بعد
 بهوش باشد و اگر در مصیبت
 بپایند که موت در آن معین بود
 مقررند و اول ۱۲ جمله جیم فارسی علت اقام
 نمودن بر مصلح نماز برای که در طبیعت خوف
 او در حقیقت از ظواهری به باشد پس باید که از یک
 بترسد بگوش نگیرد و سبب نفیج و آب است و باید
 بعد از آن نمزه مفتوحه بدی گناه ۱۲ و می خوا
 و منتخب اللغات ۱۲ ای خوف مرگ از احوال
 بعد موت نظر با عقاب ۱۲ ای غمی هر چه
 آفریده شده است مقدس است و کتب
 در لوح محفوظ و حکم از قبل از
 وقوع بیان پیوسته است

[illegible]

۱۶۵
در اثبات دعایا فیه
لیکن بر سه زیادت و توضیح
حکیم دانسته شدن بالشیخ
فیهبیت از فلان مصلحت
از غ و در اصل ۱۳
باجوال شاکیه در وجود
خارجی و نقص محتاج داده
نباشد و اما علم الهی حکم کلی
است زیرا که اگر

بیان نجات یافتگان از آتش الله تعالی بعد از این نموده شود که در فلسفه مقرر شد که هر کس
فاسد است بدن انسان از جمله کائنات پس سوی فساد و پاچه خدای عنا
بتگاپوی فلاح بسم الله اند و بذات خود متدعی بفکاک و افراق اند پس هر کس

روزی از هم جدا شوند فرد
وین با مختلف یکشد کشایدین حیران

که لازم آنست خواسته باشد و اگر موت نبود می نوبت مطالب غایت باز رسیدی
و استاد ابو علی مسکویه^{۱۲} و رده است که اگر فرض کنیم که یکی از گذشتگان که اعتنا بخفا
نسب و منوط باشد مثل حضرت لایت پناه امیر المومنین علی کرمه الله وجهه
یا هر که از ذریه او باشد و در مدت چهار صد سال که تا زمان ابو علی مسکویه^{۱۳} بوده
بودند و همانا زیاده از ده هزار هزار آید و می بیاورد انواع فتن و مصائب و محن
نوائب که برین جهان واقع شده و سعی طلب در استیصال نشان قریب نیست هزار
نفر از ایشان بلا و متفرقه هستند و در هر شخصی که معاصر حضرت بوده چون همین

فهم و رضا عنه
کبار روضه الله
۱۲ از دیگر صحابه
تواریخ و سیر ظاهر میشود
که از کتب
محبوبه ما نواب راجا
سید مصطفی کمال

۱۷۶ که در اولاد حضرت
 ائمه نقوی رضی الله عنهم
 خرد پذیرفته ۱۲۵۵ هجری
 دو چندان کردن خانه
 شطرنج و طریق اش اینست
 که در خانه اول مثلاً یک
 نفر در خانه دوم دو نفر
 نفر در خانه چهارم در لاش
 خانه شصت و چهارم اعداد
 ضعف سابق نه اعداد
 این خانه شصت و چهارم
 به نود و یک نفر میرسد و اگر ضعف
 این تضعیف کنند از حد شمار
 بیرون رود زیرا که حکایه
 نور در این اعداد تا ما سکن
 کرده اند و ما فوق آن نمی نماند
 ۱۲ غنای پنج به بیست و پور
 اینست که زمین که می شکست
 بصورت گوی و پنج جزئی دیگر
 اخلاق جلالی
 پنج شالی آن در یک
 درخت و یک به یک
 شالی شکوفه دامن از این
 سکون گویند نیست تعلیم و پرورش
 خرابه و جبال در زمین محصور
 است حکما عرض این سکون را
 در حد استوار بود و به جنب
 کرده اند و از آنجا که در
 از سمت قطب شمالی خارج نموده
 عرض تا یک سیم ربع را حالت
 در جبهه افتد و عدم حالت
 تمام می شود و خبر کرده باب

اعتبار کنند و درین ت چهار صدل به یک مثل این دریا شده و از اینجا معلوم
 شود که اگر چهار صدل گنیم و توالد تناسل برقرار شد می غایت کثرت حاصل شود
 و چون ضعف این ت شود تضاعیف و اشخاص من طریق تضاعیف بیوت
 شطرنج از حد عدد و احصای بیرون و دو بسیط با مومن عرصه ربع سکون حکما می بیند
 بمقیاس قیاس برسانی و معیار مقدمات حیاتی مساحت نمود و چون افراد انسانی
 قسمت و هر یک آنقدر زمین رسد که با پنی آن بهر است بایست تا اگر نخواهند که
 همه ستمها برداشته و بهم چسبیده بایستند در روی زمین نگین چای فشن و
 حرکات ضروری هیچ موضع جهت دفع فضلات و عمارات زراعت نماند و چون
 اینحال مدت متباعد بلکه کمتر از آن باشد اضعاف آن چگونه بود پس متنا
 و و ام حیات و کرامت ممت از جمله خیالات را با محاللات اضحاب
 جهالات تواند بود و عاقل باید که مرآت طرا از رنگ نگین که ورت صاف
 دارد و یقین تصون نماید که آنچه در نظام عالم مشاهده می شود و بر وجهی و طریق کمالست

در جبهه

در جبهه افتد و عدم حالت
 تمام می شود و خبر کرده باب
 در سالیان و جبهه افتد
 که اگر طریق کمال در حد استوار
 طریق در اینجا و جبهه افتد
 مال ازین دو بیرون نبودی
 که غنای را بیان علم بودی
 بطن سکون و جلال است
 در جبهه افتد و عدم حالت
 تمام می شود و خبر کرده باب

۱۶۶ ای حجت نذر
 تنبیهات کماله التبیان
 از زمان مبدیاید
 از زوایا و از عجز
 نام بطول الی دوزی
 از کلمات سالی حرات
 غم زینب و طوبت
 اصلیه نقصان
 فخر بید و بدروت
 و بیست که خدا است ضعیف

توهم زیادتى در ان توهمى فلسفه اما کسیکه تمنای و ام حیات جسمانی نکند و لیکن
 از طول الی از زوی عمر در از زیادت از حد اعتدال باید که بدیش که همان عرض
 از امتداد عمر لذات مترتبه بران اند بود و معلومست که در پیری تمام قوی رو
 با خطا طند و حواس ظاهره و باطنه کلال باید و لذت صحت که اصل
 جمیع لذت است مفقود گردد و مقتضای ^ع و من ^ع نجره تنگس ^ع فی الخلق
 تمام احوال و متراج شده قوت به ضعف و صحت لعلت غرت ^ع لیتیل
 شود چنانچه این ^{باز گردند ۱۲۵} اولاد از ولول شوند و بلا و هر دم بفرق همدی هر خطه نفوت
 محرمی هر ساعت بمصیبت و هر لحظه بر زنی مبتلا شود پس بحقیقت که هر طلب از
 زیادت از حد اعتدال کرده باشد طالب این بقات که تابع آنست بوده باشد
 و چون معلوم شد که موت ضرورست و حقیقت آن خلاص نفس و شریف از
 تحمل بار بدن خالی کثیفست و نجات ^{شرط ۱۲} طائر ملکوتی از قفس قالی سوتی و محقق
 شد که قرارگاه نفس انسانی عالمی گیرست پس عاقل باید که بسبب لذت ^{جسم ۱۳}

اعضای رئیس غلبه میکند
 از حیث در قوای مدبره جات
 که عبارتست از جا و ذرات و غیره
 و غایب و قوای دیگر که معلومست
 است فتور و تصور غلبه میاید
 و انحراف همین قوای از جا و
 اعتدال رفتن الم بود پس
 طالب عمر از انباش
 الام دانی و ادراغ لازمی میدارد
 ۱۱ کمال بالغ ماندنی اعضا
 ۱۲ هر که از عمر از دست ببرد
 او را در آخرت بیخ فوت او را
 به ضعف بدل کنیم و حواس او را
 به پیرست و حسنه او را
 نفع اول و کسر از اسباب معیشت
 یا یشتانی بسبب مصیبت
 منجبت

ملکوت عالم
 ملائکه و اصطلاح
 صوفیان عالم اول
 ناموت عالم
 اجسام که درین د
 این جهان باشد
 ۱۴ کذا فی غیث القار
 ۱۵ مع اهل

۱۶۰
سعدی چون جزو
شمار کج راه افروخته نیاید بگر
فصل حکام دارد چون عالی
نقح و تشدید دل و طبعی
و مانع خیال و جزو بند کردن
بضمین و غین و سرحد افکار
پایه ۱۲ اش و غیره
زنان بایستد کرد لذت بهائیت
ببرهند چه لذت از مقاربت
یک زن حاصل میشود یعنی همان
لذت از مواقعت با زن دیگر حاصل
میشود و این مقاربت و مسا
تسکین

[illegible]

۱۸۲
 صلح که امام الحاکم افلاطون
 النبی در استقراضی خواصان توغلی مانع
 کرده است و طریق استخراج حد دین
 متجربین بضر بنوح الزوج در اسود
 نصف سه و نقصان واحد از هر دو
 حاصلین دو سطح گزین باینین الگ
 باقی از اول باشد بضر بنوح
 این حاصل این

و در و مظهر ظاهر شده بکلم اختلاف استعداد و خصوصیات قابل استیلا در یکی بوجه اتم و
 اعلی خواهد بود و در دیگری نقص و فی السبب عاشقیت از طرف نقصان ^{محل} نیز مدعوت
 از طرف کمال جلوه کند و اول استدعای خدا و اتفاق ثانی اقتضای جلا و بقا
 و لهذا در اعداد متحابه آن وعدست که سوهر یک از آن عین عد و دیگر میشود
 چون و کسیت مبیت و کسیت هشتاد و چهار حکما گفته اند اگر شخص را ^{مبتدا} اتفاق
 افتد در امری بی عد از ماکولات یا غیر آن یا هر یک ^{بیان} یکی از این عد در لوحی ^{مبین}
 با خود دارند البته میان ایشان محبت التیام حاصل شود و کمتر برای محبت
 کرده اند و عدد بیشتر برای محبوب این عشق شعار حکمای آسمین است و لطیف تر
 و تنویر روح خلی نام دارد چه هر جا که خورشید جهان افروز عشق بکلم و اشرف
 الارض بنور ربها از افق روح انسانی بر آید ظلمات کثافت طبیعت وی بفر
 اقول نهاده راه عدم پیماید هر کجا آتش عالم سوسوق که لا یبقی ولا یندر و صلال
 اوست در صحرای جود در گیر دارضیات طبیعت را بکلی بسوزاند ^{باقی نیکند اردو دوست باز نماید}

برای محاسبه

۲۱	۱۹	۲۲
۲۱	۲۳	۲۵
۲۳	۲۷	۲۰

کوتاه

طلب بر آمدن
 و طلب بر آمدن چیزی کردن
 و درونی کار از کشف و غیره
 و در محاورات بمعنی بالحق
 فیث اللغات معنی لغت
 کونای کردن و بر یکدیگر
 استادن با صلاحت اهل مکان
 لایم قلیل اللفظ کثیر المعنی
 علامت صفاست صبر

نگار داشت از گناه و راستی
 و درستی ۱۲ سکه نقد با نفع کم کردن
 قوت باضمین نیست شدن و نکلن
 چیزی ۱۲ سکه زخارف و نکلن
 و کسر اسامی معنی آرایشهای دنیا
 زدن و دیار طبع کرد و با نفع چیزی
 ظاهر آراسته و باطن خراب
 از صراحت و مخفی سکه عیله
 بالکسر معنی دیوار کرد و چیز

اخلاق جلای
 بجای احاطه که شایسته
 استعمل خوره با نفع واری سکه

بمعنی با صیبه میان ملکات از کشف
 و صراحت و مخفی و کثرت احوالات
 سکه تصرف و وسعت و کمال
 کردن ۱۲ سکه تصرف بطریق بزرگ

تصرف بخیر راه یافتن ۱۲
 سکه متعالی بخیر بزرگ
 و در حدیث آمده که اصل جمیع

گناه حبیبی است و از خیر
 فغان زده است کسبیه

بیشتر است از حیوانات چون سخن عشق از آن قبلیست که به نظر او ادای آن
 توان و بدین مقدار اقتصار نموده حاصل سخن رجوع افتاد و الله لی العصمه و السداد
 اما علاج حزن آن نیست نفسانی که از فقه محجوبی قوت مطلوبی حاصل شود و
 آن حصص طمع است حصول شتهیات جسمانی و مستلذات دنیوی و توقع بقای خوف
 و نیوی و علاج آن تا نیست ران که اشخاص عالم کون فساد و قابل ثبات و بقا نیستند
 چنانچه در علاج خوف مرگ اشارتی بآن رفت آنچه ثابت باقی تواند بود و عقلی
 سعادت نفسانی است که از حیطه زمان و حوزه مکان تصرف اضداد و طرق فساد
 متعالیست تا چون یقین کامل بان معنی حاصل شود طمع فاسد خیال محال را بخود راه نهد
 و دل را در سبابت نیوی که ظن ازل بل خیال باطلست بنده بلکه همه بهت کمال عقلی
 ملکات فاضله که باقیات صالحات سبب اتصال بجاو قدس حضرت و الجلالند
 مقصود دارد و از منزل حوصله محل احزان و اندوه آلام مترکمه است خلاص یافتن بمقام رضا
 که موطن بحیث تحقیقی سرور و ایمست پیوند و چنانچه مضمون کریمه لا اله الا الله

کما است هر که دنیا را
 بداشت و از انجس
 بر داشت و شسته و خورده
 ترک دنیا نمود و خداوند
 فغان زده است کسبیه
 کز آنکه انقباض
 در دل خواهد یافت
 صاحب بیگانه
 از خوف

۱۸۹
 له و این کفر نعمت باشد
 زیرا که اقل آن شکر که بهر
 واجب است و عاریت است
 بجا حب آن لطیف نفس ۱۱
 مولوی محمد عبد الغفور رحیم
 ۱۲ به نوبت کار کردن دل
 از یکدیگر میدست بدست اگر حق
 و به نوبت از یکدیگر رفتن ۱۲
 منتخب حیات الفات ۱۳
 نیست مال اولاد مگر نامتناهی شود
 ۱۴ انبیا باز گرفته شود

طمع اختصاص ان کند خواهد که از دست هر چون از و باز گیرد حسرت و خزن
بخود راه و بد چه تمام اسباب نیاود و افعالی است که بتناوب و ابتدا و اول بهر یک از
طبقات عباد میرساند و بهر وقت که ارادت بی علت متعلق شود باز می گیرد

چنانچه امام شافعی رضی الله عنه فرموده است
وَمَا الْمَالُ وَالْأَهْلُونَ إِلَّا وَدَاعٌ
وَعَاقِلٌ بَابُكَ دُرُودِیَتْ خَشَعُ

و حزن یا مصیبت بخود راه ندهد و بزرگی گفته که اگر دنیا را همین عیب پیش نبوی که
عاریت است بستی که صاحب بهت بان التفات نمودی از سقراط پرسیدند که
سبب فطانت او قلت حزن تو چیست گفت آنکه من آن پیروی ننهم که چون این
قوت شوند و بکین شوم اما علاج حسد و آن ترقب زوال نعمت
غیرست خواه که بنامی وصول آن بخود کند یا نه و این معنی اگر باعث بران
حزن و وصول آن نعمت باو باشد بشارت قوت شهومی اند و اگر باعث
بران مجرد وصول مکر و هی مجبوس باشد از زائل قوت خصمی بود بی اختلت

دنیا را در دفع جیوه
 کجایان عارضی نبست پس
 مدعی قول نبر که رح برین هیچ
 باشد که اگر خیرین عیب دنیا را
 عیب دیگر نیابد و همین یک عیب
 دران بودی که این عیب
 نزارد است التفاتی است که عیب
 همین یک عیب و نه تجدیدن قول
 آنکه چون با وصف این عیب دیگر
 عدم التفات است «موجود در جمیع
 سعادتهای پسندیده و لذت
 که دل برداشتن کاریست مثل

بنا بقراط و دامن همت بدان میالودے ہزاراںد ہستہ راواں

۱۹۱۱

19.

۱۹۰
 شکی محال الف و جم به
 صفت باکر
 جای جولان کردن که
 میدان باشد و صید می
 یعنی جولان و مجازا
 یعنی قدرت و طاقت
 مستعمل از اجماعی نبوده
 «کنوز» کنوز
 «ابنوه کردن»
 «شایسته یکسر کردن»
 «است یعنی تیرش»
 که تیرزه است
 «تیر بند»

قوت شهوتی این ضیق ترین با مرض است چه حاسد عبت خیر دیگران ملول شود
 و هرگز نعم الهی از اهل عالم منقطع نگردد پس خزن الم حاسد هرگز اقطاع نیابد در حدیث
 الْحَسَدُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ لَعْنَةُ آتَشِ خَسَدٍ حَسَنَاتٍ رَامِيُونَهُ
 همچنانکه آتش هیزم را میسوزاند و بدترین انواع حسد است که در میان علما
 میباشد چه آمو دنیاوی چون بواسطه ضیق مجال محل تر احم است گاه باشد که وصول
 نعمت کسی بی زوال از دیگری متصور نشود و بخلاف علم که ازین ^{نشان} به منزله است
 چه در آن محنت نیست با اتفاق صرف و آن نقصان باین راه نیابد فی الواقع
 حسد این طائفه هم راجع با سبب نبوی میشود و علاج حسد قریب بعلاج خزن و غضب
 باشد و اما غیبت آنست که رغبت کند در آنکه مثل آن نعمت که دیگر را باشد و را
 حاصل شود بی تمنی و آن نعمت غیر و آن اگر در آمو نبوی باشد اندر بقدر کفایت
 و مصلحت ندوم باشد و بقدر کفایت و صلاح محمود و در آمو اخروی فضائل نفسانی
 مطلقاً محمود و چون فطن لبیب درین مباحث تامل نماید بجا و نت آن معالجات دیگر

که پخته است بمغی میزش
گر دانیده شد ۱۳۵ که انی بهام
شلی نمودن بر کسی اتفاق با لکس
روز می دادن و ختم کردن ۱۳۶
بصل آرند از دیگران چیز س
تقص نکره و دوازده اتفاق و تعلیم

اخلاق جلالتی
دوران زیاده شود
سیب مسدودین

و منفعت گردد و پس
باب از کمال اجل باشد از
اخلاق ماضی و فیضان
در مقام افراشته و تفصیل
تمام است و خود پدید آید
کفایت لفتیج آوازه و القدر
معاش که کفایت کند و مستغنی
با آن روزی

معاش کرکے لکھا ہے
ساز و از غلب و آن روزی
و معاشن خست روز مرو
باشد در آن روز

زیرا کہ ان ثابت و محکمہ

عالمی اسلامک سوسائٹی

طاهر محمد و دانا و بوزن
عادل و عیسیٰ

باب فتح قطن بالضم جمع لمبيح عاقل ٢١٢

غذا را بشوید
غذا را آب بشوید
سرد آن نشوید
نیم دوام نیست
چوبه گوشت
زیر و برین
چوبه غنای بران
غنی است و خوب
صله ضاعت ای شیشه و نم

امراض و آید مثلاً در علاج کذب ملاحظه کند که غرض از لفظ علام نیست
بآنچه در ضمیر است کذبانی این غرض است پس صرف لفظ در آن وضع
غیر موضع باشد که ظلم عبارت از آنست باعث بران صلی یا جایی باشد
روايت حرص معلوم است برین قیاس ائمه و اهل

لامع دوم در تدبیر منزل و در وی شش لمعه است

لمعه اول سبب احتیاج بمنزل چون انسان بقای شخص بقدر احتیاج است
و غذای انسانی بی تدبیر صنایع چون کشتن در و در کردن پاک کردن
شستن و بختن میانشود و تمهید این اسباب جز بمعاونت مشارکت صورت
بمختلف غذای دیگر حیوانات که طبیعی است و صنعت در آن خل نیست چون
تمهید مقدار غذا که ضرورت هر روز باشد و بر روز مقدار است پس احتیاج با
اسباب پیش و حفظ آن از دیگر اشیای نوع حاصل باشد و محافظت بی مکانی که
غذا و قوت در آن حفظ توان کرد و دست تغلب لمان آن کتاه باشد و غیر
۱۲ کرده کردن

به ضاعت ای شیشه و نم
لغنی بدون ساختن بختن
و افعال اختیار بر وجود دیگر
صله تمهید گسترانیدن بخت
نیکو کردن کار معاونت بخت
و ادباری کردن مشارکت با هم
انباری کردن ۱۲ غده

ای ساخته و بیدار خسته و خسته
و حاجت تهیه اسباب آن می باشد
۱۲ بلکه ماده آرد و بعض
ایم سال حاصل کنند و در بعض
حاجت برود و همی خاص بخت
و صورت جدید از بخت
آید و صلاحیت غذا است در آن
پیدا شود ۱۲ مولی محمد
عبد الغفور رحمه الله تعالی
صله از خار بکسر اول

لامع اول
غیاث اللغات
کند که اسف
و اینها در زندگانی
مکان زندگانی کردن
نماد و ذخیره کردن
افعال بخت و غیره
و ذال بخت مصداق
صله از خار بکسر اول
یامی سخانی و تشدید سینه مملو آسان کرده شده ۱۲

۱۹۳۳
وزیر امور

استغاثت اگر

نقص رسانی

تجارتی

فارسا

بسم الله الرحمن الرحيم

دین محمد علی

۱۲۷۸

موسسات خیریت

مطابق رفق و کمال
بمطابق

شیخ محمد علی علیا رحمة الله علیه
 در رشته و نرمی ایچده بر آید
 چو رازن که جراح در غم نهست
 سلف الیف با هم سازگارست
 سلف خراگاه نفع خای عجب میفیه
 بجای خوشی زیبا که کلبه نایبان
 شمع و استغاثش

شده که خیمه اعم باشد و فنی
دور بر همان است که از گاه
رکب از خرن یعنی کلان
و گاه یعنی خیمه پس یعنی خیمه
کلان باشد و تحقیق بعین است
مگر کسر حاجت که اوست اشتراک
لفظی است میان خود یعنی خیمه
محض از غایت

بالغ غارہ سے لکھو کہ
۱۵۷۱

و فرقی و مدار و لطف و عنف قیام بسیار است باید نمود تا هر یک از اینها تحت بیروت
 بکمال لائق شده از احتلال این باشد و مراد از منزل در اینجا مقام خانه است که از دست
 و کل و سنگ چوب باشد بلکه مراد تا لایقی مخصوص است میان هر زن و اولاد و
 و خادم و مخدوم و تمول مال واقع شود خواه در سکن چوب سنگ کون یا نه و خواه
 در خمیر و خرگاه خواه در سایه درخت و غار است و علم تدبیر منزل محنت و بیساحل
 این ظاهر باشد و هر چه از غلط این توین اند بود چون احتیاج باین اجتماع عموم خلایق
 راست پس همه را میل این علم باید نمود و اصل کلیه تدبیر منزل آنکه بدین نظر کند
 در احوال ارکان منزل هر یک و محل خود بداند و اگر در یکی خلل واقع شود
 اصلاح کند همچنانکه طبیب قطع عضوی از بدن میصلحت عضو شریف جایز و واجب میداند
 و تدبیر منزل نیز بر این اساس فدا می کند شرف باید داشت اگر چه خصوصیت منزل
 درین فن ملحوظ نیست چنانکه اشارتی بآن رفت حکما اشارتی به تدبیر شرف انوع
 منازل نیست و باید گفته اند افضل مساکن آنست که محکم باشد و سقف آن بار ارتفاع

بایغ غارهای سنگی که در
 باشند ۱۱۰ م
 از کان دروازه است
 که باقی ذکر کرده شد
 ۱۱۱ م
 طرف دیگر کان خلاف
 قیاس و بعضی کان
 گفته بایغ جاس
 ۱۱۲ م
 ۱۱۳ م

۱۹۶
صلواتی که با وجود منافات
مصلحت حاکم مردم دنیا فائزیت
نفسانی ضروری و نفی آن محض
غیبت بیاموید شرارتد عیب بیله
زیب که در کلام ملک عالم است
المال الغبون زینة الحیوة الدنیا فی
مال اولاد باعث رونق زندگانی
جهانت ۱۱ اسله ای روزی
فراخ را سبب بهتر از ضاعت غیبت
که هرگز از دهرها نشود خواه در وطن
۱۳ اسله خصیب بالغیج
نور

۱۹۸
 مباحث با کسر اول
 نگاه داشتن و نگاه داشتن
 با کسر اول و دوم
 دیدن و دیدن
 نفع و نفع
 دسکون با کسر اول
 بدوزن مقول آید
 شده و مخلوط اجسام
 با کسر اول کردن ۱۲

از غوغای منتخب اللغات
 ای بهترین آن مال که کمالی
 دو دفع شریعت میسر شد
 سه اضافت توصیفی
 «دینانیک» موصوفه
 کثرک سواست و ترک
 اموال شان بهت شفت
 رحمت نسبت خلق باشد
 کنا گاه در دم و سوال نکرند
 از استغاری
 از استغاری
 بازمانده

باید داد اول چون تحت که بجهت انجاح مباحث قضای مطالب پیش سلاطین
 و اتفاق در وجه ماکل مشارف ملا بس اهل منزل و موم چون بنال بطله و سفها
 از جهت صیانت مال و عرق در نوع اول چهار چیز رعایت باید کرد یکی آنکه آنچه در
 بضرط رغبت طیب طرد و اصلای بران در ظاهر و باطن متلف باشد چه بجهت
 سخافت بود که الله تعالی از خزانه کرم خود نعمتی سبکی از زندگان رزانی فرماید و اگر
 که محقری از ان راه او صرف نماید و او را آن بر خاطر گران آید بیکر آنکه خالصا لوجه
 صرف کند و اصلای بضرط بگیرد و اندک تا موجب بطلان اجاط آن نشود
 سوم آنکه معظم آن رویشان نهفته حال هر که حق تعالی در شان ایشان بایزیم
 الجاہل انصیار من التّعفف چهارم آنکه تا تواند پنهان صدقه کند چه افشای منظر رحمت
 و وضع منت است شاید که سبب نکسار خاطر حق گردد و در حدیث نبویست که
 صدقه نهفته غضب حق تعالی را بازمی نشاند و در حدیث دیگر آنکه بهترین صدقات آنست
 که بدست راست برده چنانچه دست چپ را خبر نبرد و حضرت رسالت پناه صلی الله

عابدان و ایشان را از اموال و ان
 و بخیل از حال ایشان
 ایشان تو انگار نشد
 بسبب باز ایستادن از
 سوال و استغفار از خلق
 تفحصی در عیون و عیون
 فضیلت سکر شری و عیون
 آراشدن ۱۳
 باعث ابطال صدقات
 باشد ۱۴
 با کسر اول و دوم
 با کسر اول و دوم
 با کسر اول و دوم

فیضان ثواب جلا جلا
 زیرا که در قرآنست و تامل
 صدقانه با کسر اول و دوم
 فیضان ثواب جلا جلا
 خود را بخت در شستن با کسر اول

۶۰
 بعد از آنکه درین صفت سوم به حکایت رسید
 امر کرد و یکی از آن را به اینجهاد کورست و دو
 از آن در مسجد یکی در رخ نموجو و یا فیه تعلیم
 خدا دادند که سهوا از یاد جناب معصوم و فیه تعلیم
 از غلطی آنرا از اصل مسوده نقل بر نهاده و شاید
 که دوم از آن سهیل در اعیال باشد و سبب
 از آن آنرا خبر نمودن ۱۲ مولوی عبد العزیز
 شایع که انبیا است که در این شرط ابدال
 فقه باشد چون فقه خیال هم شرط ابدال
 من کی الوجوه در می ندارد که بطعن عوم اگر
 نشود ۱۳ سبب تندی بر پرانگده کردن و برینا
 و بی اندازه خرج کردن و برینا
 انداخته اند

و در صنف سوم شیخ چیر عایت باید نمود و اول عدل الکین آنچه بایستی مضرب احتیاط
آنست که میل منجی با دینی کند بقدر آنکه از ضرر نفس و مال عرض این گردد و چنانچه نصاف عدالت
و اکثر طباع منقود است طمع حرص و غضب و نفوس کورسین می نفاق بر قوا
عرفت عار نه نماندن بسطامت عرض نه و کثیر است از بنا بر سیرت و اخلاق میل اکثر است
بر تبتدیر است طمع بر عموم سیاست اهل بیاید که عرض اصلی و مقصود کلام
ناهل حفظ نفس از وقوع در فساد و طلب نسل و حفظ مال باشد و داعیه شهوت و دیگر
اغراضی بهترین زنان آنست که عقل و دیانت و عفت و فطانت بحیا و وقت
حلب ادب و ثبات رضای هر دو قار محلی باشد و محکم نباشد بلکه و لود با معرفت این حال
اگر کبر باشد آن قیام بود که از قبیل باشد که اناش ایشان محکم نباشد و اگر ثقیب باشد
با کمال و افرزند شده باشد و آزاد از کنیز که بهتر چه مشتمل بر حصول اتباع و اظهار با قوت
و استمالات اعدا و معاونت امور معاش و احترار از ذناب است اول است بکار غیر بکار
اولی چه قبول ادب و انقیاد شوهر و بیشتر متصور است اگر با و بخواند حاصل فیض و ثروت

[illegible]

۱۵ ای پارسائی نمودن و در خانه نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۱۶ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۱۷ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۱۸ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۱۹ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۰ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای

پنج خلعت اول ملازمت عفت و قوم اظهار کفایت سوم شوهر مهیب داشتن و
 بنظر احترام در دیدن چهارم فرمان و ن از نشو و کارهای کردن پنجم مجاورت
 کردن ترک عتاب حضرت سالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده که اگر کسی سجده
 مخلوق و ابو دکن زبان بسجده شوهر ان امر میگردم و حکما گفته اند زمان نیک نشینانند
 بامادران و محبت و شفقت بکنیزگان فاعث خدمت بدستان و یافت وقت
 و زمان شبیه اند بخیاران در فرمان نابرودن و سطوت و یمنان و سخنان شوهر
 خدمت بردان و طمع مال و بطریق خیانت چون کسی نی نماند بایسته ببله اگر و هیچ
 علاج چون مفارقت نیست تا دم که مودی بفساد نشود مثل ضیعیان طفال و غیلان
 از مفاسد اگر مسیر نشود و غیر از مدارات و مواسات کمال غیر چاره نباشد بجز همین
 بهترین بر آنست که او را بجسی بپرو که منع او از مفاسد تواند کرد و اختیار سفر و کند
 و مدتی بدوران سفر بپاید باشد که مفرج اگر و فوجی کرامت فراید خبری علم از
 جانب و بیایر حکمای عرب گفته اند از پنج طائفه زن احقر از باید که در خانه بماند و آن

۱۵ ای پارسائی نمودن و در خانه نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۱۶ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۱۷ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۱۸ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۱۹ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۰ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۱ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۲ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۳ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۴ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۵ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۶ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۷ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۸ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۹ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۳۰ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای

۱۵ ای پارسائی نمودن و در خانه نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۱۶ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۱۷ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۱۸ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۱۹ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۰ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۱ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۲ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۳ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۴ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۵ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۶ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۷ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۸ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۲۹ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای
 ۳۰ نشستن و بجا اجازت نشو و کارهای

دشمنه الیامه الخاذه الی کمان
لعل فی القاموس الی الخاذه الی کمان
والمزاج قبل فتنه کربا بکین
والحرکة فی الخاذه الی کمان
شهر حال برادر لادشمنه الی کمان
شوق باشد الی کمان
مشق از من بر شید فون
وی الی تخرج لما فی کمان
زوجه الی قاموس الی کمان

وکتبه القفا وخصر والد من آباخانه زنیست که اورا فرزند آن شوهر گری باشد بآل این
شوهر را ایشان مهربانی کند منانه زنیست که پیشتر متمول باشد بآل شوهرت نه
و اما نه زنی که پیشتر شوهر می گیر داشته باشد که بر علم و بهتر ازین شوهر با و پیوسته ز حال
این هر شکایت ناله کند و کتبه القفا زنیست که بچا و عفت مستو نباشد و غم و غم و غم
بند که فضاح او داعی قهر می شوهر نه و خصر والد من نی باشد حیل به صل و تشبیه او
بسنه و مرله با کرده اند و همین معانی در حدیث سید المرسلین علیه الصلوة والسلام وارد
و چون کسی سیاست نن قیام تواند نمود اولی او را عزوبت باشد ملحه چهارم
و سیاست اول او اولایا بد که دایه لائق معتدل مزاج برای تعیین کند چه کیفیت
مزاجی نفسانی دایه در مولود سریت کند و چون شریعت حقه وار دست که تعیین اسم
در روز هفتم کردن اولست متابعت آن باید نمود و بهمان حکمت تا حیران باشد با که از مال
نامی لائق تعیین بایند چه اگر نامی ملایم تعیین کنند همه عمر از آن که ورت شد و از نجات
رعایت نام کردن از حقوق فرزند است بر پدر و چون ضاع تمام شود بتا و به مشمول

بالفحش و تشدید فون زن بسیار
ناله کنند و مشق از این بعضی ناله فایده
بمعنی کتبه مرکب از یک مشق از یک
بمعنی داغ کردن و فکاک پس سر را گویند
نگاه دارید خود را از زن با حال که به نژاد و
به اصل بوده باشد که هر چه از سر گین و فکاک
روید آنرا اثری نباشد زیرا که حضرت ابی
بنه و دیگه دو من خاک و به بود و به
و فیه اخلاق جلالت
وجود آید از نجاسات پاک
کرده در گوش راست از آن و در گوش
چپ آقامست خوانند که در صورت
هر که چنین کند و کل از بیماری که در کانین
شود است که ماساکن از امر فاضل جبینی
و کل انسانی بر می باشد است و فاضل
درایم رضاعت خون از جمیع اعضاء فاضل
که ماده عضو بدن می باشد در ششین جمیع
رضیع نشود و از آن سبب است و پودا خلطی فاضل
و هم از حقوق فرزند نیست
بزرگترین عقیقه کردن فاضل
که نیست مگر که است و آن
و در و به است پس و به و به
موسی سر و در و به و به و به
آن در با فقه بصدره و آن
که است و آن که است و آن
که است و آن که است و آن

و در و به است پس و به و به
موسی سر و در و به و به و به
آن در با فقه بصدره و آن
که است و آن که است و آن
که است و آن که است و آن

۲۰۸
 ۱- قوت بخشیدن و سرزندگی
 ۲- کردن مبادت با دشمن
 ۳- مکار کردن
 ۴- مکار کردن و ظاهر شدن
 ۵- مخفی شدن و ظاهر شدن
 ۶- با کسر سختی و دروغ
 ۷- بی شرم شدن و رنج
 ۸- استوار و پابرجا و خوب
 ۹- آدی آرزو مندست
 ۱۰- بران چیز که باز داشته
 ۱۱- شده است از او

نکنند اگر تکرار انجام در خلوت و آویختن بلین کنند در سج آن فعل مبالغه نمایند و از
معاودت تبرسانند از تکرار آویختن و مکاشفت احراز نماید که مبادا بلاء آید و وقت
در و راسخ شود و مقبضای الناس بر یص علی مانع بر معاودت و حریص و بلکه حسن حمل
بکار دارند باید که در نظر اول لذت اکل و شرب لباس فاخره مستحکم گردانند و در خاطرش
قرار دهند که جامها منقش و ملون شود و زانست مزان باید که خود را ازین منافع دارند
و مطلق نظر آب علف ساختن عادت بهائم است اولی و طعام خوردن چنانچه خواهد آمد
او را بیاموزند و همیشه کنند که عرض خوردن صحت است لذت اغذیه اشربه بمنزله
و دویست که آب و نفع جوع عطش کنند همچنانکه او را به اقدار حضرت مصلحت نفع
بتناول باید که اغذیه اشربه نیز بمقدار سد جوع و نفع عطش باید او را از تفنن و طعام
منع کنند به اقتضای هر یک طعام ملل سازند و استهای او را ضبط کنند تا بهر طعام اقتضای
تواند کرد و بگذارد مشغوف نباشد گاه گاه او را نان برمیهند تا بوقت ضرورت آب و نفع
و این آداب غیر غنیاست از اغنیای نیکو تر باشد شام را از چاشت بیشتر نهند و در خوا

شده است از و ۳۳
 مفعول از استخفاف بمغنی بیک
 شکر کردن و خواری داشتن و بیک
 که دایندن ۱۲ منتخب ۵۵
 جاس اقتادون علف بفتح تین
 خورش ستوران و در بر میان
 نوس از گیاه ۱۲ ۶۱
 و تشدید دال مملو بمغنی حاصل
 اخلاق جلالی
 و تشدید زین کبریا
 ۱۲ غرض نفس بروزن تفعل
 گونه گوشت شدن و تشاح و تشاح شدن
 اقتضای بروزن افعال بر یک
 اختیار ستاد و ضبط با نفع بمغنی
 نگاه داشتن خیر و دور شدن از اذی
 فاعل منتخب و غیاث اللغات
 و نفس او بر این است
 متفاو کرد و در تنبیه و تکلف
 میل کننده مشغوف
 و تشدید

در کسب کمال
نمک و ذوق از تری باز نماند ۱۲
سودا باشد و قاب است زیرا که سودا
خجالت گوشت طبع و بلاوت
بما بر وقت خواهد نمود ۱۳
عادت نکند به ۱۴
در بیان طعنه این است ۱۵
و واجب بشود و ازین باعث قوتی
منوع شده و نسبت کوکان با وجود
اشاعه شرعی قیامت عقلی هم هست زیرا که در کوکان
رکوبت غالب باشد ۱۶
از او طبع و تری کمالی است ۱۷
کس از او طبع و تری کمالی است ۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

و کسالت برو غلبه نکند و گوشت باعث ازاله همت و بلاوت نشود و از
حلوا و میوه و طعمه سر قیال است و از آن منع کنند و از آب میان طعم خورن منع کنند
و هر چند همه کس از سکر و حرار و حبست کوکان بحسب عقل میان فیه است
بنفس و بدن ایشان مضرست بر غضب و هو و قاحت طبع و عت شود و این
ملکات ویه درو حکم کرد بلکه او را از مجالس این طائفه بی مصلحتی منع باید کرد و در سخنان
قیح شنیدن مانع باید شد و از طائف آداب خارج نشود و تعبی تمام نکند طعنه
ندهند و از کارهای پوشیده او را منع کنند تا بر قیاح و لیر نشود چه هرگز باعث
پوشیدن قسح تواند بود که در آن فعل تصور کرده باشد از خواب و خواب بسیار
در شب منع کنند از جامه نرم و اسباب تنعم مثل خنجر و سر و به تابستان آتش و
پوشیدن زمستان اجتناب هندی بجزکت پیاده و خن سوری کردن ریاضات مناسب
او را عادت هندی آداب خاستن نشستن و سخن گفتن چنانچه خواهد بود بیا موزانند
و تریب معی تریب ملائمتان او را زینت نکنند و انگشتری تا وقت حاجت
ننهند

۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

و با صلاح اظهار کثرت ۱۲
مفسر کرده اند ۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

علم مشتقات و لوازم آن را بیادش
 دهنده باشد تا تمام در بحث کامل
 تحصیل کند و اسلحه اسلحه را
 مسائل فردیه که اهل اسلام را
 ازان گیری نیست چون مسکن
 نازد و زده و چون جوز که در طلب
 کردن آن وقت آن را نکند
 کردن آن وقت آن را نکند
 کردن آن وقت آن را نکند

استعداد و البقا حاصل کند باند پس اگر اهل علم باشند تبری که مذکور شد و او را
 تعلیم علوم نمایند و اگر اهل صنعت باشند بعد از آنکه از ادب و اجبه شرعیه فارغ
 شده باشد به تعلیم آن مشغول سازند و اولی آنست که طبیعت کودک نظر کند و
 از احوال و نفرس جویند که استعداد کدام علم و صنعت بیشتر دارد و او را بان مشغول
 دارند چه مقتضای کل پیشتر با خلق که هر کس را استعداد هر صنعت نیست بلکه
 هر یک را استعداد صنعتی خاصست و در تحت این سرسیت غامض که سبب قوم
 عالم و انتظام احوال نبی آدم است حکمای بق در طالع مولود نظر میکرده اند و
 او را بر صنعت که بحسب و صنایع نجومی لائق حال میدیدند مشغول میساختند
 چه هر کس که مستعد صنعتی باشد باند که سعی تکمیل آن بکند و چون غیر مستعد باشد
 سعی او در آن تعطیل و زکار و وسیع اعمار باشد اگر طبعش ملایم صنعتی نباشد
 و آلات و ادوات مساعد او را بران مکلف اند و بصناعتی بکسر نقل کنند بشرط
 آنکه از تشبث بران یاس کلی شده باشد تا موجب اضطراب و دشواری نباشد

بعد از شنیدن بر هر یک از اینها
 است که هر شخص آسان
 که شده است بآن آسان
 در روز اول از برای او مقدر شده
 و نظرش بجهان سهل و آسان بنماید
 به فانی بودن فانی کلام
 پوشیده و روز از فهم زمین بپزد
 و مخاک در دست از خفا بپزد
 و گمان و خوار قوام با لک
 نظام بخیر و بدار
 و احد نبوی
 که باین قائم باشند آن و نجیب
 را شی و بالاس مردم مراد
 قاست و بانضم بیار که در قوام
 استور پیدا میشود و منتخب
 همه طالع با صلاخ و نجان
 بر یکدیگر نظام و لادت با وقت
 سوال خیر و آفاق شرعی
 نمودار باشد و آنرا طالع از
 دوازده گانه در خوش و بد و سگولات
 طالعده است ۱۲ اشیاء لغات
 که بیان کار و دین خیر است
 آدوات جمع ادوات نجیب آلات
 حصول خیری که از ادوات نجیب
 صنعت اولی با طبعه قطع امید
 با ادوات از خلق طلب بپزاید
 صنعتی بکسر و بپزاید
 دوازده گانه در خوش و بد و سگولات
 طالعده است ۱۲ اشیاء لغات
 که بیان کار و دین خیر است
 آدوات جمع ادوات نجیب آلات
 حصول خیری که از ادوات نجیب
 صنعت اولی با طبعه قطع امید
 با ادوات از خلق طلب بپزاید
 صنعتی بکسر و بپزاید

و آنچه از تشبث بران یاس کلی شده باشد تا موجب اضطراب و دشواری نباشد
 و آنچه از تشبث بران یاس کلی شده باشد تا موجب اضطراب و دشواری نباشد
 و آنچه از تشبث بران یاس کلی شده باشد تا موجب اضطراب و دشواری نباشد

و آنچه سخن گویند تا نباشد که
 بعد از سخن گفتن پیشانی شمشیر
 و صاف وقت نماز است و شمشیر
 چنین گفته بر از دست چپ
 باند هر چه چپ بود باز بر دست راست
 و باید که در وقت سخن سخن
 سخن خند و چون سخن
 گوید و سخن بیان نباید کرد
 از اخلاق ناصری سلیقه گفته اند

که سخنان اول سخن است که
 تا یک سال رعایت آن است که
 نشود اگر ضرورتی افتاد می باشد
 مگر آن که مستحکم برهه دانی باشد
 و از فرمودی ۱۲ ص ۱۰ و این باب
 و امور عرفی بود و مادر جواب علی
 بعد از آنکه جواب بول بلبل
 صحت و فساد جواب بول بلبل
 آداب که در بیان علم
 شروع کند عیب نباشد ۱۲ اخلاق
 نامری ۱۲ عاوده بضم هم پانچ
 دادن بیاخته بضم یاء کلاوین
 و نفس کردن ۱۲ غ و غیب ۱۲
 استراق بکسر اول بر وزن افعال
 و زویده گوش بضم که داشتن
 ۱۲ صراح ۱۲ مگر آنکه کنایات لطیف
 و زیبا نفهم باشند مطالب
 بکسر درازی سخن در باره
 نوشته که مطالب بلفظ دادن
 و آوردن در متن مختصر
 بکسر کوتاه کردن سخن اختصار
 نمودن ۱۲ غ ۱۲ زیر که کلام
 عام فایده که اکثر کار با عوام
 افتد ۱۲ که بشود اول
 و اخلاق شرفا و زوید که در کلام را
 و از او اجتناب از بیجا و بیفرو
 و تمام کلام ۱۲ است که
 و تمام کلام ۱۲ است که
 و تمام کلام ۱۲ است که

فکر میرا تمام قل و سخن مکرر گوید مگر آنکه احتیاجی بآن واقع شود و آن هنگام باید که
 از تکرار به تنگ نیاید و هر کس که حکایتی کند اگر چه بر آن اقب باشد باید که وقوف
 خود بر آن اظهار نکند تا آنکس سخن تمام کند و سخن که از غیرو پرسند جواب بدهد اگر از
 جماعتی پرسند که او دخل ایشان باشد بر دیگران سبقت نگیرد و اگر کسی بچوب
 مشغول شود و او بر بهتر از آن قادر باشد صبر کند تا آنکس سخن تمام کند پس
 جواب بگوید بروی که طعن مقدم نباشد و تا سخن که باو گویند تمام نشود
 بجواب اشتغال ننماید و در محاوره مباحثه که در حضور او گذرد چون باو دخل نداشته باشد
 دخل ننماید اگر سخن از او پوشیده دارند استراق سمع نکند باینکه گتران مجلس سخن
 بکنایت گویند و از باعتماد بر کشنده نیست بلکه اگر سخن شکل افتد تمثیل
 روشن گرداند و بی مصلحتی با طاب نکوشد بلکه طریق ایجاز و سیر و الفاظ غیر و کنایات
 بعیده استعمال نکند از قش و شتم احتراز نماید و اگر احتیاج به تعبیر از امری قاطع شد
 به تعریف و کنایت گفتا کند و از مزاج شفیق که موجب سقوط و حدث است

و اخلاق شرفا و زوید که در کلام را
 و از او اجتناب از بیجا و بیفرو
 و تمام کلام ۱۲ است که
 و تمام کلام ۱۲ است که
 و تمام کلام ۱۲ است که

۲۱۶
 دایم بود و بسوی خود کشنده
 در راه خدا با کسر کند و هلاک
 خیرات و ثواب و در مجلس
 فضیلت و عفت و در مجلس
 تقویت احوال و در مجلس
 وسعت و شرافت که نفس را
 مقدس است و گوید ناموس
 که طریقه زمان مختار و

همه که طریقه زمان مختار و
 رقصان و سرگلان باشد
 همه زیور که بطریق مستقیم
 دینی آبروی خود ۱۲ است یعنی اگر جانب هم
 راجع به این از حق نگردد و بدان عتق نماید
 همه و البته از خطاب کردن علوم و معانی
 مانند کودکان و زنان دیوانگان و پستان
 و سرگلان مردم و بی الاصل و بی تبار
 نماید ۱۲ اخلاق ناصری است یا نیم کرده دنیا
 کلام کرده شده ایم اینکه کلام کنیم مردمان را
 موافق فقه و ادراک ایشان را

اصول اخلاق

و جالب است حد و عداوت باشد اجتناب واجب و در هر مقامی کلام و رفیق
 مقتضای حال اند و در مکالمه بیست و ششم و ابرو و اشارت کند که اگر شاری لطیف
 که مقتضای مقام باشد و خواه بحق و خواه بیاطل صلا با اهل محلی خاصه
 یا پیرگان سفیهان بجا و خلاف نورزد و با کسی مبالغه بوی مفید نباشد
 الحاح نکند و در مناظره شرط انصاف نگاه دارد و چون قیاسی فهم او بان سیر
 نگوید و با هر کسی بقدر عقل او سخن کند چنانچه حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و سلم فرمود ^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} <

۱- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۲- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۳- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۴- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۵- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۶- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۷- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۸- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۹- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۱۰- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق

۱- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۲- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۳- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۴- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۵- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۶- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۷- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۸- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۹- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۱۰- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق

اسباب بحث منقطع گردد و از حرکات ترویات متوالی هیچ صناعت و فضیلت
 اقدام نتواند نمود و با آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 شخص علی مدگرد و پس با یکدانشان احوال عجب شوق دانسته شکر و جویان و لب
 و با ایشان طریقه رفی و مدارات مسلوک دارد و زیاده از حد اعتدال ایشان را
 کار نفرماید و اوقات راحت برای ایشان تعیین کند چه بهرینه ایشان نیز
 ملال و کلال و ضعف باشد و داعی طبیعت در حلیت هرگز و ملاحظه باید کرد که
 در جوهر فطرت میان او و ایشان اشتراک است شکر آنکه حق تعالی ایشان را
 داشته بجا باید آورد و بر ایشان جور نباید کرد چنانچه حضرت تمم مکارم اخلاق
 علیه الصلوٰۃ و التحیّۃ من الملک الخلاق فرموده در ماکول و ملبوس ایشان را
 با خود برابر باید داشت چون کسی برای خدمتی قبول کند باید که اولاً با مسان
 ملاحظه حال او بکند و اگر تجربه درین باب پیش نشود و نفر است کیاست است
 نماید و اصحاب صورت مخالفه و خطیطات متفاوت را اختیار کند چه عاقل خلق تابع

۱- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۲- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۳- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۴- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۵- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۶- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۷- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۸- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۹- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۱۰- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۱۱- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۱۲- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۱۳- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۱۴- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۱۵- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۱۶- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۱۷- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۱۸- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۱۹- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۲۰- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق

۱- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۲- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۳- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۴- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۵- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۶- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۷- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۸- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۹- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق
 ۱۰- در این باب از آنکه اسباب سقوط و قار و مهابت شود احوال عجب شوق

۲۲۵
۱. بفعل اخافت یعنی
چیزیکه در زشتان خوب و بهتر باشد
صورت جدا و شالست که از آن
بلی میسر میسر قبیح سیرت و باعث
میشود در اجتناب از اثر فساد
طبیعت آنما زیرا که نقصست که
اگر قوی عادت تا بالغ خلقت است
پس بوی صوت بین اعتبار باشد
که مردم از آن متنفع می شوند اما او که
محمد بن النور محمد علی طلب کاتب
نسخه من صوبان ۱۲۳۵

خلق است خلاف آن باد حکمای فرس گفته اند نیکوترین چیزی از زشت
صوت اوست و در حدیث نبویست ^{مطهر} اَطْلُبُوا الْخَوَاجِعَ عِنْدَ حَسَّانِ الْبُحْرَةِ وَهُوَ
که چون سول بجائی فرستند باید که نیکو نام خوبصوت باشد چه صورت و نامست
که از شخص سؤ در حدیثی دیگرست که همه پیغامبران خوبصوت خوش آواز
بوده اند و باید که از محلولان ^ع چنان عمو ^ع و اعرج و اقرع و برص نظر آن اجتناب
نماید و چون امارات کیاست از خادم مشاهد نماید باو با احتیاط آنچه در اکثر حال
حیلت و کمر این خصلت باشد و حیای بسیار باند که عقل در نیاب بهتر عقل
بسیار باوقاست چه بیا بهترین خصلتهاست ^ع خادم را بکار که اثر قابلیت
آن در مشاهد و آلات آن و مساعد طبع او بآن ملائم باشد مشغول
باید کرد چه هر کس قابلیت کار نیست همچنانکه از اسب است نباید که او را ^ع و فرار
نماید از هر کس غیر از آنچه قابلیت آن داشته باشد خشم نتوان داشت و چون بخادم
کاری جوع کنند بظواهر اندک خطای او را از آن کار معزول نباید کرد و چه این فعل متهمان ^ع

مجموعه حاجات از ترکیب کلمات
بعد از بفتح و و او مفتوح و ج و جی مخفی و ح و حیم
و نام یک کلمه است که از شش حرف و ده کلمه را
مفصل و مخفی یک کلمه است از ح و ج و ج و ح و ح و ح
اول و ثالث و ثانی که از ترکیب کلمات
مفصل و مخفی یک کلمه است که از شش حرف و ده کلمه را
مفصل و مخفی یک کلمه است که از شش حرف و ده کلمه را
مفصل و مخفی یک کلمه است که از شش حرف و ده کلمه را
مفصل و مخفی یک کلمه است که از شش حرف و ده کلمه را

اخلاقِ جلالی

یہ کتابیں درج ذیل کتابوں کے ساتھ مل کر
پیش کی گئی ہیں۔

وہ کہتا ہے کہ میں نے اپنے والدین کو یہ سچا سچا بتا دیا ہے۔

دو گیسو تھیں ایک علی خاں اور ایک خدیجہ

کبریا و دین تمام نهای مشیت
«کشتا و دین نوون»

کرم کارای کردن
 غیث اللغات
 بهمنی زور و قوت و تاب و توان
 زنجیر آلود و سکون ثانی نعمی نشان
 و نیک رفت و شکوه ۲۰ ایران قایل
 شاه شهنشاه فاعل از شهنشاه
 بود زن فصل یعنی بزده دین پرورده
 دینی تحلی و دینی در عقب و در کزانه
 لا مع ملحد

۲۳۱
لایحه برای امین مینکلن ثالث برین
و غیره دارد و دو قلم

تاج دهر دارا

باب الحقیقت

چند کتب بالذات

علی خدیو نظامی

پیشگیری از مخلوط قاتل

اعمال طبعی و باروری

مجلس شورای اسلامی

ہم و ان جوہری سبب جو تعلق
شکرت ان جزو بی

عبارت است از نفس
تعلق به غیر و تصرف و ظاهر است
چون در ترکیب بدن و اصداف و افعال
عنصری مثل

چیز نیکو نداشتند
طبیعی و ارادی ۱۲ اسلحه ای مرکبات
نظارت و غذا ساختن و اسلحه نام نمودن
نظارت در احتیاج

نیات و حیوانات و دیگر مصالح ۱۲۷
در بیان باشند و مکررات غفصه که در ۱۲۷
از زید ۱۲۷

بعض صاحبزادوں کی شہادت
نقدیہ ساز زبان شہادت
خیرات افغانی کی شہادت
حاصل

[illegible]

نویسندگان: دکتر محمد باقر محمدی، دکتر محمد باقر محمدی، دکتر محمد باقر محمدی

بلاکار کرده و یک است شایسته

بنای گنجینه جواهرات

نام استمداد و اجناس بازرگانی
کمیته تربیت و سرپرستی دانش آموزان گزین

بر دیده بصیرت او جلوه کند و افراد انسانی نیز بعضی معونتی بعضی کنند بطریق خدمت نه بطریق آلت و نه بطریق ماده بلکه انسان بطریق ماده معونتی هیچ چیز نتواند کرد و نظر بذات چه آوجوهری مجرد است پس انسان همچنانکه معونتی عنای و مرکبات محتاجست بمعونتی افراد نوع خود نیز محتاج باشد هم در بقای شخص و هم در بقای نوع تا بطریق خدمت یکدیگر را معاونت کنند و دیگر حیوانات بخواص مرکبات محتاجند اما در احتیاج بنوع خود مختلف اند چه آنچه بتولد عادت شود چون اکثر حیوانات آبی نه در وجود شخص نه در بقای نوع با افراد نوع خود محتاج نیست آنچه توالد است چون انعام و غیره با در حفظ نوع و حدث شخص نسبت با کمال ممکن محتاج بنوع خود باشند اما بعد از تربیت بمعاونت نوع خود محتاج نباشند جماع نشان وقت جماع و ایام نا ضروری باشد بعد از آن هر یک مفرد تواند بود و بعضی دیگر چون بکمل و بعضی انواع طیور بمعاونت محتاج باشند هم در حفظ شخص و هم در حفظ نوع و بیان احتیاج انسان بمعاونت نوع خود در بقای شخص اگر شخصی

نقد و بررسی از زندانیان

ایمانی نویسنده

نویسندگان: دکتر محمد علی بیگلری
دکتر سید علی حسینی

برای کار کرده و یک است نشان بکلیست

بنام خداوندی که در هر روز
در هر حال و در هر حال و در هر حال

استاد و اعانت باریک

دین خود شنیده میرود
 یکدیگر در میان خود با ادعای اوقات میمانند
 از میان یکدیگر براند ۱۲ ساله
 بی نوع خود زیر تبساک و غیره میکنند و در
 حقوق نوعی مرغی دارند و شاید که اظهار
 دیگران چنان باشند ۱۲ ساله ای یا نه باشد
 به روشی که چند ریاضیاتی هم صیاح بی تو
 دارند ۱۲ پ
 کلام مع سله

[illegible]

این از فاعله به کمال است طرفه
این از فاعله به کمال است طرفه
این از فاعله به کمال است طرفه
این از فاعله به کمال است طرفه
این از فاعله به کمال است طرفه
این از فاعله به کمال است طرفه
این از فاعله به کمال است طرفه
این از فاعله به کمال است طرفه
این از فاعله به کمال است طرفه
این از فاعله به کمال است طرفه

اگر و اما حکم شخصی باید که بتائید الهی ممتاز باشد تا او تکمیل افراد انسان نظم مصالح
ایشان میسر شود و این شخص احکام ملک علی الاطلاق خوانند احکام او رعایت
ملک متاخران او را امام گویند فعل او را امامت افلاطون را مدبر علم عالم را طالب علم
او را انسان فی گویند یعنی انسان که حفظ امور دنیوی و دینی را بر عهده دارد و چون تمام مصالح انام
بکف کفایت چنین شخصی لی مقدار باشد هر آنکه از ع میانه بر کار گرفته بداند
و قاطبه عباد رسد همچنانکه درین روزگار خسته آثار طائفه بیکر کار مقتضای اعط
انفس باین نیاز مام نظام مصالح انام در قبضه قدرت و شاهان مکار نهاده که
معدش آزاره عدل شیروان باز نشانیده و بمن عطفش جرئت لمار که از
سهام حوادث یام خسته بود و مری ز کار ساخته مدبر عدلش گراشانی آخته و نور
به پاسبانی داشته بدرفتار گریبان یه جز گل سوری ان و نال از خرابان
چمن بنوع ان شنید لطفش احیای اسم عدل خاصیت نفاس عطشی هر کرده کش
و رفای ظلم ظلم آفتاب بدبضیا نموده بعد عدلش فتنه جزو چشم تبان بنوع ان دید

عالم از راه ماند که بعضی را بقدر بعضی
بیطرف در وقت جزئیات امر کند
بجسب معلوم وقت از العصب و
مزل در سالی احوال و افعال صلح و
حرب و غیر آن ۱۳ اسطر قاطبه کینه
عالمی منجمه و فتح موده یعنی تمام دهم
و در عین این نظار و انصوب می آید
خارج به کمان سازند و انرا و
این منی است بدان فی انده یعنی
ان رسد ۱۲ سوره سوری باضم نام علی
ست می زنند و کل کلامه را می بینند
در بنده موبی می سر خست و نوی اینکلان
یعنی در عدلش گریبان بسته و بدو می شود
مکار نشسته و ملا و مشهور گوشت کینه رسد
از سر در و فنی ۱۳ سطر به یمن
نمودن کینه از بنوع و در اکت نمودن
چون تصرف می شود و اینها
یکه الصده دست و اینها
فراورده می بر او و در این
چون که فخریست نظام می رسد
یعنی از فاعله به کمال است طرفه
عالمی منجمه و فتح موده یعنی تمام دهم
باز آفتاب با اینهمه تابان
ظلمت فاعله به کمال است طرفه
نوی می بعد انوار و اینها
الفاظ
الان مع سلوا

و وثوق بران جز بمعرفت قواعد این علم حاصل نشود پس هر کس را تعلم این علم
ضروری باشد تا معاملات معاشرت ایشان بروجه عدالت متحقق گردد و خصوصاً
سلاطین که چنانچه سبق ذکر یافت طبیب مزاج عالم مدبر امور نبی آدم اند
و این علم عبارتست از قواعد متعلقه به مصلحت عامه ناس این رو که به معاونان
بکمال حقیقه معلوم و در فضیلت محبت چون معلوم شد که کمال
افراد انسانی منوط با اجتماع و مالف است و آن بی محبت و الفت صورت نپذیرد
و با وجود علاقه محبت احتیاج بعدالت نیست چنانچه از پیشرفت پس محبت
افضل از عدالت باشد چه محبت حدیث شریفه ^{بیه} بطبعی عدالت ^{بیه} شبیه صنایع
و محققست که طبعاً از صنایع اقدام است چون محبت مقتضی رفع احکام است
ست با وجود آن احتیاج بعدالت نباشد انصاف اصل لغت دوم
کردنست یعنی منصف آنچه متنازع فیه است میان خود صاحب و نیمه سازد
و این معنی فرع کثر است چون علاوه اتحاد حکم باشد احتیاج بآن مرتفع گردد

[illegible]

اخلاقِ بجا لے

اخلاق بجلالے
نیزدین استباق بالیقین
مکینہ
از محبت حاصل شود مثل آب باشت بوجد
یعنی یاد کرد صدیق انجمن براسے نفس
نود خواہد بود اسے صدیق خواہد بود
یعنی بختی و بختیک از عدالت
بجوید و بخت
بدرست نشانی که چو بخت
نزد افق است از افق

در سبزه ذات خود
چنان از دیگرے
میت زودتخالف
نیم به یوسف
پس عبدالغفور
۱۲۱۲
وقد مای

این قوام یکسره نظام و این
 جمل محبت نامی موجودات از محبت منتظم شده
 بسبب اختلاف حال قیام باشد در اسطر
 سی آید پس چنانکه هر موجود واحد را وجود و وحدت
 و وحدت وجود است که در لیست که در جمیع اشیا
 از قیام این وحدت درین نشانهاست
 در نشان آنکه در دیده ۱۲ اعف مرقوم است
 انوار با کسر و زاری محبتی شکست که
 در مقابل فتح است یعنی کیفیات جسمانی محبت فیه
 شکست که آن کیفیت از ضد خود جداست
 که ششانی شود از ضد خود ۱۲ اعف
 جاد است چیزی که استقرار در جبر طبیعی او نشان
 منع کند اظهار محبت میشود و فراموشی محبت
 چنانکه کسی که طبع ارض و مایه میل تحت را بدو
 نبات است که طبع ارض و مایه میل تحت را بدو
 که فصل بهار و نیمه دایم باران و غیره آن علامت طبیعت
 اکثری از آن در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 و از هر مناسبت برنی اینهاست ۱۲ اسطر
 عقلی نیست حرکت ادبی از زمینی او نشان
 هم مذکور است که در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 نموده اند ۱۲ اسطر
 ماده شش کائنات و مظهر باشد و میمان آن مقصود است
 در این دو سبب است یعنی محبت قوت و ضعف
 موادیم از شش طوره وجودی که در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 نظام و شش طوره وجودی که در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 در صفات کمال و نقصان بخلاف مقادیر
 ۱۲ غنم دوم است که از کائنات در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 صفات کماله غنم دوم است که از کائنات در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 فواید این صفات محبتی که در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 مایه کمال این ربان در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 نظر کرده در رساله معربات از شش که مقادیر
 مایه کمال این ربان در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 لامع ملوک

وقد مای حکما گفته اند که قوام موجودات به محبت و پیچ موجودات محبتی خالی نتواند بود
 چنانچه از وجودی حدتی خالی نباشد لکن در کیفیات جسمانی مثل حرارت و برود
 انوار از ضد محسوس میشود و از طبائع نباتات جمادات منع مزاجم ترانی میگردد
 و از عناصر میل با حیا طبیعت مشاهد میشود و در افلاک خود حرکت دوری را در
 ظاهر است که مبتدیان عشق جوهر عقلست شوق توجه بان چنانچه حکمت مقرر
 و محبت را نور محبت و خفای آن اختلاف موجودات مراتب کمال و نقصان
 ظاهر میشود و محبت که ظل حدتست مقتضی بقا و کمال است غلبه که فرع کثرت است
 صورت نقص و اختلال و این طائفه را از حکما اهل محبت و غلبه خوانند و دیگر
 حکما بسریان محبت در جمیع کائنات قائل شده اند چنانچه سابقا نموده شد

بیت سحر بازی در همه اشیا سارست | ورنه بر گل نرودی بلبل بیدل فریاد
 و با اصطلاح متأخران محبت در جانی که قوت عقل اعلی نباشد اطلاق نکنند
 و سبب غنا صریح طبیعی را و سبب مرکبات بهر یک نیاز بر تناسب مزاجی مثل آن مینمایند

نظام و شش طوره وجودی که در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 در صفات کمال و نقصان بخلاف مقادیر
 ۱۲ غنم دوم است که از کائنات در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 صفات کماله غنم دوم است که از کائنات در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 فواید این صفات محبتی که در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 مایه کمال این ربان در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 نظر کرده در رساله معربات از شش که مقادیر
 مایه کمال این ربان در بوم خزان و بیاغ عاصف و ملوح
 لامع ملوک

۲۴۱
سید محمد علی

بیت لذت و نفع و ضریح است
بطلان الحصول و الزوال است

میں نے یہ کہہ دیا کہ یہ تو میری کتاب ہے

کتابت کتب و کتب

سیرت النبی صلی اللہ علیہ وسلم

وکیل خطہ اس سب سے پہلے

مافی الباب یکم متوسط الایات

فرا داد و داشتند بطوریکه در دو جا

در باب مسلم درک و دفعه

عبد الغفور
رحمہ اللہ

۵۵ حال کنیز نظر مقتضای
کرامت

بہارِ اوستے

اخلاق ماضی مذکورست نظریه مقتضای آن که مرکب لذت نفع در
العقاد متوسط باشد و در انحلال سریع و مرکب لذت خیر و العقاد و انحلال
هر دو متوسط و مرکب نفع و خیر و العقاد متوسط و در انحلال لطیف و علت این حکم
بعد از ملاحظه مقتضای هر یک از بساط ظاهرست ^۱ الله اعلم و محبت از صداقت
اعم است چه محبت میان جمعی کثیر تواند بود و صداقت کمتر از آن باو عشق خاصست
چه در یک دل عشق دوس نگنجد و علت عشق با افراط طلبت باشد یا افراط
طلب خیر و اول عشق مذمومست که سابقا تعبیر از آن عشق سیمی فت و ثانی
عشق محمود که تعبیر از آن عشق نفسانی نموده شد و حکما گفته اند که نفع از بهر تقابل
و نه بدخلت در عشق مدخل نیست و ثانی صداقت جو انان بیشتر لذت باشد
چون لذت سریع الزوالست صداقت ایشان نیز در معرض تبدل باشد سبب
صداقت پیران اهل تجارت نفع باشد لهذا دوستی ایشانرا امتدادی باشد و
صداقت انایان محض خیر باشد چون خیر امر ثابت غیر متغیرست و ثانی

فخر اعتبار رکھو
محبت اشتیاق تالیف واد
تاکا لیکہ دراصل فطرت استعداد آن در شہرت واد
از قوہ افضل آید دوران اضیاج ست جماعت کثیم
چنانکہ سبب انجا بوضوح یکو ستم المرحم
ہر یک میں دو تیرہ نو ذوالہ نقی این قسم محبت و عطا
قلیل صورت ظهور پیدا ۱۲۱۵

از قوه فعلیه
چنانچه سابقا بوضوح بگویم در ماده
است که مواد و غنیست مبین نام
باید دانست که در این کتاب
در بیان و در بیان از زبان بزرگوار
عقل صورت ظهور میدهد ۱۲
با طلب یک شخص معین ۱۳
نفسانی است که در عداد ذرات
یا او را از هم کفر نموده اند و از دانش آن منزه نموده ۱۴
و عینیت

نفسانی است که در عباد و ذلالتش خود را که به کمال خود
 می آید و این کمال خود را در دینش آن منع فرموده ۱۲
 و صحبت از کمال نفس را به ویشا طین مکاره و انما دام
 نزاد و گسترده اند و ابواب یکست و اک
 بقیای سراسر است

نزدیک گسترده اند و الواجب یکست و اگر ده ذاعلم باید
تقیات بسیار است تلخیصی حسن و امی نمایند و خوش بار و نظر
کاشیده ۱۲۰۰

مجلس عشق که افسر ابا محبت است که بسبب بران خوردن
خودان نمی شود در آن که هر یک شادمانان و جوانان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
ما كنا لنهتدي لہ
ما كنا لنهتدي لہ

کتابخانه

۲۴۲

۲۴۶
 زنده‌اند و به یمن رفته‌اند
 از قتل‌های شهادت

مجلس

تاریخ تاجیکستان

تلاوه از این کتاب

نہایت سے

بہارِ حیات

آلوده و کثیف

تفصیل مصطفیٰ و شہداء

مجلس و اجتماعات

٢٠

از تغیر و زوال مومن مصونست چون بن انسانی از طبلع مختلفه کمر بست پس
هر لذت جسمانی که ملائم طبیعتی باشد محالست طبیعتی دیگر باشد بنا برین لذت جسمانی
خالی از شوبالم نباشد و چون نفس انسانی جوهری بسیط است که از قضا و قدر
مستبر است هرگز لذتیکه مخصوص بجوهر او باشد لذت خالص تواند بود آن لذت
حکمت است و محبتی که منشاء آن این نوع لذت باشد تمام مرتب محبت بود و از محبت
و محبت الهی آنست و از سطاطالین از اراضی نقل میکند که چیزهای مختلف با هم
التیام و تالیف تمام نتواند بود و اما چیزهای متشاکل بهر گیرشاق با و در شرح
این گفته اند که چون جوهر بسیط متشاکل باشند و یکد گیرشاق هرگز بیان
ایشان بالنی و روحانی و اتحادی منوی حاصل نشود تا این نفع گردد و چنانچه از
لوازم مادی است در طریقات این نوع تالیف نتواند بود و تلانی ایشان بقدر
و حقائق متصو نباشد بلکه نهایت سطوح تواند بود و این تلانی بدجانب اتصال
و چون هر بسیط که نفس انسانی است از لذت جسمانی پاک گرد و محبت لطیفی

[illegible][illegible]

۲۴۳
سید ایمن خلیفہ خیر اول رضی اللہ عنہ
سید عبدہ وجوہ الدلائل

میرزا محمد علی بیگ

پرواز و محض

پیش کی از ان الذی اعطاهن

در پاره دوشی و
چندین از میان برداشته

میں نے اس کو دیکھا تھا کہ وہ اس وقت تک نہیں آئے تھے۔

و این محبت

میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے

و من بعد

کے دران میں
دورح و مس و غیر ایہ
ات

محو شود و حکم مناسب به عالم قدس منجرب شود و بنظر بصیرت شاهانه جمال حقیقی
نمایند پروانه صفت مستی خود را در انوار قاهره تجلیات الهی محو گرداند و به مقام وحدت
که نهایت مقامات است برسد این مرتبه حق الیقین است صاحب این مرتبه را
در تعلق ببدن تجرد از ان پادیه فرقی نباشد چه استعمال قوای فی او از نظر بحال
حقیقی باز نماند و در سعادت و شکی دیگران را در نشاء اخروی مترب است این دین

نشاہ حاصل بائیں رباعی

امروز در آن کوشش که مینا باشی

حیران جمال آن دلارا بشتے

شہرت باداچہ کو دکان میں شہید

سماچند بانٹھا فرودا با شے

لیکن بجز مفارقت کلی لذت او آصف

باشد چه هر چند درین نشان نور بصیرت از دو خالق اسما و صفات مشاهد و حد
وات نماید فلما خالی از شوب ثبوت که مقتضای نشان تعلقیست نتواند بود و
شهو تمام بی غده مزاحمت قیام جز در خلوتخانه تجرد میسر نگردد و بنا برین همیشه
مقنط و مترصد دفع این حجاب کشف این نقاب و زبان حال انجوا این مثال مترجم دارد

و مقرر است کہ از افعال و احوال
مناسب است و اگر فاعل و مفعول خود را نام
داده اند
ضمیمہ است و عشق صفات و احوال و احوال
که ممکن است داخل است عشق تجاری است
عشق و غلبہ یا غلبہ جمعی است و ہم
تسکین است و میل نمودن بچیزی دیگر اول
و ثالث خارش و حرکت بپیم و ضایع شدن
انگشتان یا زربش و پہلوئی کے
یا کندہ افندہ ۱۲

مناسب است و اگر فاعل و مفعول و زمان و مکان و حالت

صفات و ابرار
که ممکنات داخل است و در
صفت و ابرار

تشریف دہل نہوں کیلئے

انگشتان یزید بنی و بنیادن
تیا کنده افون

112

لایحه
 از طبیعت کلیه
 تعلق بدن و مغز
 نشی و دیگر اعضاء
 تمام و اجزاء حاصل
 نفس ناطقه را صفای
 و مبارک می یابی
 که از این برکات

۲۲۲
کتابخانه

۲۲۳
مجلس عمومی مردمی کوه و پلای سرکود
توسعه دهنده و سازنده

در کتابخانه ای که در این شهر است
در کتابخانه ای که در این شهر است

فصل در بیان احوال و سیرت
شاه در آن روز

غیاث الدین

از ایشان که بعضی را در

از این ایمان بیگانه

روای معاونت بودجه و
پژوهی و ارزش افزوده

۱۰۰

مؤمنان کے لئے ہے

ایشان بکلمات

در تالیفات
فلسفه نامیده می شود

شعر حجاب چهره جان میشود عیار تنم
چنین قفسش سر می بیند خوش است

و این محبت نهایت است عشق کمال مطلق و در وه مقام و اصلاح میرا بجلال

بیت عشقت چست بگفتم و گفته اند
عشقت بول دوست سازد تقرب را

و بعد از آن محبت اهل خیرست با هدیکه که چون غایت آن محبت خیرست هرگز
اختلاف آن آه نیاید بخلاف دیگر محبتها که باند که عارضه عرضیه و ال شو و چنانچه مضمون

لَا خِلَافَ لَكُمْ فِيهِ لَبِئْسَ لِبَعْضِ عَدُوِّ الْأَتْقِينَ أَشْعَارُ بَابِ فَيَأْتِيهِ مَا مَحَبَّةٌ كَرِهَتْ

منفعت بالذات باشد هم با شرا و هم با خیار تواند بود و وسیع الزوال باشد چنانچه

سابقا مبین شد و گاه باشد که موجب این محبت اجتماع و موضع غربت شد و بدین

چون کشتیها و اسفار و غیر آن سر این آنکه انسان با بطبع مایل با نفس است و ازین جهت

اور انسان گفتہ اند چون انس طبعی از خواص انسانست کمال ہر چیز و زہد و خا

نوع اوست پس کمال انسان مظهر این پنج صیت باشد با اینبای نوع و این صیفات

در تادیبات کاشی مذکور است که خلعت چهارنوبی یا چهار
خلعت نامیده یقیناً که بحجت او حایه است و آن کسند بپوشیدن
اینها و اولیاد و شصت و او یا صفی
اینها کامل و اخلاق فاضله است چون بحجت صحاب و ائمه
بایم و دوستی ائمه اینها و ارادت مریدان بحسن و ایمان و
نویسان بحجت ظلم و غیرت مذکور دنیا در آخرت و دهم
نویسان و ثمنان صورت و مونس است سوم بحجت عظیمه
که کسند سبب تفصیل بسیار معانی و آن
سبب در عبادت که اسباب

مصلح بنو حنیفہ رحمہ اللہ
وہ شہید تھے تفسیر است
آن محبت نیر زوال
نہ ہونے

بلذات حسیہ و اہل باطن
نفع محبت و غایۂ حصول

این دو
از یکدیگر
سندل شود تا نفسی
نماند بود اما چند

آن دوستی بہ ہونے لگی
راہ یکدیگر دیوایا میں خیر و برکت

یعنی اہل شریعت
زود و نہ قطع کر دو ۱۲
ہا کے روز و کتابی
جمع ۱۲

سفر و بھنی دم و سوم
سفر و بھنی دم و سوم

کلاں بجئے اول جمعہ

۲۴۵
الحمد لله رب العالمین
فصل فی ذکر الصیغ

عبارات و مفردات

بسم الله الرحمن الرحيم

عنه من يثبت

مجلس وقت

وہی ہے جس نے

مجلس

هون بركيا

درست‌نمایان زار و درویش
مگر که برون

و در این معجزه مبارک

سید علیہ السلام و آلہ

مبدء محبت است که مقتضای تالیف تمدن است بآنکه بحسب حکم عقل مستحسن
شیخ نیز در نیایب بباله عظیم فرموده و آنگاه امر کرده که روزی پنج بار نماز گذرانند
بجماعت تا اهل محلت بمیاسن این اجتماع جمعیت شعار بحلیه موافقت عملی دهند
امر کرده که در هفته یک بار بت اهل موضع تمام و یک محل جمع شوند باز جمعه بمجا
گزاردند تا موافقت میان اهل شهر تماماً حاصل شود و باز فرموده که در ساد و نوبت اهل شهر
در سابق و صحرائی وسیع مجتمع شوند و نماز عیدین بگذارند تا میان ایشان
اجتماع موافقت حاصل شود و بعد از آن عموم امت در موقع حج
در همه عمر یکبار امر فرموده و آنرا مقید بوقت معین نباشد تا سبب حج نشود و حکایت
آنکه میان جمیع افراد امت موافقت حاصل شود و آنان سعادت که اهل محله و شهر
ملکت حاصل است محفوظ گردانند و همین آن موقعیست که مقام صفای شریعت
فرموده تا مشاهده آن مواعین سبب کثرت شرع و مزید محبت و عظیم او شود چه هر آنکه
در سرعت انقیاد احکام او نافع باشد تا ملاحظه این احکام معلوم شود که غرض شارع

باشد و از سر و کار تمام
 که از کار با چه افضل ترست و فرمود نماز بوقت نماز
 گزاردن و فرمود صلی الله علیه و آله و سلم یکصد مرتبه گفت
 است و در باب جماعت و حاضر آمدن میگوید
 بسیارست و شما نیز فرموده اند که یکصد مرتبه است
 میخواند نمازش از آن می شود مگر در مساجد است و
 و این روز جماعت بزرگ است و فضیلت وی
 بس عظیم است و بعد مومنان است و آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر کس
 از این بابت از دست درازد
 جمیع رستاق که با هم مربوط است و دست درازد اسلام
 و فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که بسیار از راه است که آنرا
 جمیع کفارت نکند مگر استادن بفرات ۱۱ ساله جمیع
 بختین است و جمعی بقطیف است که جمعی فساد است و فرمود
 قطیف را بسکون را خوانند ۱۲ ساله بسبب اجتماع
 ایشان در زمانه و زاده و آید و میبینی یا جماعت اتفاق
 دبی که آن بخت جمیع مروت و ادراک میبینی یا جماعت
 و آنحضرت فرمود که هر کس که بخت جمیع مروت و ادراک
 فرستاد و بخت جمیع مروت و ادراک حاصل شود و بخت
 فرستاد و بخت جمیع مروت و ادراک حاصل شود و بخت

۱۲
 در آن جهت مشایخ و موبدان دست داده و
 تقسیم شایسته که بسبب نزدیکی حاصل شده
 لکوی شایسته ای بدین کار آری احکام شایسته و فوری
 در آن جهت مشایخ و موبدان دست داده و
 تقسیم شایسته که بسبب نزدیکی حاصل شده
 لکوی شایسته ای بدین کار آری احکام شایسته و فوری

۲۴۶
الطبرکیر

در استخوان بدن با آب کبر پخته شده
سالمه بخورند و در

ایک بیان پیری پیری
سب غلامی پیری

معمی غلام مستقر
وبدی درگاہ

مکتبہ مفتاح جلیبی سسر
ریجن درمیان پور

نہایت پرستش

تشیان غرضی کی طرف
نسبت کی صورت

سید اولیاد

نماز علیہم الصلوٰۃ

تاریخ و جغرافیہ

مکتوبات بامیه یکم و
نخستین کلمات

7

تحقیق رابطہ وحدت رفع عالمه کثرت بقدر لائق بلکه در همه حکام شریعت
مثلاً این فرض ملحوظ است همچنانکه وجودات انبیا از حیثیت علم توحید است از روی
عمل تیراجج توحید میشود از نیجاست که در فضیلت نیاز جماعت دست به پشاد
درجه فاصله از نماز تنهاست حضرت شایع علیه السلام فرموده که من قصد کردم
که مرا کنم که آتشی برافروزند تا هر کس نیاز جماعت نیاز آتش در خانه او زخم و هم ازین
سیاقست ترغیب ترهیبی که در باب نیاز جمعه عیدین حج و اوردست تیراجج محبت
آنکه چون بسبب محبت خیر الی لذت نفیست که زوال باقیان است پس
تواند بود که از هر دو طرف بیک بار زائل شود و تواند بود که از یک طرف زوال پذیرد و از
طرف دیگر باقی ماند باشد چون سبب محبت از طرفی لذت باشد از دیگر طرف نفع و ان
محبت بنا بر اختلاف سبب شکایت بسیار واقع شود چون محبت مطرب مستمع که
مستمع مطرب را محبت لذت دوست دارد و مطرب را محبت نفع و محبت عاشق و
معشوق که عاشق معشوق را محبت لذت دوست دارد و معشوق را محبت نفع و

۱۲
 اینها یلیم الصلوات خالق
 ملت دین خود و گوشت و است
 دعوت با هر یک علم و اعتقاد بران کافست
 مضامین که لا یوحده و دیگر امور او خاندوم دعوت به
 حسد و حال حمیده که بران کافست به پیش از حق
 اینها یلیم الصلوات اول یعنی از نیست علم و
 دران اعتقاد حق خود و از اعتقاد دیگران تا بران کافست
 راجع به نیست ای اموری که حضرات اینها یلیم الصلوات
 است را بران آن ارشاد فرموده اند دران علم و نیست
 است اینها یلیم الصلوات و درین حدیث
 و نیست فقط خبر و نیست واقع شد و نیست که اینها یلیم الصلوات
 علم مضامین جانب و نیست که اینها یلیم الصلوات
 ۱۲ سوره شود و نیست که اینها یلیم الصلوات
 و از جانب این عبد الله انصاری مروی است که گفت
 ما یلیم الصلوات و نیست که اینها یلیم الصلوات
 نماز جماعت را که گویان بود که قبول کند خدا ای کافست
 نماز جماعت ۱۲ سوره سیاق با کسر اندن یعنی
 نماز جماعت و نیست که اینها یلیم الصلوات
 ازین قبیل که عیب بود و نیست که اینها یلیم الصلوات
 ساندین ۱۲ سوره و نیست که اینها یلیم الصلوات
 باشد در میان مروزی که سبب محبت شود
 جائز است که اعتقاد و نیست

همچو از دست که از چای انقلاب پدید و در چای بیانی
ماند زیرا که لذت تنفس است چای چو نفس سابق
سبب محبت چایین شود که کربا شد میان آه میان که
حسب لازم در جواب مخالف که یعنی سبب
ظاهر فی الحقیقه ۱۲ حسنی یعنی نبای محبت ناشی بر لذت
چای محبت مشتوق بطلب منفعت باشد ۱۳
سبب

۴۴۶
یعنی لذت که غایت و مقصود
و سبب محبت است یحیی علیه السلام و درین
اوقات تمامی مقصود خود را گیرد
که لذت است و خودش منجی را نیست
و در حصول آن عجلت نماید و بداند
که نفع باشد و در بدست آید و غایت
و سبب است ۱۲
متجربین که سبب محبت هر واحد از آن
چراگاهند با آن زیرا که هر یکی بوصول تمام
و مقصود خود عجلت نماید و آن دیگر با یکدیگر حصول
نموده و با جاح و اجرای آن عجلت
که تقاضا

و مقصود خود و جلد
مطلوب و مرغوب خود با جاح و اب
و تا خبر بر او دارد ۱۲۷
از پوختن تحلفه باشد محبت و امانت و انفاق اصناف
این بسیار است و در همه عرض طالب حدوث
شکایت جهت اختلاف دو اخائی نیست بدو اندر
این قسم مذکور طبعش اذوق دادنی بسیار ۱۲۸
سبب عدم وصول به طالب و رعایت که می نماید
نیست ۱۲۹

سبب عدم وصول
بهت بر است ۱۲
مختلف است ۱۳
آن بن فاعلم
نحیین سولک طریق
آن باشد از راهی
این غایت حالات
واقف و ناگاه گیرنده
ناگاه روشن و ناگه

[illegible]

۲۵۱
 لک گزشت خلاد دست طایف
 گرگزدا سله بوجو این نخت وصال
 بجوار رب العالمین و حصول
 عین استغنین حق استغنین و غور و بیجا
 علی علیین و تعظیم و عبادت از رکات
 سطر الساعین و جمیع امور
 از علم حرمین و توبه از عیبه و تقاضای
 و توبه و توبه از عیبه و تقاضای
 سله یعنی نخت است از کمال الشان
 علت تربیت و تکمیل نفوس و ارواح
 از احوال حق آت

خُشْتِ قَالَ مَا اخَذَ اللَّهُ وَلِيًّا جَاهِلًا قَطُّ تَكْذِيبًا وَنَمَائِدًا وَآيِنَ مَحَبَّتٍ بَايِدًا عَلٰى
 مَرَاتِبٍ بَاشَدِ چِه غَيْرِ رَا دَرِ مَرْتَبَه شَرِيكِ كَرْدَانِيدَن شَرِكِ مَحْضِسْتِ وَدَرْتَبَه
 دُومِ مَحَبَّتِ الدِّينِ سَتِ كِه سَبَبِ صُورِي مَازِدِ وَجُودِ اَوِ اَيْنِ مَحَبَّتِ تَالِي اَيْنِ تَرْتَبِ سَتِ
 وَتَاجِ مَحَبَّتِ اَيْنِ تَبَتِ نِسْتِ لَكِ مَحَبَّتِ مَتَعَلِمِ مَعْلَمِ رَا بَايِدِ كِه اَوَكِ اَزِ مَرْتَبَه مَحَبَّتِ بَاشَدِ
 چِه اَكِرِ پَرِ سَبَبِ يَفِ جُودِ تَرْتَبِ جِسْمَانِي اَوَسْتِ مَعْلَمِ سَبَبِ كِبَالِ تَرْتَبِ وَحَاقِ
 اَوَسْتِ مُفَضِّلِ صَوْتِ اِنْسَانِيَتِ اَوِ حَقِيقَتِ مَعْلَمِ پَرِ وَحَاقِ سَتِ لَپَسِ تَبَعِ اَكِ
 مَرُوحِ رَا جِسْمِ شَرَفِ سَتِ مَعْلَمِ اَبَرِ پَرِ شَرَفِ بَاشَدِ لَپَسِ مَحَبَّتِ اَوِ دَرْتَبَه فَرَوْتَرِ اَزِ مَحَبَّتِ
 مَوْجِدِ حَقِيقَةِ بَاشَدِ بَا اَلَا تَرَا مَحَبَّتِ پَرِ اَزِ اَسْكَندَرِ پَرِ سِيْدِنْدَكِ پَرِ اَوَسْتِ تَرَوِي
 يَا اَسْتَاذِ اَكْفِ اَسْتَاذِ اَزِ مَرَاكِ پَرِ سَبَبِ حَيَاتِ فَا نِي سَتِ مَعْلَمِ حَيَاتِ بَاقِي
 وَرَحْمَتِ اَبَدِي لَكِ وَرَحْمَتِ اَبَدِي لَكِ وَرَحْمَتِ اَبَدِي لَكِ وَرَحْمَتِ اَبَدِي لَكِ
 اَوَا زِ مَرْضٰى عَلٰى كَرَمِ اَللّٰهِ وَجِهَةً مَقُولِ سَتِ مَعْلَمِ خُرَافَتِ صُورِ عِبَادِ وَجِهَتِ
 مَحَبَّتِ مَعْلَمِ دَرِ مَرْتَبَه تَبَا زِ تَا كِه بَاشَدِ مَحَبَّتِ شَارِعِ كِه هَادِي حَقِيقِي وَكَمَلِ اَلْوَحْيِ

واقع شده اند و از این
است که سبب وجود تحقیق باشد
حصول سعادت ابدی و سعادت
پس هر چند جزای مکافات نخبین
احسان جهاد و سیاحت کرده آید جز
از جمله آن بر آمدن امکان ندارد
همه زیرا که تربیت پدر حقیم
دارد و تربیت استاد منتقل بکار
نخبین است کینانی و جود است
است ۱۲ پیران تو سده اند
کیکایو جود آورده و یکایو
آخوند تهرانی که جود او را
بهرین پیران تو سده است که
هم آخوند تهرانی ۱۲ است که
که آخوند مایکونینی یقین
گذاشته اند ماعلام ۱۲ شیعیانی
مطهرین حیات و موفقی
ت و جود بکنند

لا مع سلكه
روانده فاسه
مولى محمد بن
ان پايه زار
گدست احدي
استفاده نموده
مسال نوع انساني
ماتم خرد و بصيرت
عالم خرد

اینکه در این نظام ساریست در آنکه که رابطه نظام عالم جسامند است
 حرکت و مستی ظاهر شده در اجسام نامیه حرکت متعارف و بی نقص و نقص
 در طی حرکت فکری و انیمه تحقیق فاعل حرکت است و اقیست که در صورت
 اساطین انکه ذوق و شهود آنرا بجای لذت است و لذت میگردد نظم
 از خود بخود آن یار اگر انایه سفر کرد
 فی فی سفری نیست درین و تحقیقت
 هم چنین سفر بود و هم او حاصل فی این
 از چنین شهود تو اگر و در شود و چنین

و علویات ساریست در آنکه که رابطه نظام عالم جسامند است
 حرکت و مستی ظاهر شده در اجسام نامیه حرکت متعارف و بی نقص و نقص
 در طی حرکت فکری و انیمه تحقیق فاعل حرکت است و اقیست که در صورت
 اساطین انکه ذوق و شهود آنرا بجای لذت است و لذت میگردد نظم
 از خود بخود آن یار اگر انایه سفر کرد
 فی فی سفری نیست درین و تحقیقت
 هم چنین سفر بود و هم او حاصل فی این
 از چنین شهود تو اگر و در شود و چنین

و علویات ساریست در آنکه که رابطه نظام عالم جسامند است
 حرکت و مستی ظاهر شده در اجسام نامیه حرکت متعارف و بی نقص و نقص
 در طی حرکت فکری و انیمه تحقیق فاعل حرکت است و اقیست که در صورت
 اساطین انکه ذوق و شهود آنرا بجای لذت است و لذت میگردد نظم
 از خود بخود آن یار اگر انایه سفر کرد
 فی فی سفری نیست درین و تحقیقت
 هم چنین سفر بود و هم او حاصل فی این
 از چنین شهود تو اگر و در شود و چنین

و نفوس اندکی و نفوس یکی عبارت از نفوس این طائفه باشد و مطلوب طائفه مستوسط اند
 و نفوس اندکی و نفوس یکی عبارت از نفوس این طائفه باشد و مطلوب طائفه مستوسط اند
 و نفوس اندکی و نفوس یکی عبارت از نفوس این طائفه باشد و مطلوب طائفه مستوسط اند
 و نفوس اندکی و نفوس یکی عبارت از نفوس این طائفه باشد و مطلوب طائفه مستوسط اند

این کتاب به نیابت از من
بنویسند از خالق عالم
مستغنی از خلق و مخلوق
و از هر چه در عالم است
و از هر چه در عالم نیست
و از هر چه در عالم بود
و از هر چه در عالم نبود

این خالق نسبت به مخلوقات است باینکه آن را شایسته شرف و کرامت باشد
باشد که در حیاتیات تصور شود و تصور بصیرت آنند که آن حقیقت را می بیند
معانی موهوم است و این طائفه اعظم اولیا و ساطین حکما باشند و متصل به تیر
طبقه است که اهل آن از نقل صرف عاجز باشند و نهایت سیر ایشان به معانی
و همیشه و لکن باشد که آن خالق در نفس از آن قیود منزه اند و مجرد و جنان
طبقه اولی معرفت باشند و این طائفه اهل یابند و فروزان ترین طائفه باشند
که بر تصورات و همی نیز قادر نباشند و سیر ایشان معرفت مبدء و معارف حیات
نگذر و و اما بر جهان طبقه اولی و مجرد و معرفت باشند این طائفه اهل تسلیمند و فرو
از این طائفه قاصر نظر آن باشند که اصلا و کما مرتبه محسوسات مرتبه دیگر تصور شوند کرد
و بر اشیاء و صور تعبیه اقتصار کنند و ایشان را تصنیفان کنند و چون هر یک بعد
و خود را متفرد و جدا نماید و نهایت استعداد خود و اصل خود را تصور و تصور سرسبز
بلکه هر یک روی و رقبه حقیقت باشد و چون صاحب ایت علیه افضل تصاویر است

مقامات و شایسته است
پیرایه انوار عینی گردد و در درایت عالیه
انوار برینال اروق و در اوج و اوج و اوج
بعد از آن برینال اروق و در اوج و اوج
از خود شایسته شود و نگاه انوار علوی
پیرایه شایسته شود و نگاه انوار علوی
و از این برینال اروق و در اوج و اوج
نقش بر این اروق و در اوج و اوج
مجال پیرایه و اوج و اوج
فصل در معرفت و در اوج و اوج
در عبارت های که در این اروق و اوج
بیش از ۱۲ فصل الخطاب شده
یعنی تصور و تفکر و در اوج و اوج
مورد نیست و در اوج و اوج
تأمل و تأمل و در اوج و اوج
امری ثابت و در اوج و اوج
مردم که خیال است و در اوج و اوج

در این کتاب به نیابت از من
بنویسند از خالق عالم
مستغنی از خلق و مخلوق
و از هر چه در عالم است
و از هر چه در عالم نیست
و از هر چه در عالم بود
و از هر چه در عالم نبود

که یک طلب کردیم را
 فوت شد و در اینجاست استوار است و نیکو کرد
 باقی بماند اول دفعه و در وقت
 نوبت می باشد و در وقت شدن
 از قسام ارکان مدینه و فاضله شوند
 آلات و ادوات جمع از ادوات
 یعنی چیزی که واسطه حصول چیزیست
 باشد از جمله ادوات جمع و چیزیست
 که بعضی جای کاشتند و در یک است
 باقی جمع بستن و در یک است
 و در یک است که بعضی کاشتند و در یک است
 مرکب از یک است که بعضی کاشتند و در یک است
 میوه و در یک است که بعضی کاشتند و در یک است
 زنده و در یک است که بعضی کاشتند و در یک است
 نباتات و در یک است که بعضی کاشتند و در یک است
 و در یک است که بعضی کاشتند و در یک است

مَنْ طَلَبَ الْكُلَّ فَأَتَاهُ الْكُلُّ وَ اگر کسی چند صنعت اندازد و آنچه هم باشد
 بلکه آنچه او را در آن بصیرت پیش باشد مشغول شدن از دیگر صنایع منع نمون
 اولی است تا یک کار را با تقان تامل بجا آورد چه هر آنکه در نظام مصالح ادخل باشد
 و غیر این طوائف از ارکان مدینه فاضله خارج اند و از ایشان بعضی بمنزله آلات
 و ادوات این طوائف اند و اگر قابل فضیلت باشند شاید که تربیت فضلاء بجا
 رسد و آلا ایشان را با اعمال که سبب صلح تمدن مراضی پیدا شد و بعضی بمنزله
 گیاهان باشند که در مزارع و بساتین پدید آیند از جهت ایشان را نوبت خوانند و
 اینان هم پنج صنف باشند یکی مرئیان که بافعال فضلاء و شعرا ایشان مترقی شوند
 و لباسین رگان تبلیس گردند تا بان تبلیس با غرض سده و نیه و غرض کاسده
 و نیویه جویند دوم محرمان که هو اول بر ذائل بر ایشان غالب باشند تا بر قوا عدل
 بحیله و مایل خواهند که موافق مشتی طبع خود سازند سوم باحیان احکام پادشاه
 عادل که بر رقاب قاطبه امام طاعت و انقیاد و وصیت گردن ننهند و میل

که بعضی از آن را از ترس
 نمودار شدن چهره و لباس
 و دیدن و مریخی هم فاعل از ترس
 یعنی لباس پوشیدن و پوشیدن هم فاعل از ترس
 و در این بین و پوشیدن هم فاعل از ترس
 از آنکه فاسد و تباه و دینه با چیز
 کاسه و مثل به سر و پای و نوبت طاعت
 عهده خود و غیره

مایه و در وقت شدن
 از قسام ارکان مدینه و فاضله شوند
 آلات و ادوات جمع از ادوات
 یعنی چیزی که واسطه حصول چیزیست
 باشد از جمله ادوات جمع و چیزیست
 که بعضی جای کاشتند و در یک است
 باقی جمع بستن و در یک است
 و در یک است که بعضی کاشتند و در یک است
 مرکب از یک است که بعضی کاشتند و در یک است
 میوه و در یک است که بعضی کاشتند و در یک است
 زنده و در یک است که بعضی کاشتند و در یک است
 نباتات و در یک است که بعضی کاشتند و در یک است
 و در یک است که بعضی کاشتند و در یک است

سازد تا همه را علی اختلاف المراتب وی حاجت بقبله بارگاه گردون شهباه و
باشد و در حدیث وارد است که پادشاه ظلال الله است در زمین که هر مظلوم از
آسیب فواید حوادث زمان پناه با و آورد و شکر این نعمت عظمی علیه کبر
رحایت الله است میان احاد و برادر عایا چنانچه خواهی کرد میاید او و دانای
بجملناک خلیفه فی الارض فاعلم بین الناس بان حق اشارتے بان تواند بود
و بعد از تمهید این مقدمه نگاشته میشود که همچنانکه مدینه بحسب قسمت اول
منقسم بفاضله و غیر فاضله میشود سیاست ملک نیز منقسم بر دو قسمت یکی
سیاست فاضله که آنرا امامت خوانند و آن نظم مصالح عبادت و امور
معاش و سعادت و آسایش بکمالی که لائق اوست بر سر هر آنکه سعادت حقیقی
لازم او تواند بود و صاحب این سیاست بحقیقت خلیفه الله و ظل الله باشد و در
تکمیل سیاست مقتدی بصاحب شریعت لاجرم میامین آثار و اوضاع و احوال بکمال
در هر بلاد و اصل خواهد بود و مقتضای طبیعت خدا متراوه و دوح شینا سمعت یم

سلام اسی داد و دیگر
 طبع خود و زمین بجای فرستاد خلافت در
 روحی زمین بود زانی در شسته ایم پس
 حکم میان مردم برستی و غیره بگریه
 سلام مقتدی با غم و دل محرابی
 کشته آید و کاتب با غم و بلاوت
 باغی است و در غم تحقیق بجای
 و جاده و سلاخ میان کتب و اسرار
 فتح بکشت آثار نشانها و آوازش
 و در نشان عباد با کس بند با بلاد
 شهر داد و اسل پس پیوسته
 بیکان کنند ۱۲ قریب و بیات الله
 علی کبر آن چیز که بجای آن بود
 آن چیز که در کشتند آنرا
 و بر قریب مصرع ناسی
 در دیدن آفتاب آن چیز
 است که

اول و نشانیهای
منفرد و نفیج برای
مطربین بزرگی
جبرائیل
بزرگ ۱۲۰۰
سین و فین
پیش نشانی و درون
معمود
و جواد و نیکو کردن
کار ۱۲۰۰
انتخاب
الصفات
و طریق

۲۷۹
۱۵ سائرن سیکرنگان مراد
از ملاکیہ سحر جاسے انداخت
عالم پاک دانت

صاحب منظر کا
ظہور عرب جمع

مجلس عمومی

کتابخانه عمومی

توبه و یقین

ويعمل عادل وحمزة

میرزا غلام حسین علی گڑھی

روزنامه استعصای

ایک ہی وقت میں

از کسے یکسے یا از جائی بجائی یا از صورتی بصورتی میانند قرب ایشان با
خاک که قبله گاه سامران افلاک و طرح اشعه انوار عالم پاک و منظر غرائب مصنوعات
و متحد عجایم و ناست در نهایت وضوح و تمهید آنکه در مرکبات تجاوز کی از عنایت ^{قسط}
واجب نبوال اعتدال فساد انحلال است و اجتماع مدنی نیز غلبه کی ازین اصناف
بر سه صنف دیگر سبب بطلان نظام و حدوث انحلال شود و بعد از رعایت تکافو
میان اصناف اربعه در احوال هر یک از احاد نظر باید نمود و مرتبه هر یک بقدر
استحقاق تعیین فرمود و بوجهی دیگر طبقات مردم بحسب اول کسانی که بطبع خیر باشند
و خیر ایشان متعدی نباشد و چون علمای شریعت مشایخ طریقت و عرفا
حقیقت این طائفه غایت ایجاد و خلاصه عبادت و مبط فیض ازلی و طبع حقیقت
لم نیرلی ایشانند و بحقیقت دیگر طبقات به طفیل ایشان در میان خانه خود آید و خود

بیا که مائده لطف کردگار جهان را تو میهمانی و عالم درین میانه طفیل

و حکما گفته اند که پادشاه این طائفه را باید که نزدیکترین طبقات مردم را بخود و انبیا و اولاد

ترتیب و
در اعتدال تمدنی فقط رعایت
اصناف از یک کیفیت نیکند بلکه از لحاظ احوال
آحاد و برصنف در بین مرتب که در ان خود
استند و باشد هم ضروری است که
در اشاعت آن اطمینان و فراغت بیفتد
در تکمیل آن غیبت حاصل شود و اسلئے
اسے طریق دیگر بر اسے حصول قبول
تمدن نے اسے غیر باغ و نشیب
جنگلے

[illegible][illegible]

۲۸۲

۲۸۲
سید علی یازدانی
۱۲

از آئین ترنهای مایه ای و یونین ۱۲

سلاوی زبان

مکتبہ مطبوعات اہل بیت
عراق

باز در این زمین و بیچاره را

کتابخانه

دوام

۱۴۳۵ هجری
مهرماه

آرامت از

عقدن که عبارت از
است و اخراج

و مضاد طائفه اولی ازین طبقه جمعی را که امید بصلاح ایشان باشد نباید بیهوده
باید نمود و جمعی را که امید بصلاح ایشان نباشد اگر شر ایشان غیر شامل باشد باید
بمقتضای امری صحیح با ایشان مدارات فرماید اگر شر ایشان عمومی داشته باشد
از ازاله شر ایشان شرعاً و عقلاً واجب باشد بطریقی که صلاح او ولی بوجهی دفع
شر یکی حبس است آن منع از مخالطت با اهل مینه است و م قید آن منع از
تصرفات مدنی است سوم نفی و آن منع است از دخول در تمدن اگر این امور مندرج
حکماً در جواز قتل و خلافت اظهر اقوال ایشان آنکه بقطع عضو یکی است شرعاً
مثل دست پا و زبان یا ابطال حسی از حواس کتفانمانند و حق است که درین مرتبه
شرعیت حق باید نمود و بحد و شرعی از قطع و قتل در محل و اقامه پذیرد و از زیاده
بر آن محترز باید بود چه فرموده و من یعد حده و الله یقسطه و قتل مشغوف
نباید بود و اگر کسی شرعاً مستحق باشد رحم بر او نباید کرد چنانچه می فرماید
وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنَّمَا يَأْخُذُكُمْ بِهِمَا مَعْرِفَةُ الْوَعْدِ

غدن کہ عبارت از اجتماع خالی
 است و اخراج البلیه عن است ۱۲
 علیہ منبر این راجع بکوس ازالت
 قهری فی دفع قهر و اثر انما یبذل
 سینه شام عید یاد نمود چنان
 علیہ السلام چنانکه شکر برای
 آن قاعده نوشته شود ۱۲ علیہ و برک
 دکن دار نظام فدای پس
 بر سبک نام کرم کرده باشد بر نفس
اخلاق جلاله
 خود خود را برستی عقوبت ساختن
 خود بر چینی علیہ و بر نگیرد
 نفس بر چینی علیہ و بر نگیرد
 شمار با بن دوزخا کنند مهر بانی
 دوزخا بر دارے خدای یعنی خوشنمای
 و تعلیل حد کنسید الفسیر چینی
 علیہ جمیع فارسی براسے علمت
 و علم یاد دوزخا برک شکر
 سزاوار قتل باشد و در حقیقت
 در باره

بدری که در غیر
حقیقت است
باش در غیب
مکان آن
بولوی خود و غیره
عبدالمطلب
عضو

عبد القادر
عضو

عضوی جائز بلکه واجبند پادشاه نیز که طبیب عالمست بحکم مدبر اول تعالی شأن
گاه باشد که بحسب مصلحت علمه نبی نوع قتل یکی از فرادوانیان یا بعد از رعایت
تساوی و تعیین مراتب تعدیل میان ایشان در قسمت خیرات باید کرد و هر یک بقدر
استحقاق مخلوقا داشته و خیرات سه قسمت است مالا و موال و کرامات و شخص را
استحقاق نصیب است ازین امور که تنقیص از آن جوست بر آن شخص زیان دهنی برین جود
بر اهل این سه شخص را بی فریب استحقاقی دیگر اگر افاداتی گردانیدن ظلم بزرگ است
و گاه باشد که تنقیص نیز جور باشد بر اهل مدینه چه هر گاه که مستحق این بزرگ نازل است و
فرو داد آورند هر آنکه موجب انکار خاطر او و دیگر استحقاق گرد و دیگری تخلف نظامه
شود و بعد از قسمت خیرات بقدر استحقاق حفظ آن بر ایشان باید نمود باندک و اندک آنچه
حق هر یک است ازین خیرات از و زائل شود و بعد از زوال عوض از محل استحقاق با و
رساند و بر حسب تقصیر ضرایب مدینه نباشد منع جو بقوات اهل آن باید کرد بلکه هر جور
عقوبتی لائق بان مرتب آرند چه اگر در مقابل جور اندک عقوبت بسیار کند

[illegible]

کتابخانه انجمن
رقعه علوم ابن
کلیک بایست
پیشانی در تحصیل
لایحه و اعانت
و انجمن هند
سرایت کند

لایحه در سرورین آنکه چون مردم
 دولت دارند از آنکه بزرگ عالمی رسد
 و بر کس طرح کنند و قدر ایشان
 که از آنکه دولت و حاکمیت و
 اخلاق و حقیقت شود و لا محاله
 نماید و از این جهت تا خداوند تعالی
 باز افشاید و دولت و حاکمیت
 دست و پا و دولت و حاکمیت
 که در سلسله کجا دست باید بود
 و زمان سرای جا باشد و بل و خورند
 چاه باشد و ۱۱۰ اخلاق محسنی ۱۵ از آن
 پادشاه که خود را در روی است و نیست
 داده است ۱۲ به عباد از انتظار سایه که است
 آن با نام انتظار و بر یکبار از انتظار سایه که است
 آن با نام انتظار و بر یکبار از انتظار سایه که است

از خاندان شاهی بود گفت آنکه کارهای بزرگ که لائق اهل عقل و کیاست بودم
 خردنی باز گذاریم و گفته اند که اساس بنای سعادت بزره قاعد است بی آنکه قضیه
 که واقع شود فرض کند که خود رعیت است پادشاه بگیرد پس چه برخورد اندارد
 بر رعیت جائز ندارد و دوم آنکه انتظار را با حجابات تجویز نکند از خطر آن بر خدایا
 و آرسطاطالیس گفته را گفت اگر اعانت خدای تعالی خواهی اغافریاد و خواهان
 مساعت کن سوم آنکه اوقات خود را مستغرق شهوات و لذات جسمانی ندارد
 چه قوی بن سبب فساد ملک نیست بلکه از اوقات حرام و فراغت خیری صرف
 تدبیر مملکت مصالح رعیت نماید حکمی نصیحت پادشاهی میکرد و گفت خواب غفلت مکن
 ماضی امان مملکت تو بر بخیرند و شکایت تو بدرگاه حق نبرند و خواب چنان مکن که
 تباوه کنی که دولت عمر چون آفتاب نماند که بامداد بر دیواری و شبانگاه بر دیواری
 و بگر باشد چنان کن که تو دنیا را بخوری دنیا ترا بخورد چه آدم آنکه بنامی را بر فرق
 و ملائکه بر عفت قهریم آنکه در رضای خلق رضای حق طلبند ششم آنکه رضای خلق

آنکه در سلسله کجا دست باید بود
 و زمان سرای جا باشد و بل و خورند
 چاه باشد و ۱۱۰ اخلاق محسنی ۱۵ از آن
 پادشاه که خود را در روی است و نیست
 داده است ۱۲ به عباد از انتظار سایه که است
 آن با نام انتظار و بر یکبار از انتظار سایه که است
 آن با نام انتظار و بر یکبار از انتظار سایه که است
 آنکه در سلسله کجا دست باید بود
 و زمان سرای جا باشد و بل و خورند
 چاه باشد و ۱۱۰ اخلاق محسنی ۱۵ از آن
 پادشاه که خود را در روی است و نیست
 داده است ۱۲ به عباد از انتظار سایه که است
 آن با نام انتظار و بر یکبار از انتظار سایه که است
 آن با نام انتظار و بر یکبار از انتظار سایه که است

پادشاه جویند و سلطنت نماید
 و بر کس طرح کنند و قدر ایشان
 که از آنکه دولت و حاکمیت و
 اخلاق و حقیقت شود و لا محاله
 نماید و از این جهت تا خداوند تعالی
 باز افشاید و دولت و حاکمیت
 دست و پا و دولت و حاکمیت
 که در سلسله کجا دست باید بود
 و زمان سرای جا باشد و بل و خورند
 چاه باشد و ۱۱۰ اخلاق محسنی ۱۵ از آن
 پادشاه که خود را در روی است و نیست
 داده است ۱۲ به عباد از انتظار سایه که است
 آن با نام انتظار و بر یکبار از انتظار سایه که است
 آن با نام انتظار و بر یکبار از انتظار سایه که است

و در امور تهاون کنی پس باید که رعیت را با التزام قوانین عدالت و انصاف
 فضیلت تکلیف فرماید چه چنانکه قوام بدن به طبیعت است قوام طبیعت نفس
 و قوام نفس تعقل قوام مدنی به ملک است و قوام ملک سیاست قوام سیاست
 بحکمت که عین شریعت است تا امور جمهور به هیچ شریعت باشد انتظام حاصل
 تواند بود و چون از ان منبر قویم انحراف یابد بحجت رفق که بکلیت و افساطون
 گوید اَحْظِ الْأُمُورَ لِحِفْظِهَا یعنی شریعت را نگاه دار تا شریعت ترا
 نگاه دارد و چون از قیام مصالح عدالت فارغ شود عنان بهت را بجانب فضل
 و احسان منعطف سازد چه هیچ خصلت اشرف از فضل و احسان نیست چنانکه
 تفصیل پیشین و در احسان نیز رعایت مقادیر استحقاق باید نمود و باید که
 احسان قرین بهیبت و خشم باشد چه با سقوط بهیبت احسان سبب انبساط
 زیرستان از دیاد طمع ایشان گردد و اگر بمثل خراج تمام ممالک بیکس
 دهند راضی نشود و آرسطاطالیس با سکن در اوصیت کرد که باید که مظلومان

و در امور تهاون کنی پس باید که رعیت را با التزام قوانین عدالت و انصاف
 فضیلت تکلیف فرماید چه چنانکه قوام بدن به طبیعت است قوام طبیعت نفس
 و قوام نفس تعقل قوام مدنی به ملک است و قوام ملک سیاست قوام سیاست
 بحکمت که عین شریعت است تا امور جمهور به هیچ شریعت باشد انتظام حاصل
 تواند بود و چون از ان منبر قویم انحراف یابد بحجت رفق که بکلیت و افساطون
 گوید اَحْظِ الْأُمُورَ لِحِفْظِهَا یعنی شریعت را نگاه دار تا شریعت ترا
 نگاه دارد و چون از قیام مصالح عدالت فارغ شود عنان بهت را بجانب فضل
 و احسان منعطف سازد چه هیچ خصلت اشرف از فضل و احسان نیست چنانکه
 تفصیل پیشین و در احسان نیز رعایت مقادیر استحقاق باید نمود و باید که
 احسان قرین بهیبت و خشم باشد چه با سقوط بهیبت احسان سبب انبساط
 زیرستان از دیاد طمع ایشان گردد و اگر بمثل خراج تمام ممالک بیکس
 دهند راضی نشود و آرسطاطالیس با سکن در اوصیت کرد که باید که مظلومان

و در امور تهاون کنی پس باید که رعیت را با التزام قوانین عدالت و انصاف
 فضیلت تکلیف فرماید چه چنانکه قوام بدن به طبیعت است قوام طبیعت نفس
 و قوام نفس تعقل قوام مدنی به ملک است و قوام ملک سیاست قوام سیاست
 بحکمت که عین شریعت است تا امور جمهور به هیچ شریعت باشد انتظام حاصل
 تواند بود و چون از ان منبر قویم انحراف یابد بحجت رفق که بکلیت و افساطون
 گوید اَحْظِ الْأُمُورَ لِحِفْظِهَا یعنی شریعت را نگاه دار تا شریعت ترا
 نگاه دارد و چون از قیام مصالح عدالت فارغ شود عنان بهت را بجانب فضل
 و احسان منعطف سازد چه هیچ خصلت اشرف از فضل و احسان نیست چنانکه
 تفصیل پیشین و در احسان نیز رعایت مقادیر استحقاق باید نمود و باید که
 احسان قرین بهیبت و خشم باشد چه با سقوط بهیبت احسان سبب انبساط
 زیرستان از دیاد طمع ایشان گردد و اگر بمثل خراج تمام ممالک بیکس
 دهند راضی نشود و آرسطاطالیس با سکن در اوصیت کرد که باید که مظلومان

۲۹۴
 نه جنگ اضافت
 یعنی بہترین ابواب ملاع بہر نام
 دوم باب سکا است بہر کس
 دیرا کہ گفتہ اند کہ خردمندترین خلق
 این باشد کہ از جنگ پیرمیزند
 چہ اینچہ در جنگ تلف سے شود
 فتنہ حیات سے و آخر اعوض ہند
 بخاید سے اگر پیل زوری و گیشہ
 جنگ بہر نزدیک من سے بہر
 زبونک سے زیرا کہ دایان
 بیشین گفتہ اند کہ جنگ کردن
 خزی عظیم سے و در معرکہ
 آئے قوت

موسوم باشند حاصل عظیمست بهترین ابواب مکالمه با هر کس است چه هر کس دوست
باشد که با او ستانسن باشد اسر ز خود را با او در میان نهاده هرگز نه در آشنای محاورت
بر مکنون خاطر هر کس طالع توان یافت چون از کسی فهم مخالفت نماید یا میسر باشد
سعی باید نمود که بجا ملت مدافع شود بمقابل و متعالیه تا بجا آید اگر بجا ملت میسر نشود
باید بگریز حلیت دفع توان نمود بچاره اقدام نباید کرد و در دفع فلاح اجمالتا میسر
و روع و دشمن مذموم نیست اما تلفظ بکذب و غدر زیج حال جائز نه و اگر
احتیاج بچاره افتد حال از دو بیرون نیست یا بادی باشد و جنگ با دفع اگر بادی
باشد باید که غرض او محض خیر بود و البته برای من یا طلب قصاص یا حتی که نرو
ایشان باشد جنگ کننده برای غلبه و تفوق چه غالب نیست که بادی باشد بزرگتر
برای دین یا طلب حتی جنگ کند و تا لشکر متفق الکلمه نباشد جنگ کند و چه در میان
دو دشمنی حق خطری عظیم باشد و تا میسر باشد پاوشاه را به نفس خلع جنگ کون نشاید
چرا که شکست شود قابل تمارک نباشد اگر خطریا بدار منتهی خالی نتواند بود و بهت

[illegible]

وعدن بدو فلک با کج
دفعه پنجم عهد و بیان خیر سه خطان
واقع بیان کردن با حمد کا تبین
که انعام سے آن منظر دنیا بخند
شاعست دین یا استخلاص علی و یحییٰ
اذا دعا یا فیک دوری کیلئے غلطومان
بازند عجب نیست که مقتضای اسکی
علیه السلام فی حق غیر
و در آخر

[illegible]

لے برای این بیچاره
 اوشتان را سوار
 آورده اند که اسکندر
 از اسطوخودوس سید
 در باب فلان گفت
 پیکیونی حکیم گفت
 ای ملک اگر گناه
 نبودی صفت عفو که
 بهین فضیلت است
 از کسی ظاهر شدی که
 گناه آن عفو است و گناه

قوت اتم باشد حسن عفو بیشتر ظاهر گردد و آموختن که واسطه عقد خلافت و
 رابطه نظم جلالت بود گفته که اگر اهل جرائم بدانند که مراد عفو کردن چه نسبت
 جرائم را به تحفه پیش من آورند و الحق کمال انسانی در خلق صفات ربانی است
 و مقتضای لذلک خلقتم غرض صلی از ایجاد عالم و آدم ظهور وجود حقیقی است
 و رحمت و عفو آئی مقتضی جلوه ظهور در مظاهر عجز و قصور بشری است چنانچه
 در حدیث است که اگر شما گناه نکنید حضرت حق تعالی طائفه دیگری بفرزند که گناه
 کند تا رحمت بی علت او در مراتب عفو تجلی نماید پس تجلی بعلیه عفو تشبیه به تحقیق
 که منبع خیر است تواند بود و چون رای بر بان نامی ظلمت دایمی حضرت سلطان
 بانی اساس جهان بانی ثانی حضرت صاحبقرانی مشید قواعد کشورستانی را
 و قائق رسوم سلطنت و حقائق آداب مملکت ایالت و خواص امر حکمت و
 غرائب احکام ملت از تلقین ملهم قدسی فیض فضل و مہی بی وساطت تعلیمات
 کسبی و تعلیمات انسی حاصلست و نفس مقدس بر تریه بلند پای و علمنا ه من لدنا

سبب ظهور آن صفت شده
 درباره او باید که این صفت ظهور
 رسد گناه آن عفو است
 استیجاب مبین این صفات
 گناه کاران را اسکندر گفت
 در وقت قدرت و نفوذ
 در بیان عفو شکر گزار
 تذکره باشد از اسرار
 عنایت مراد از شاهزاده
 شید با نفهم و کسری
 شده استوار و علم کننده
 ایالت الکریاست و علم
 خواص بوشید گماشت
 کلام و مباحثای باریک
 غرائب جمع غریب معنی
 تاملین نمایان
 دهن و زبان
 دادن لیس و دل
 افکنده و بی
 بخنده شده و
 و غلبه و
 کویم اورا از
 قویم را
 لا محض

تاملین نمایان
 دهن و زبان
 دادن لیس و دل
 افکنده و بی
 بخنده شده و
 و غلبه و
 کویم اورا از
 قویم را
 لا محض

از غوغای شتابان و خوار و خاضع
 پادشاه شتابان و خوار و خاضع
 پیر بزرگ و پیر و پیر و پیر
 تکلف از غوغای شتابان و خوار و خاضع
 در دین و دنیا و دنیا و دنیا
 تدوین و تدوین و تدوین و تدوین
 در خفا و خفا و خفا و خفا
 بلع و بلع و بلع و بلع
 از غوغای شتابان و خوار و خاضع
 پادشاه شتابان و خوار و خاضع
 پیر بزرگ و پیر و پیر و پیر
 تکلف از غوغای شتابان و خوار و خاضع
 در دین و دنیا و دنیا و دنیا
 تدوین و تدوین و تدوین و تدوین
 در خفا و خفا و خفا و خفا
 بلع و بلع و بلع و بلع

علماء و اصحاب درین باب ازین فقیر حقیر فی بضاعت که باقل محبس
 اهل بلاغت و ناقل کلام را باب براحت تواند بود از قانون و منج اود و
 مینماید چه سلیمان منطلق الطیر آموختن و لقمان از قانون حکمت نمودن خود را عرضه
 تعمیر عقلا و تونج اذ کیا ساختن باشد و اگر فی مثل بنا بر ستیهار استحضار و قیقه
 از وقایع رغبت فرمائید ملاحظه سیرت کریمه حضرت خاقانی حنا زمانی
 اسکندر ثانی کافیت چه بی شائبه تکلف و تصف تا قضایه وین کتاب ایجاد
 و تکوین نموده صفحه الواح قابلیت انسانی را بر قوم کمالات نفسانی موشح میسازد
 مجموعه که جامعیت نوادر لطائف الطواف الهی منظریت عجائب تبارک و تعالی
 با ذات قدسی صفات ملکی ملکاتش در شمار اکاسره کامکار و قیاسه نامدار معدود
 تواند شد از قلم ضمع و اصطناع و خامه ایجاد ابداع در جو نیامده تا خسر خورشید
 مسند نشین چهار بالاش چهارم فلکست هر خد سائران جرم پیر خدین چراغ
 گرد جهان گردیده اند جهاندار می باین شوکت اہبت ندیده وصیت جلالت

نام داشت انجبین
 بیجا آمده بود بین
 اسم است گشت
 داد و داد و داد و داد
 گویند از غوغای شتابان و خوار و خاضع
 پادشاه شتابان و خوار و خاضع
 پیر بزرگ و پیر و پیر و پیر
 تکلف از غوغای شتابان و خوار و خاضع
 در دین و دنیا و دنیا و دنیا
 تدوین و تدوین و تدوین و تدوین
 در خفا و خفا و خفا و خفا
 بلع و بلع و بلع و بلع

زمانه استقامت
 از اوایل زمانه
 ست پستی فقره
 کجا دست ۱۳۰۰
 محمد عبدالغفور رحمه الله
 نامه ۱۳۰۰ و ۱۳۰۱
 شرح حکم و منش
 بنفیع لعل عالم

و عظمت صاحبقرانی باین فرو شکوه نشنیده اله تعالی این نیز فلک خلافت
 و سعیدین سپهر عدالت را رفت را که همین انظار غایت فیض نوار رحمت
 ایشان بین زمان و شن بسط جهان گلشن گشته در اوج اقبال و شرف
 اجلال از خفیف ببال مبوطر و ال مصون از هو و فود و سعاد و جنود و ایشا
 چون سلسله زمان توانی با و ال متصل و مقرون تجلی الحق کلماته و المعارفین دنیا و آخرت
 لمعه پسم در آداب و اخلاص رسوم مقربان سلاطین ارباب دولت
 طریق عامه مردم در معاشرت با سلاطین حکام آنکه بدل با ایشان محبت
 و رزند و نریان شنو مدحت گویند و بارکان بر طریق طاعت خدمت پونید
 و در امتثال او امر و نواهی چون خلاف امر آکی نباشد بقدر مقتدرت سے
 نمایند و حقوق ایشانرا از خراج و غیره بوجه رضا ادا نمایند و از نهمی اصلا
 انقباض بخاطر راه ندهند و در تعظیم و تحیل ایشان ظاهر او باطنایچ و مقیم
 اربال نمایند و در وقت ضرورت جان مال فدای ایشان کنند چه حفظ دین

باشد عهد بر عقل
 آن کلمه است
 جیت بنیاد
 و از شرف
 ملامت و کین
 اختیار کنند
 و در کمال
 بجز اینست
 احوال جاهل
 عده ای ادراک
 حقوق از خراج
 و غیره و بجا ادب
 احکام حق
 در حقیقت اتباع
 صاحب شریعت
 علیه الصلوٰه و السلام
 ست انقباض

لایع ملو
 منتخب القات
 شدن و ایشا
 و خداوند
 موده بالمر
 ملون و نوبای
 بکسر همزه و

۳۰۰
له پس هر کدوس
نزدیکتر خلدوس
بیشتر از صحبت
پادشاه پیر میسر چون
ایمن شکل ز آتش تیز
بخار بغم سین هملا
دیوای کردن دشون
دگشاخی نمودن ۱۲
مخرب لغات ۱۵
صعب بالغ دشوار
لمنت بالغ بمعنی
ازیناف

و دنیا و اهل و ولد بوجود عالی ایشان مجبوسست گسانیکه در عداد خدام ایشان
باشند باید که بنحو درزیادتی قربت تجاسر نمایند چه صحبت سلاطین را بدخول
در آتش و مخالفت با شیر تشبیه کرده اند و الحق رعایت آداب ملازمت سلاطین
کاری صعبست هر کس را کمالت رتیا ضعیفان نیست و بعضی مشایخ طریقت
گفته اند که کسیکه خدمت سلاطین نکرده باشد و تعلق نورزیده از و سلوک طریقت
نیاید چه بمقتضای اَلْاَسْلَاطَانُ ظِلُّ اللّٰهِ رعایت آداب مجلس خاص نمودن سبب ارتیاض
نفس و رعایت رسوم طریقت گردد و هر که در حضرت ایشان مجال تقرب یابد
باید که بکاری که با و مفوضست مشغول باشد و بقضول در دیگر کارها دخل نکند
و التزام ملازمت بروحی کند که هر وقت که او را طلبند حاضر باشد و از قفل حضور نیز
که مودی بلالت است محترز باشد و هر چه از ایشان صیاد شود آنرا از روحی ق
مخ گوید نه بروجه نفاق چه هر چه قوع یابد البته آنرا و حی جلیل خواهد بود پس
استنباط آن وجه نماید و از آنرو استعسان کند و اگر کسی مرتبه نصیحت ایشان باشد

مکتب بالفهم معب الفهم و شوار
 اریاف من یخیزد قدرت و توتکی
 بنظم و مکتب الفات ۳۳ و مراد
 از خدمت خدمتست که بهمت
 کار سازی هم رسیدگان ز لاری
 بار محنت کشیدگان اختیار کرد باشد
 و مطلقا هیچ غرض دیناوی و نفسانی
 بآن آمیزش نداشته باشند شاه عثمان
 باشک کارهای او بر او
 مکتب باشد و از طریق تربیت
 نزدیکی است و از بغرض تربیت
 باطل دور نه است و از طریق تربیت
 کند و نه بی محل عقوبت و فرایند یاری
 از سجاوه تشنایان محراب زیادت
 و امانت و اما جداران ولایت کثفت و
 کرامت که لازمه الملوک و نصفت السلوک
 فرموده اند از خدمت ملوک همین و او
 داشته اند و از ۳۳ زیرا که آن
 و از نافت و محمول یکباری
 و ۳۳ و ۳۳

فصل در استخفافست
و بیواری ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶
از حضور دائمی که مودی
جلالت است احتراز کند
تا انحراف با کسر خود لازم
گرفتن کار را بر اقل کتب
اول و کسر کاغذ که از کتب
شدن بیکون نامی که از کتب
ست که هیچ کار نبود در دنیا
که نسا دو و خبر باشد که
باید که

لعل منکر انغم و کاف منقوح
پیر و بیج و ناسا بسته و امیر که
بر کعبه ایجا کند و انشور منجی
منع نمودن سلف لغیر اول و
سکون تانی در شتی کردن
و سدی و سنجید و نمودن ۱۲
عیاشی لغات سلف سنجید
با دین گفتنی نرم فی ملایم
شاید که او سنجید و کلام شایسته
از عذاب خدای ۱۲ تفسیر سنجید ۱۲ مائنه انغم
اول و سنجید سنجید با کس ز من و کلام شایسته
عزت پادشاهی و سطوت و زنده ای زبان را کتله گویند
بمعروض در مان به سنجید سنجید ۱۲
مخوار گس کردن از واجات ست ۱۲
در صفت رای پادشاه از آنچه متعین ضاوس بود و
ملطف قدیر جای باید آرد و نه بر و بر امر و
ملک از دست تفرع چه مصلحتی که بخلاف راجع و بلند
نشان او باید ساخت و بلطف و حکایت خاطر
عده ترین به شرم و اصل بهترین به او به باشد
پس در غیاب به افه بیار به کس اگر و طریق حیات
بخوبی نگاه دارد و گویند که پادشاهی بزرگوار از
حکیم فرمود که در کشتن مردم سعی کن که خیرانی بدن انسان
آسان کاری نیست مگر در کشتن سگ یا جایی
تر از سوز و زخم دهند و داشت یکجایی
در خرابی ملک و تو به و دوم علیه کمال تو
دو سوم علیه کس که تو آشکارا کند
دور حکایات آمده که تو آشکارا کند
غلان کس که تو آشکارا کند
که در راه خاکی به ان کنند تا ان از
به ان مانده قطعه که سازم سلطان
آشکارا به خاکی به به به به به به به
بر نگذاری سرت مانده به به به به به به به
ضامن نگه ان سرت به به به به به به به
محمد عبدالغفور
لا اله الا الله

باید که بروجه مجامعت ادب ض نماید چه بحسب شریعت مقدسه نیر احاد را در
امر سلاطین معزوف نهی ایشان از منکر زجر و عتف نمیرسد بلکه بغیر نصیحت
جمیله و بیان بروجه ادب ظیفه ایشان نیست حضرت حق تعالی در کلام
اعجاز اعلام موسی و هارون ان نسبت با فرعون میفرماید ^{سوره} قُلْ لَّيْسَ لَنَا
عَلَيْهِ تَنَزُّرٌ اَوْ حِثٌّ و اگر وزیر و مشیر باشد باید که اگر از ایشان امری مصلحت
ساخت شود اول بار ماسا^{۱۲} و موافقت نماید بعد از ان بطریق لطیف آنرا از
خاطر ایشان بیرون بروجه حکما گفته اند که ملوک و حکام بمنبر که سلسله باشد که در سرباید
اگر کسی خواهد که آنرا بیک فعه بطرفی دیگر گردانند بپاک شود و اما اگر بول بگذارد و
بتدریج و مدار یکجانب و راجح خاک خاشاک بلند گردانند گردانیدن آن کسان شود
به هیچ وجه افشای اسرار ایشان جائز ندان و طریق ضیا آفت که احوال ظاهر ایشان
بقدر استطاعت مخفی دارد تا چون این ملکه در و راسخ شود افشای اسرار بر آسان
نمایم مردم را راه استنباط احوال باطنه نماید با افشای اسرار شتم نکرد و چه مو باطنه را

در دوسوم علیه کس که تو آشکارا کند
دور حکایات آمده که تو آشکارا کند
غلان کس که تو آشکارا کند
که در راه خاکی به به به به به به به
به ان مانده قطعه که سازم سلطان
آشکارا به خاکی به به به به به به به
بر نگذاری سرت مانده به به به به به به به
ضامن نگه ان سرت به به به به به به به
محمد عبدالغفور
لا اله الا الله
ای نفس خود را بران معاد کند که از احوال و اقوال ظاهره پادشاه که از ان همه کس موع به باشند سر و علانیه چیزی از ان بر زبانش نرود ۱۲

له زید که غلظت
الحی و افعی شده اند
قب غلظت بر ایشان
اطلاق میکند پس بان
مخفی که این صورت
در ایشان غنیمت از آن
خلق استقام و قیام
غلامند و خود را سرلوار

آن شناسند و در هر چه
کنند طریق استقلال و
تقریر رعایت نمایند و هر چند اساس سلطنت
بیشتر باشد خود را این صفت زیادت بود
درین تقدیر استقامت ایشان
طالب آنست که مردم مسکن محتاجی
خود بر ایشان عرض کنند چه آدم
بنوعی چون جمله هر چه هست تو دارستی
مگر شفاعت و عجز نیازمندی زاری
۱۱۲ خلق عین الله و بار حق آفریده
شکایت کنند و عداوت
مجدد دل خود را فدا
۵ هر چند بجا اند شکایت کنند
گویند که جرم از طرف است نه از
۱۱۳ و در آرتب بجا اند که در است
سلطان عالمست میان مردم و اسباب
و طلب راحت و عزت و خدمت ملوک
از قبیل عادات بابت ساختن تخری
بروزن کی بپای صواب جستن و زوار
و تبرستن و درنگ کردن بجای و
تقدیر آنکه در این حالت
زیاد که الحاح دلیل خاست
و خوار نفس و خاست
نفت و کم خود را بجا
و درم را اول و در بیدار
که در اندام نازکی کوان
۶۶ زیرا که حسان لازم
در صفت نظم و صحت
و در صفت نظم و صحت
۱۱۴ و در صفت نظم و صحت
۱۱۵ و در صفت نظم و صحت

از احوال ظاهره استنباط میتوان نمود زیرا که بسور عالم تماماً به یکدیگر متصل اند
و باید دانست که ملوک را متهامی بلند است بدین سبب خلق را با ایشان در مقام
بندگی باید بود و هیچ وجه در هیچ امر حمل جرم و تقصیر بر ایشان نباید کرد اگر چه
در رعایت تقرب باشد و در هر امر که دایر باشد میان آنکه گناه با ایشان یا با او
عائد شود گناه بر خود باید گرفت ساحت ایشان را از گردن نقص عیب مبرا گردانید و
بعد از آن بطلائف تدبیر بر ادب ساحت خود بر ایشان طایر کرد و تخری رضا
ایشان مبالغه باید نمود و مطلقاً خط نفس بر طرف باید کرد چه در عبودیت هیچ مرتبه
تبرک خط نفس نمیرسد و چون این قاعده مقرر گرداند هر که متضمن خطا و با خطا
مخدوم تواند بود و خط مخدوم را تحصیل نماید که هر آنکه در ضمن آن خطا نویسد
حاصل شود و در انجام مقاصد از ایشان بلطف تدبیر توسل باید نمود و بالجمله
و مبالغه و از حرص جتناب باید کرد و در قناعت کوشید چه در دنیا غرض کسی کند
که از او تعرض باشد و اگر کسی برواقبال کند دنیا از او دایر بیا نچه خدمت

۱۱۶ و در صفت نظم و صحت
۱۱۷ و در صفت نظم و صحت
۱۱۸ و در صفت نظم و صحت
۱۱۹ و در صفت نظم و صحت
۱۲۰ و در صفت نظم و صحت
۱۲۱ و در صفت نظم و صحت
۱۲۲ و در صفت نظم و صحت
۱۲۳ و در صفت نظم و صحت
۱۲۴ و در صفت نظم و صحت
۱۲۵ و در صفت نظم و صحت
۱۲۶ و در صفت نظم و صحت
۱۲۷ و در صفت نظم و صحت
۱۲۸ و در صفت نظم و صحت
۱۲۹ و در صفت نظم و صحت
۱۳۰ و در صفت نظم و صحت
۱۳۱ و در صفت نظم و صحت
۱۳۲ و در صفت نظم و صحت
۱۳۳ و در صفت نظم و صحت
۱۳۴ و در صفت نظم و صحت
۱۳۵ و در صفت نظم و صحت
۱۳۶ و در صفت نظم و صحت
۱۳۷ و در صفت نظم و صحت
۱۳۸ و در صفت نظم و صحت
۱۳۹ و در صفت نظم و صحت
۱۴۰ و در صفت نظم و صحت
۱۴۱ و در صفت نظم و صحت
۱۴۲ و در صفت نظم و صحت
۱۴۳ و در صفت نظم و صحت
۱۴۴ و در صفت نظم و صحت
۱۴۵ و در صفت نظم و صحت
۱۴۶ و در صفت نظم و صحت
۱۴۷ و در صفت نظم و صحت
۱۴۸ و در صفت نظم و صحت
۱۴۹ و در صفت نظم و صحت
۱۵۰ و در صفت نظم و صحت
۱۵۱ و در صفت نظم و صحت
۱۵۲ و در صفت نظم و صحت
۱۵۳ و در صفت نظم و صحت
۱۵۴ و در صفت نظم و صحت
۱۵۵ و در صفت نظم و صحت
۱۵۶ و در صفت نظم و صحت
۱۵۷ و در صفت نظم و صحت
۱۵۸ و در صفت نظم و صحت
۱۵۹ و در صفت نظم و صحت
۱۶۰ و در صفت نظم و صحت
۱۶۱ و در صفت نظم و صحت
۱۶۲ و در صفت نظم و صحت
۱۶۳ و در صفت نظم و صحت
۱۶۴ و در صفت نظم و صحت
۱۶۵ و در صفت نظم و صحت
۱۶۶ و در صفت نظم و صحت
۱۶۷ و در صفت نظم و صحت
۱۶۸ و در صفت نظم و صحت
۱۶۹ و در صفت نظم و صحت
۱۷۰ و در صفت نظم و صحت
۱۷۱ و در صفت نظم و صحت
۱۷۲ و در صفت نظم و صحت
۱۷۳ و در صفت نظم و صحت
۱۷۴ و در صفت نظم و صحت
۱۷۵ و در صفت نظم و صحت
۱۷۶ و در صفت نظم و صحت
۱۷۷ و در صفت نظم و صحت
۱۷۸ و در صفت نظم و صحت
۱۷۹ و در صفت نظم و صحت
۱۸۰ و در صفت نظم و صحت
۱۸۱ و در صفت نظم و صحت
۱۸۲ و در صفت نظم و صحت
۱۸۳ و در صفت نظم و صحت
۱۸۴ و در صفت نظم و صحت
۱۸۵ و در صفت نظم و صحت
۱۸۶ و در صفت نظم و صحت
۱۸۷ و در صفت نظم و صحت
۱۸۸ و در صفت نظم و صحت
۱۸۹ و در صفت نظم و صحت
۱۹۰ و در صفت نظم و صحت
۱۹۱ و در صفت نظم و صحت
۱۹۲ و در صفت نظم و صحت
۱۹۳ و در صفت نظم و صحت
۱۹۴ و در صفت نظم و صحت
۱۹۵ و در صفت نظم و صحت
۱۹۶ و در صفت نظم و صحت
۱۹۷ و در صفت نظم و صحت
۱۹۸ و در صفت نظم و صحت
۱۹۹ و در صفت نظم و صحت
۲۰۰ و در صفت نظم و صحت

لے گنبد از دنیا را که باید
ترا در عالم کبریا غیبت گفته

کنند از خدمت که گنجی
کنند از خدمت که گنجی

زیرا که مال محبوب
چرا که ست و هر کسی

در معرض عداوت افتد
که طبع محبوب کس کند

و کما گفته اند از سلاطین اسباب نافع
باید طلبید و نفس نافع مثلاً علی طلب کند

که موجب حصول اموال باشد و هم نفعت برد
از سوال فایده باشد و از لکوک ۱۲

چون نفع بگوید باید جستند از لکوک ۱۲
اخلاق معنی ۱۵ افسان حوصله گفته ۱۵

بر آن خبر که از دنیا کرده شده است ۱۲
۱۵ آنچه باز داشته شده است ۱۵

کرده شده است ۱۵
۱۵ آنچه باز داشته شده است ۱۵

چون است و خرج باعث رخ بپایان کرد
نیادشاه از مال خود باز دارد و نه از

مال او چیزی طلبید ۱۵ مولوی محمد عبد القادر
رحمه الله تعالی ۱۵ چه این نوع عبادت

نزدیک است و بی شایسته لایق تر بود
استغفار آن اسباب درین صورت

مصور محل شان و شکوه و جمال
و آرایش خود نمودن ۱۲ ۱۵

اترک الدنیا تا تک اغتربه و در توریت است که الله تعالی دنیا را فرموده
یا دنیا اخذ می من خد منی و لا تخد منی من خد تک و باید که سلاطین اسباب
منافع و مال حیا دارد و وسیله ایشان تحصیل آن ها نماید بخاصه مال ایشان
طبع نکند تا هم از ذل سوال مصون باشد و هم نفع بسیار یابد هم نزد ایشان محترم
و مقبول باشد و با ایشان چنان اظهار کند که باند کالتفاتی که فرمایند جمیع اموال
و ذخائر خود بذل نمایند چه اگر اظهار مناقشه درین باب کند مقضای آن است
خریص علی مانع حرص ایشان یاده گردد و حکما گفته اند الممنوع محروص علیهم
و المبتذل مملول منه و باید که بجایه مال زینت ایشان خواهند محل خود و اصلاح
چیز که مخصوص ایشان باشد از مکر و بلبوس غیر آن مشاکت
نمایند چه بواسطه سوادب آن چیز را در معرض و ال خود را در صد و هلاک
آورده با و در هیچ امر اگر چه مستحق بود استغنا از ایشان اظهار نکند و در همه حال
رضا با حکام ایشان شعار خود سازد و در صحیفه سلیمان بن داود علی نبیا و علیه السلام

لا معصومه
عشق دایم غله
از پیش نه یابد خوش بود
از خود در کن سهرورد
سایه الهی متوسل گردد
وینک عاقبت این نیکو کار
خود را شستن حیثیت پادشاهی است
اندک سلطان هیاست و استغفار از

۳۰۶
 که فیضان راجع بود
 مناسبه داشته خطم دیوار
 گرد چیز سبزه آوردن مقدرات
 نفع نیم و کسر سوم قدرت
 د توانائی و توانگر بودن ۶۳
 که د بزرگ درین غنی زنده
 که آنکس که اذعان
 قطعه هر آنکه
 سلطان بود و نقد م جو
 که چنانچه عزیزان اگر چه
 تا عرست نشد پدید دارا غراز
 او هم بر اندیش نیز ۱۲
 معرفت سخاو و غنیت عتاب سلطان افتد
 مناقشت کی را حد بردن در چرخ بیک
 معارفه کردن در رخت چرخ احرار
 برگشتن ۱۲ و با خود مقرر کند که در بندگی
 خدای و خدمت مخلوق هیچ چیز ننهد
 از ترک خافش خود نیست و گفته اند که در خدمت
 لولک چشم در دست دل و زبان فرمان
 او باشد تا سلامت ماند بیای
 پیوسته و خوش سوخته
 شاید داشت و فرمان در چشم بر
 شاید داشت و از نیکی و زبانی روان بگوید
 باید داشت و از نیکی و زبانی روان بگوید
 و زبانی و دیده را آنکه باید داشت
 از عین لامع سوم حقیقت محبت و اقسام
 آن تفصیل گذشته ۱۲ و آنکه
 باشند که بعد از کامل و غنیت تمام
 و بی غایت به شاکه غرض و
 محبت را با جانب
 موالات و مودت
 گر ایند و بعضی حقیقت
 خلوص نیست از قناعت
 ابواب محبت گفته و انیان
 در همه حال اعمال و ثنائیه
 و چه وقت از زبان این
 توان از لیست بر نیل
 که نماند به بر نفس و نش
 باشد ۱۲
 عرست

و همان مناسبت منشاء محبت است که کتاب آن از حیطه قدرت خارج پس
 خود را بدین سبب منقص نیاید ساخت و نیز شاید که او را سوابق حقوق باشد که دیگری را
 بر آن اطلاع نباشد مناقشت با او سبب تحریف خاطر پادشاه شود بلکه باید که
 مطلقاً از رغبت خود خالی شود و ارادت خود را تابع اراده پادشاه و چه بخواهد
 سابق بان ایامی رفت تا دو کس یکی نمیشوند رابطه مودت تا که نمیکرد و چون
 یکی از حفظ خود بگذرد میانه ایشان مخالفت بل معاشرت مرتفع شود و بیامین
 وحدت تمام امور ایشان منظم گردد و لمعه ششم در فضیلت صداقت و وظائف
 معاشرت با اصدقا چون سبق تمهید یافت که انسان بلوغ بحال خاص محتاج
 با ستم او از دیگر نبی نوع است قواعد استمداد بی علاقه الفت و محبت مشید نگردد
 پس هر چند شخص را دوستان بیشتر باشند وصول بحال او را سهل تواند بود و
 چون تبه صداقت اعلی مراتب محبت است پس بر رابطه صداقت نظام تکمال
 بیشتر باشد و صدق حقیقی بعد و بسیار نتواند بود و چه انجاسن محراب هر آینه

که نماند به بر نفس و نش
 باشد ۱۲
 عرست

کز این گذشته ۱۲ غلب و غلب و غلب
 در قیوت و عذاب ۱۲ غیات اللغات
 و گرانی و عذاب ۱۲ غیات اللغات
 شاه و ظاهر است که زناش از بسیاری
 بعد و جبهه است ی آید معیار معنی
 نژادی از سر و سنگ و سنگ
 عیار یکسر اول چاشنی ۱۲ غلب
 کز این بیهوشی یا غلبی گویند ۱۲ غلب
 نعمت با لکسر عقوبت و یکینه و عذاب
 کز این معنی کن معنی کن معنی کن
 کز این معنی اللغات ۱۲ غلب
 کز این معنی اللغات ۱۲ غلب

۱۰۴

فوقانی و رای همه مفتوحین برین
له نوح بتاس

فوق

نہایت غلط بالفہم ہے

و معاشرت کردن
این دشمنی آزادی
کرنده

و اما

محررت لامل بود جس

بصیر
نصیر
خطا جزو بدین

ام پناہ ۱۲۱۳ھ

دوست و شانه مرا

ای دشمن تو از دست دشمن

یہی

زیر که شاید که مقتضای احوال ایشان متخالف باشد مثل آنکه بوقت یکی انبساط
و فرح اظهار باید کرد و بوقت دیگری انقباض ترجیح و چون سبب است در اغلب
نوعی از خلط معرفت سابقست چه کسی با او هیچ وجه سبق معرفتی نبوده از دشمنی
مستعد نماید و دشمنی بعد از کمال احتیاط و اطلاع بر فائق احوال مضر باشد پس در احتیاط
طریق احتیاط مرعی باید داشت و بقدر ضرورت اکتفا باید نمود کما قبل قطعه

عَدُوٌّكَ مِنْ صَدِيقِكَ مُتَفَاوٍ
فَإِنَّ الدَّاءَ الْكُنْهَ مَا تَرَاهُ

و چون دوست بدست آید رعایت حقوق او را واجب نشسته به مات کیم و اسامی
قیام باید نمود و ملاقات او اظهار نشاست باید کرد و به ثنا و محبت بی شوبه
نفاق بیان باید نمود و خلوص ضمیر محبت لطیفی اکتفا نباید کرد چه طالع بر طوایف قلوب
مخصوص علم الغیوب است معائب حقیر و تقصیرات جزویه را که منسوب و ستان
اعتبار نباید نمود بلکه اغماض از آن اجب باید است چه فرد بشری از آن خالی نتواند

ای دشمن تو از دوست تو حاصلی جز
بیستی همان دوست دشمن میگرد
دی ببدل بدشمنی میشود پس باید که با دوست
مراعات را تب دوستی دارند و از نوبت
دشمنی احتراز نمایند که ببادا دوستی ببدل دشمنی
نگردد و پس بسیار میخواه از دوستان ای هرگاه
دوست دشمن میگرد پس بسیار که از دوست
نباید گفت که ببادا در کثرت اصحاب و جباب
بعض مراحم مراتب دوستی نامرعی مانند
و دوست بر هم خورده دشمن گردد
اعلام خلاص
و دعای پیر خنجر
و دیگر دلیل آنست که می بینی پیدا میشود از طعام
بازی اکثر آنست که می بینی پیدا میشود از دوست
و شراب یعنی هر چه دعوی کردم که با مردم بسیار
استفاد میشود و در بیان تفریح نمودم که با مردم بسیار
دوستی کنی دلیل برین دعوی آنست که تو می بینی
بجفتن مرض را که عدد سه جانب است اکثر از یاد تو
طعام آداب که دوستان جانبی اند معاشرت و پیدا
میگرد و خبرش از مسدس عروص و سالم ۱۲ و دعوی
و بغیر خبرش از صاحب بابی سالم ۱۲ و دعوی
محمد عبد الغفور رحمة الله تعالی
۵۵۵ خاکی که عجبانی است
کمال

محمد عبد الغفور رحمة الله عليه
 ۵۵ خواجه گلستان رشاد افغان
 کمال محبت و کرم و خیر بیان است
 و خوش طبعی و تابا فصح تائین است
 فصح دل تائین است و کسر نیم نامی
 این جا یو بی ففاق با کسر و دومی
 زبان با کسر حرف سوم یا سته تائی
 مخفی در آمدن ۲۸ غلط مطویات فصح
 بهر دو سکون ملاک و کسر و
 و اگر

بشنیدار که بدین منفرع
 قیاس از حد ضرورت از حد
 نیز کردن نظر در حقن در کار
 به نصیبی از آن که در آن
 در عیوب نفس قابل کند خود
 را در آن مغرور یا بدو سرشته
 انصاف از دست ندهد سرشته
 که از مردم دیگر خیل از آن نیست
 توان کرد از آن عیوب و از عیوب مردمان
 که باز دارد او را عیوب و از عیوب مردمان
 از آنکه نفس و باعث پراگندگی خاطر و نشان
 غرض و حرمت خود بر طرف نهادن دیگران بخیر
 و شتم و از نمودن بین صفت حمیده و دلبسته
 مظاهر صیغه نمایند تا به حق تعالی باعث
 ابطال اجرائی و عباد سبب کار

و اگر درین باب معان نماید مودی بوحسب و حشمت سرمان از فضیلت صدق
 کرده و درین امر تامل در عیوب مودی عظیم است چنانچه در حدیث نبویست ^{صلی الله علیه و آله}
 لَنْ شَغَلَ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِ النَّاسِ حَتَّى يَمُوتَ بِأَمْرِ مَوْتٍ خَالِصٍ
 مستحکم گردد و آن سبب غریب و کسانیکه با ایشان سبق معرفت نداشته باشند
 بجانب و منجذب گردند و از وظایف صداقت آنکه اصد قارا با خود و در همه امور
 شریک گردانند و از اظهار اختصاص بآن محترز باشند و مصداق کرامت از شوق
 محفوظ دارد و چون برایشان مصیبتی واقع شود با ایشان بنفس مال موصات کنند
 اخوان با ایشان مشارکت نماید بلکه مشارکت در ضرر از مساهمت سر او که انفع است

و در نفوس اوقع میست	و دعوی الاخا بر علی الرخا کثیره
بل فی التداید یعرف الاخوان	و در مراعات ایشان انتظار التماس
ایشان نماید بلکه از امارت شواهد تعریف احوال ایشان کند و اگر در صدق امارت	
شاهد کند احوال عاجز ندارد بلکه در مخالفت استمالت با فقه غشیه کن چه اگر از غیر	

در این سخن بدین معنی نری در راحت و فارسیان
 بر فراخی عیش بسیار است بلکه در سختی شافیه نیست
 بل در آن در اجار آمده است که بزرگی را برین
 که چند دوست دارد گفت نمیدانم که روزی
 در آنست و با فغانی مال و خواسته دارم که یکس از
 دوستی میگویند و لاف اتحاد و یگانگی
 میزنند اگر عیاف یا بد بخار او باریده
 اقبال بفرستادن است
 که با یکست و با فغانی که ام است
 از آن مکتوبان شایسته باراد حق
 غمت از اخبار و غیره توان کرد
 زیرا که بوجوب السوال فی سلاله
 فکری و گناه است پس مقتضای
 محبت آن باشد که از آنچه بیاورد
 نباید دوستان خود را نگاه دارد
 لا مع سملو

خام حسن الیه باشد
 در این سخن بدین معنی نری در راحت و فارسیان
 بر فراخی عیش بسیار است بلکه در سختی شافیه نیست
 بل در آن در اجار آمده است که بزرگی را برین
 که چند دوست دارد گفت نمیدانم که روزی
 در آنست و با فغانی مال و خواسته دارم که یکس از
 دوستی میگویند و لاف اتحاد و یگانگی
 میزنند اگر عیاف یا بد بخار او باریده
 اقبال بفرستادن است
 که با یکست و با فغانی که ام است
 از آن مکتوبان شایسته باراد حق
 غمت از اخبار و غیره توان کرد
 زیرا که بوجوب السوال فی سلاله
 فکری و گناه است پس مقتضای
 محبت آن باشد که از آنچه بیاورد
 نباید دوستان خود را نگاه دارد
 لا مع سملو

۱۳۱۲
 ۶۴ سوم و چهارم صادره
 شکسته شدن ۶۴
 در باب اظهار ماده که در دست اینک
 بن واسطه بطور احتیاط باشد
 بواسطه بر سبیل اعلان به در دست
 از عظیم است هر شخص یاقین
 آن ندارد و بدین که درین باب
 الزام عادل حال طرف ثانی باشد
 و بنیوت الزام بطور اعلان به
 خفت جواب گردد و مولوی محمد باقر

علاقه محبت انصام پذیرد بلکه شاید که حجاب غلیظ شود و لقطع و مفارقت کلی انجام
 و طریق آنست که بی تکلف آنچه داده که ورت با از دل صافی اظهار کنند تا کبریت
 راستی بصفا بدل شود و در آومت برین ظائف اجبست چه هرگاه که مسکن یا بلبوس
 یا مرکوب تحد نمایند و مراعات آن بهال کنند بصفا و انجام پس عراض از تعدد که
 از و خیرات این توقع توان داشت چگونه باشد و با آنکه از فوات قضا و نقل
 بعد اوت ضرر بغایت متصو است چه غول علوت بعد از محبت بیشتر و مراد جدال اگر چه مطلقا
 نه دوست با دوستان اشع است چه از آن اختلاف خیر و از اختلاف تباین بگیرد
 و تباین مبدی همه شرور است باید که اصلا با دوستان تعلیم علم و ادبی که او را باشد
 نماید چه مضائقه با دوستان متلع دنیا که محل ترا جست شنیع است فکیف
 در علم که بانفاق از و یا پذیرد و نحیل تقاض گیرد و چون از دوست باشد عیبی کند
 با او اظهار موافقت نماید بوجهیکه متضمن تنبیهی لطیف باشد مسامحت مدعیت با و
 و در آن عیب جایز ندارد چه آن صوت محض حیانت باشد و طریق تنبیه لطیف آنکه

بعد از عداوت هم باشد و ظاهر است که فرموده
 پس احتیاط آن باشد که در آنچه با دوستان
 موعا ممکن ندارد تصور باشد از همه دوجه
 مرغی و کج و دارد و در بعضی اگر از جانب دوست
 آزار بی اتفاقی بطور رسد در مقابل آن
 بریاسن اخلاص و در اعم اختصاص بی جز
 دیگر و اندازد و محنتی مد ظله
 عداوت است و در این
 و عداوتی جدال با کسر یک خصوصیت
 کردن در موسم بدو زشت است نفع اول و
 خون در شمع ۱۲ غم خست با کسر
 کنند خون بکنی بخیل و بی مضائقه بهم بود
 فتح خانی ملک فراتن تراجم ابوشن
 اتفاق غریب کردن خست را انتقام کم کردن
 اتفاق غریب کردن خست را انتقام کم کردن
 اتفاق غریب کردن خست را انتقام کم کردن

و بنیوت الزام بطور اعلان به
 خفت جواب گردد و مولوی محمد باقر
 شکسته شدن ۶۴
 در باب اظهار ماده که در دست اینک
 بن واسطه بطور احتیاط باشد
 بواسطه بر سبیل اعلان به در دست
 از عظیم است هر شخص یاقین
 آن ندارد و بدین که درین باب
 الزام عادل حال طرف ثانی باشد
 و بنیوت الزام بطور اعلان به
 خفت جواب گردد و مولوی محمد باقر

محبوب عیب یوسف بر وزن یوسف
کتابچه سخن گفتن ۱۲ منتخب طبع فاوار

برای باشد و وفای نصیبین استلاری
و اقامه و استلاری و آن سخن چنانچه بآید

دوستان را با یکدیگر و سخن سازند و در وقت
سجاده و تالی در اینست سرودن

مجلس بنیاد و طایفه السلام گفت که ای یوسف
روز قیامت در سخن عین را بنویس تا بیاید

که آتش سخن است اندر ادا و امید است به بهار جنت خدا
۱۴ اخلاق عینی طایفه سبایت کبیر اول و حرف چهل

تختانی غازی که گوئی نام باقی و آن سخن عین
مرد و مقتدین هر دو در آن مملکتین نزدیکی نماید

اول نمایی یا حکایت غیری و از آن گاهی بود اگر نفع نیاید بطریق تعریف و شکی
مشارتی بآن بود اگر تصریح احتیاج افتد در خلوت بعد از تمهید مقدمات که مقتضای ذوق
باشد و ادا کند و از غیر او اگر چه دوستان باشد با آنکه باید که اصلاً تمام مدتها نماند چه هر
بنامی محبت استوار باشد سبایت نام در صد اخلاف و اندام آید حکمانا نام را به
کرده اند به کسی که بنا سخن یواری مستحکم را میخراشد تا سر انگشت با جای پیدا کند
چون خسته یابد به پیشه آنرا بزرگ تر سازد و بالاخره بنار آید و در حفظ محبت احتیاط
بلیغ واجب باشد چه مدار نظام امور و قوام مصالح جمهور بر آنست که سابق لمعظم
در آداب شریک با طبقات ماس چون شخص مقایسه حال خود با اصناف مرم نماید
از سه وجه خالی تواند بود یا بمرتبه بالاتر از ایشان باشد یا مساوی یا فراتر اما معاشرت
با قسم اول از لمعه پنجم معلوم شد اما معاشرت با قسم دوم سه نوع باشد اول معاشرت
با دوستان و هم معاشرت با دشمنان و هم معاشرت با کسانی که نه دوست باشند نه
دشمن و دوستان و صنف باشند حقیقی و غیر حقیقی و طرق معاشرت با دوستان حقیقی

و بر آن شدن و از پا آورد آمدن عمارت ۱۲ اخلاق
۱۳ و بر آن شدن و از پا آورد آمدن عمارت ۱۲ اخلاق
واجب باشد اول آنکه او را راست گوئی ندانی که حق
بجانه او را فاسق گفته است و سخن فاسق راست
نباشد دوم آنکه او را منع کنی از اینکه کار منکر است
و منکر واجب بود سوم آنکه او را دشمنی را از بزرگتر
خدای او را دشمنی میدارد چهارم آنکه به او در دوستی
بد ببری که بعضی گمانا بوزر و وبال کشیدیم و بجز آن
خبر نمانی که بکس منی عنه است و ششم آنکه بجز آن
گوید چنان کنی و اصل آنست که سخن بد را از خود ده
منی عنه مقابله بکردن اصناف
با کس فاسق کردن اصناف
والکفر بکفر گویند و کرده نوع
مجلس آن طایفه باشد که موالات
ایشان بصدق کامل و صفای چهره
باشد و مودت ایشان به شایسته
۲ فن سخن بیک خاطر و خلوص پند
۳ و ایشان طایفه هستند که بجز
اینان نیستند از اخلاف و دوستی را
سبب فرسایش و دوستی را
لازم می آید
یا وسیله جذب و جبر نفعت گردانید ۱۵

۳۱۴
 ۱۵۱۴
 و نکستری باید داشت بملت بفرست
 و نیم تازی نوکی کردن ۱۲ اسلحه
 شغقت و لونی و لاسه چین
 دستان بسوس خود مال کند و
 خاطر باستان ایشان بپوشد و
 گرداند استمال بالکسر بسوس
 میل دادن کسی را ۱۲ اسلحه بپوشد
 برین امور و وقت یافته قدر
 اینگزند که دست بپوشد و در آن
 متواند ۱۲ عشی مرغل عجل اگر صورت
 نیکو ای در وجود آید شکر آن بقدیم بپوشد

معلوم شد دوستان غیر حقیقی اگر به تصنع و تملق خود را بدستان حقیقی مشتبه دارند
 بقدر وسع با ایشان محابله باید نمود در استمال قلوب ایشان با یکوشید با یکوشید
 صداقت حقیقی فائز گردند فاما اسرار و عرائم و مقادیر اموال عیوب را از ایشان
 پوشیده باید داشت و ایشانرا تبصیر مواخذه نباید کرد و در آهال حقوق معاتب
 نگر و انید و بقدر مسوومیهات ایشان وجه نباشت خواه بطوع و خواه به کلف قیام
 باید نمود و اگر ایشانرا ترقی و رجاه و مال کر است شود و در دو و نوباید فرو و اما
 اعداد و نوع باشند نزدیک و دور هر یک و قسم آشکار و نهان اهل حق در عداد
 دشمنان ظاهر باشند و اهل حسد از دشمنان مخفی و از دشمن نزدیک احتراز باید کرد چنانچه اطلاع
 بروفاق احوال بیشتر باشد و تأمل و مشارف مصاد و موارد از و غافل نباید بود و احتیاط
 مرعی باید داشت عمده و ریاست اعدا آنکه اگر مسیر باشد که بواسطه و تملطف
 از انقباض دل ایشان باید اصول عقد عداوت منقطع گرداند بهترین تیرت برات باشد
 و بعد از یاس ازین بجا ملتی ظاهری توان گذرانید هیچ وجه اظهار دشمنی رخصت نباشد

از محابله چنین کس را در وقت باید داشت و
 یکبارگی از خود بی نیاز نباید کرد بلکه در سابق
 مهلتش بگذراند و لطیف تسک جسته بتدریج
 در پی سرانجام آن رود و مسوومیهات بدین
 مغول یعنی آسان شدن ۱۲ اسلحه زیر آنکه چنین
 جاها غلطت زیاده از قدر مهود و
 کی منزلت و سکا
 رخت می شود و
 گویند و رفتن آمد و شکر کردن
 و مجازا بکینه فکر و اندیشه و و بسیار دوست داشتن
 ۱۲ و شخب که پس مجموع چهل شمشیر آشکار
 نزدیک و آشکار و در نهان نزدیک نهان و در عداوت
 هر یک از این اقسام را بعد از آنکه معلوم خواهد شد
 از بیان حضرت مصطفی رحمة الله علیه و شمس و شمس
 مولوی محمد عبد الغفور رحمة الله علیه و شمس و شمس
 در دشمنان ظاهر و اصحاب جسد و دشمنان
 البقیه محل المستحب و چگونه نام توان
 کنیز و دشمنان ظاهر و شمس و شمس و شمس
 حاسد را و دشمنان مخفی چگونه نام توان
 ۱۲ مولوی عبد الغفور رحمة الله علیه و شمس و شمس
 خواه بیان خراز و پیر کردن خود را نگاه
 ممکن باشد دفع ماده عداوت کرده
 ایشانرا دوست خود سازند چنان
 شده ۱۲ ای عداوت فیض و
 استیصال اصول عقد
 جمع

۱۲ مولوی عبد الغفور رحمة الله علیه و شمس و شمس
 خواه بیان خراز و پیر کردن خود را نگاه
 ممکن باشد دفع ماده عداوت کرده
 ایشانرا دوست خود سازند چنان
 شده ۱۲ ای عداوت فیض و
 استیصال اصول عقد
 جمع

۱۵ ای خضمان یه پیر
 که نسبت با دو گویند خود بدان
 لغت زده شوند ۱۳ سکه زارا
 مؤلف است که هر شش بصد خود
 رفع دمنده شود و شش دیگر
 اول دفع غلانی و با و عاداتها
 ۱۳ سکه قلق بختین به آرمی
 اضطراب بالکسر خل یا من
 پریشان حال شدن و زدن
 و طعیدن ۱۳ سکه عادی و شنی
 عادی دشمن و از خود در گذرنده
 و پیدا کننده راج بکسر چیه می
 همه از خون و غالب و فانی و
 بهت و پله ترازو که از گمانی
 بوقت بنجیدن زیر اندوه و
 پله بالا تعرض پیش آمدن کسی را
 و دیگری در برداختن ۱۳ سکه و غلب
 ۱۵ اولال بالکسر خوار کردن

قبول نیفتد و در اقوال نسبت با او تمسک کرد و باید که بر عادات ششم صفتی از ایشان
 مطلع شود و تا آنرا بمقابل دفع کند و از آنچه موجب قلق و اضطراب ایشان بود هم قوت
 باشد تا در وقت خود استعمال نماید و فلاتون گفته بهترین طریقی در دفع عادی است
 که خود را در فضائل که میان ایشان مشترک باشد ایشان را حج گردانند چنانکه خود در کمال
 رسیده باشد تعرض عادی را از خود دفع نموده و ایشان را با ذلال تسلط فرموده و تلفظ
 و نفرین و لغت غیبت شیم که زمان ناقصانست از عادات را ب عقل و کسایت
 و در چه بآنکه خود مرکب با خلاق سفاه شده باشد و از آن هیچ مضرتی بخصم نرسد
 بر تعرض ضخم و باعث شده باشد و حکایت کرده اند که شخصی پیش ابوسلم مروری بقصد
 ندی می او در مساوی نصر سیار که از قبل مردانیان الی خراسان بود عرض داد و ابوسلم را
 خوش نیامد او را زجر بلیغ فرمود و گفت اگر بجهت عرض است بخون ایشان نودیم
 ما را در آن که زبان تعرض عرض ایشان نایم چه عرض چون دشمن را نمی رسد که خود
 از آن بکین نباشد شهادت نکند و آن اظهار فرج نماید چه تحقیق چون آن گفت مشترک

اخلاق جلالت
 نقل است و عوار و بمقدار
 شدن ۱۳ سکه شنی و دشمنان
 این سخنان را حجت گردانند
 و بعضی آبروی ایشان ببرند
 و درین صورت بگمان خصما را
 مخدور و از اندوه عرض بالکسر
 یعنی ناموس و آبرو و بدن
 و بعد از آنکه از آن لغت که
 این بالکسر و کیم کیم یعنی
 بخوف و بیدار شدن آلودن
 کسبیم که اسم فاعلست
 از این شهادت بالکسر
 بهر بختین شاد می
 و عاداتی در سر است
 غیبات اللغات
 نهج

الحاج آغا خان

کتابخانه افغانستان
مکتبہ اسلامیہ
کابل

و کثادان افشا کسرو
بمعنی شرف خاندان ۱۳ غیاث ۱۵
دور و فیندگان ۱۶

بافتن فرش و خط کردن
جریده یعنی دفتر

مجازاً بمعنی یهود

طلب روانی حاجت کردن اما

تحتانی بمحض آرزو ہوا و ما

این جمع اینه اسرار
۱۲۴۳

بعد از سلام اقبال با نشاء و قصید فموده و در شنای آن تمهید معذرت استغفار
مندرج بود چون حضرت سماع فرمود رقم غفور بر جریده هفوت و کشید بر دیار
که بمن آن استنجاح امانی توان نمود از تن روح پرور و حسب مطهر بیرون کرد
با و حواله فرموده و او را در سلک بندگان مقبل منخرط گردانید و فعضرا عدا طریقه
ست گلی اصلاح ایشان فی انفسهم و اگر مسیر نباشد اصلاح ذات البین و
احترار از شر ایشان با اختیار بعد منزل یا ارتکاب سفری در سوم قهر و قمع
و آن آخر همه تدبیر است و اقدام بر آن قوت نماید که دشمن شریر یا لذات باشد و احتیاط
از شر او بهیچ وجه بیکر متصور نباشد و اندک اگر دشمن بر و ظفر میاید پیشتر ازین ضرر
با و میرسد و اندک آنرا عاقبتی ندوم در دنیا و آخرت نیست با و جو از غدر و خیانت
تجاشی باید نمود و اگر انگیز قهر او بدست دشمن بگردد اولی باشد و اما حضور باطل
نعم و اراءت فضائل و دیگر اسباب سعادات داخلی خارجی که موجب خرق
و بیجان مواد آلام نفسانی باشد باید نمود و متک ستر او باید کرد تا مرمت

میان جماعت و اخراج و اخراج از

شیدن و در صلوات و در کشته

لجنة بااوشان

در احادیث باطنیه

تت طریق حق طلبیدین عازراہ را
لاہ اسی دل از میگویند

کونکے پیر کے مولد و وطن گھنٹوں

و انداشته زبیر که سر عا و عفا

المستخرج من نسخة

حاجی علی

مدرغہ خیر

الحرف

وہابی

میں نے اس کو دیکھا تھا

ساخته شد که بجهان واقع

مجلس شریعت بر سر بنیاد دین

یہاں ازلیت
وہاں وقت باقی ہو گیا
کسی بابے قتل کا

حاجت ناری
بلیو شدن ۱۲۱۵
مهر که در صورت

پنج سال رواندا
سنت فرغلیہ کیون و جیو

عَلَان

وینجیلم بر الیجیہ ندان

والتجديد في كل سنة

سازمان بهنجاری و سلامت جنسی

۱۰۰

[illegible]

الحمد لله

و شفقن بتواند و دوست را از دشمن
 نشناسد و آن روزی عاقل
 و تو اید شد پس چگونه رها باشد
 کسی را بقیه که البته کمتر ازین
 باشد موسوم کنی ۱۳ طه توشه
 بود و مجهول یعنی زاد راهم که از توشه
 یعنی قوت و توانائی و همت نسبت

رحل یعنی کوبه در کلام بلاغت
 حضرت خداوند کریم در کلام بلاغت
 نظام فرموده و من قوتی ایضا خداوندی توشه
 گشای کسی که داده شده است با حکمت
 پس بدستیکه داده شده است با حکمت
 ۱۴ طه که این خلعت از جمله ضایل حیدر
 فائق است حضرت حق سبحانه و تعالی
 پیغمبر خود را صلوات الله علیه و سلم بدین موهبت
 امر کرد که خند الصوفی بیکر سیرت عوفا
 ۱۵ طه که سرایه سعادت دنیا و دین است
 عجب عین است ۱۶ طه زیرا که
 آن سبب باعث الطمان
 و آستان حسن مشهور است که اگر کسی
 ثواب آن حسن مشهور است که اگر کسی
 مشهور در ثواب اختیار آن فعل اولی
 ۱۷ طه زیرا که حکمت غیر است ۱۸ طه زیرا که
 ۱۹ طه زیرا که حکمت غیر است ۲۰ طه زیرا که
 محبت دنیا باعث لال مشهور است که اگر کسی
 از آن که سبب باشد تحقیق بخیر موده
 خداوندین الدنیا فی سیرت عوفا
 از دنیا بقدر زنگانی خود در آن ۲۱ طه

که آواز دهند و از آلت شمع و نطق محروم باشی نشنوی و نگوئی و نتوانی
 یاد کرد و یقین دان که متوجه بجائی شده که آنجا نه دوست شناسی و دشمن پس
 اینجا کسی انبصان موسوم مدار و جانی خواهی شد که خداوندگار و نبذ و لیکن
 باشند پس اینجا تکبر مکن توشه مهیا کن که چه دانی که رحل کن خواهی شد بدانکه از عطا
 الهی هیچ چیز بهتر از حکمت نیست و حکیم کسی است که فکر و قول و عمل او
 متوافق باشند نگلی را مکافات کن بدی را در گذارد و هیچ کار از کارهای
 بزرگ آن عالم ملالت منهای و در هیچ وقت تهاون مکن و از خیرات تجاوز
 جانز مدار هیچ سبب را در اکتساب حسنه و سبب ساز و ترک اولی بحیث سود
 زائل مکن که از سروری دائم اعراض کرده باشی حکمت را دوست آر و سخن حکما
 بشنوی و می نیازی از خود دور کن و از ادب ستوده احتلع مکن هیچ کاریش از وقت
 شروع مکن چون بکاری مشغول شوی از روی فهم و بصیرت اشتغال کن
 بتو نگری معجب باش از مصائب شکستگ و خواری بخود راه مده با دوست

و در بعضی بنیانی سوز و فتنه
 آن کار ز سر و سینه بیرون
 فتنه و فتنه بیجا که گفتند اندک
 سود خانه بسیار بیجا که است
 ۱۱ طه زیرا که در بعضی دولت
 ۱۲ طه که باعث طلال
 و در آن معامله

۳۲۶
 ۱۰ خطرات بختین
 ۱۱ ظلمت بختین
 ۱۲ بختین و کسر عمره
 ۱۳ بختین و کسر عمره
 ۱۴ بختین و کسر عمره
 ۱۵ بختین و کسر عمره
 ۱۶ بختین و کسر عمره
 ۱۷ بختین و کسر عمره
 ۱۸ بختین و کسر عمره
 ۱۹ بختین و کسر عمره
 ۲۰ بختین و کسر عمره

حیرت و امور بخاطر راه میا بد از جمله درین صوّت در ظلمات مضائق بی نور تیره
خاطر مشرق حکیم بودن شدن متعذرست بهرجه که مسیر با سعی در نظم اسباب
ملاقات فرمایند از سطا طالیس جواب نوشت که همانا رفی زند طلیل سلطان
نبیل معلوم باشد که تخلف از خدمت نه بنا بر عدم رغبت به صحبت است بلکه
بنا بر پیری و ضعف بنیه فتور قوی است چون مصاحبت مسیبت درین سال
و ستوری بیان کنم که در جزویات آن جوع کنی و آن از صحبت من مستغنی شوی
اما امرای عجم و خدای ایشان بدانکه اگر توانی که ایشان را کانی تغیر و هوا
ایشان نمیتوان کرد و هر آنکه شبیه ایشان پیدا شود پس جهیدن ایشان را
با حسان بنده خود سازی تا همه مخلص شوند و از همه بندگان تو مطیع تر باشند
بعد از آن میگوید پادشاهان چهار صفت اند یکی آنکه با خود ورعیت هر و سخی باشد
و دوم آنکه با خود سخی باشد با رعیت لئیم سوم آنکه با رعیت سخی باشد با خود لئیم چهارم آنکه
با خود ورعیت هر و لئیم باشد و قسم اول با اتفاق محمود است و قسم دوم و چهارم

از منتخب لطائف ۱۳۶۳
بکسر و ضم اول و سکون و بی
بیاد و نهاد و آفرینش و بود و شد
آدمی از لطائف و منتخب و نور
بضمین است و مست شدن
و مجاز است بکسر خرابی آرنده
از بحر الجواهر و لطائف ماموس
۱۳۶۳ و مستو

باز فتح قانون عالم
دور و آئین و بی رخصت و
اجازت و زیر و امر صاحب
و این لفظ کربست از لفظ
که میخیزد و وقت باشد از لفظ
در که میخیزد صاحب آید که میخیزد
ما قبل و او را اسکن کرد و میخیزد
و میخیزد و میخیزد و میخیزد
از میان آن بهار و میخیزد

۱۲
معرب نیست از زبان
هیچ پندری قوی تر از زنبق خان
و آن سلطان دست
اعضا و جوارح مستقیم
پیرگاه که سلطان دل
مقید بقیست شود
تمام اعضا و جوارح را که منبک
ضمیمه شمع باشد لیسگر زندو
در اشغال آمده که قیدیان
تلقاض

السلام علیکم و آله و سلم

ایضا که در آن انصافست
بجز نسبت نفس خود و آن از
حمد اندک علی سلف تا ترا کن
بکینه بد چو بال محبوب هر گشت
در معص عدوت تا قدر است
زیرا که عالم بنفوس جهانی است
اگر چه از ظلم او ضرری بدیشان
لاحق نشد و باشد از عجب
باعت رفیع حجاب و اختتام نشود

باتفاق مذموم و در قسم سوم خلافت حکامی هند برانند که محمود است حکامی
فرسین اند که محمود نیست بلکه مذموم است و سخاوت آنست که بقدر حاجت
اهل استحقاق برسانی و هر که ازین مرتبه تجاوز نماید سزاوارا گریز بخاطر
انحراف یافته باشد و هر پادشاهیکه زیادت از آنچه کمند باشد بخشندگی نماید
البته سبب و ملک و شود آئی اسکندر را تو بار با گفته ام که اصل من سخاو کرم
بقای ملک آنست که طمع در مال مردم نکنی و از جمله سخاو کرم آنکه شرم جانزداری
و از عیب پوشیده مردم تفتیش نکنی و از انعامیکه با کسی بی یاد کنی تمامی فضل
و احسان بآنست که نیکانرا گرامی داری با مردم کشاده و پاشی و جواب بحسب
مردم بگوئی و از خطای جاہلان و رگزد می آئی اسکندر عقل را تدبیر است همیشه
کمالات نقائص است و اصل همه فضائل اول آنکه عقل محبت نام نیست
چه از سلطنت ریاست لذت مقصود نیست بلکه مقصود از آن نام نیست چه
پادشاهی که دین تابع خود دارد و استخفاف ناموس آئی کند ناموس آئی را بکشد

و آن مهابت سلطنت را منقبت
تفتیش کاویدن و کتب دین
و عیب کردن و طبع و طبیعت و بی
بی نهایت دمارت پسندیدند
همست و از عموم انست پسندیدند
چو جاس پادشاهان و جانی است

از رفیع لوای دولت و جانی است
نقش که چون نام
نزدیک ریشد ریشد او را تعلیم پیدا
که در چنانچه بر خاست و یکا سرفرو
بشاند وقت رخصت بادی مشاییت
که در یک از خواص گفت که اگر تو را
خلیفه چنین باشد مهابت خلافت نماند
خلیفه جاب داد که مهابت که از انور
بزرگان کا بد پادشاهان نشاید
۱۵ ای سوافی عقول او شان
نخواست تکلم الناس علی قدر عقولهم

بر تقدیر خویش و موافق
و ادب و جواب سلام باشد ۱۲
۱۵ اگر چه در قسم سوم مذموم
واجب دارند هر آینه مردم
مستاصل شوند و ملک اردو نماند
۱۵ پس باید که در اقامت حدود
۱۵ و در اجزای احکام دین
کوشه استخفاف بسیار و حقارت
ناموس فساد و دستور ۱۲
موجب عیب

سبب سقوط هیبت باشد ۱۵
و علت تودت ایشان در هیبت ۱۶
است ۱۷ زیرا که کثرت کلام
مقتضای شرف و عدالت حکم زنده
که دافع شود نظر کرده بدینچه
تا که در سابق دلواقی هر حادثه
شکست از دیگران پیشتر ۱۸
اعت باشد هر که هیبت بیشتر بقدم
سلا زنده که رفعت و هیبت بلندی

ای سکنه باید که پادشاه بلند هیبت صاحب رافضی و شیرین زبان بلند آواز
باشد و سخن کم گوید و بار اذل نشیند و چون بیرون آید هیبت لائق منصب است
بکار دارد و چنانچه از دیگران ممتاز باشد رعایت بازرگانان که از بلاد بعید
بملکت او آیند واجب اند تا موجب انتشار صیت جمیل و میل قلوب کثرت شود
تجار شود و بآن سبب مملکت معمور گردد و بآنکه مسامحت که ایشان کند قعیه
یابد و خنده بسیار نکند چه کثرت خنده هیبت و قار را از دلها ببرد و مدیریت
وضع حرارت عزیزی شود ای اسکن در شهوت حریص نباش که آن از خواص
خازیرست چه فخر باشد در چیزی که حیوانات حسیده ان بر تو راجع باشند و افراط
در این می بضعف بدن نقصان عمر است و سبب کسب خلاق زنان
از احوال مسکینان ضعیفان غافل مباش و تفقد احوال ایشان احب آن
که موجب ضامی خلق و جذب قلوب خلاق است خوب غلات خیره کن و در
خشکسال بوصله نشیند چنان کن که اهل صلاح از تو امین باشند اهل فساد

ایشان ملاحظه دیانت رعایت این
نکند و چون این صفت از میانم رفع
شد هر سبب که در هر امکان و خلقت
نظور آن توقع باید کرد پس از
مصاحبت و مجالست ایشان انواع
خلایا زاید ۱۹ است انتشار براننده
شخصیت بالکسر آوازه و ذکر غیر جمیل نیکو
اخلاق جلالت ۲۰
کردن تجارب با فتنه و تکرار
چشم سوداگران و این جمیع را جبر
است معمور عمارت کرده شده است
آبادان ساخته آسان گردن ۲۱ و خوب
آشتی و آسانی گردن ۲۲ و خوب
صه و خوش خلق افراط شهوت
بقرصج بیان کرده شده است ۲۳
در حدیث شریف آمده که
حق سبحانه و تعالی باری میباید
خود را دادم که بایست میباید
نبدگان او را فقط کلمه شده
جستنی از پیش نمودن و
بخشاری و خوبی و دورانی
کشیدن غایت ناله خوب
نفتنیدن دانه از جیب نافع
و نشدید نام و آمد بر خیزد
و نفوذ و خبر آن و اکثر احوال
آن در جیب

خود را دادم که بایست میباید
نبدگان او را فقط کلمه شده
جستنی از پیش نمودن و
بخشاری و خوبی و دورانی
کشیدن غایت ناله خوب
نفتنیدن دانه از جیب نافع
و نشدید نام و آمد بر خیزد
و نفوذ و خبر آن و اکثر احوال
آن در جیب

۳۳۰
 علم حاصل است و آن
 دانش بی غایت است
 از وی سیف با مولات
 و منیات ۳۳۰
 که سلطان بن خدیج
 فرخام را با خود برین
 نشانده و خلفا
 عباسی با آنکه خود را نشاند بودند
 بحدل و عقد کار ایشان مبتنی
 بر کلام اهل بیت بودند
 از اخلاق محسنی غفر الله له
 و ملوک فاسد را قاصده
 آن بود که هرگز محبت ایشان
 از حکما و فضلا غایب نبود و هیچ
 حکم به مشورت ایشان ننگونی
 از اخلاق جلالت
 است که بملک
 درستی نمانده بود و ملک ایشان
 چهار هزار سال در کشید و هیچ
 پادشاه در برابر او دل نباشد
 در جسد پس با وفای هیچ موج
 نسبت ذات ایشان تمام مدام
 خاص و عوام از ملک نظام
 بیرون رود و هیچ فرستاد
 است شریک و جوی شریک
 از ترکیب نفس تصفیه طلب
 که با اسلحه آن حجاب
 غفلت از عین تفرغ نشود
 و حکم چنان باشد که حکما
 و جسد به آنرا در یافتند
 و بیست و شش از آنرا
 در آن راست آید و انبوی
 و عید انفس و رطوبت
 و عید و عید

نقص حد فساد انجامید بر چیزیکه از توفوت شود تا صف نمای که شمس
 صبیان ناقصانست اهل ملک خور و یکسب فنون علوم امر کن که در
 علم فائق شده بفرید غایت تربیت مخصوص دار که این خصلت سبب ذاتی
 محبت تو دور دلهما شود و موجب نق ملک بقایم که جمیل و پادشاهی یونانیان
 بمیان من همین و خصلت دو اتم داشت چه ایشان رعایا را به تحصیل علوم هر
 میفرودند بر تربه که دختران در خانه پدران فراغت و آداب نوامیس و جمله
 اصول طب و نجوم میدادند از دست کسیکه متهم تو نباشد چیزی مخور
 و از محافظت خود غافل مباش و آن قصه فراموش مکن که پادشاه هند
 تحف از برای تو فرستاد و آرز جمله آن کنیز کی بود که او را از طفولیت هر روز پرورده بود
 با طبیعت او قریب با فاشده بود و غرض ایشان از آن قصد بود و من اینحال
 را بفراست دور یافتم و ترا تنبیه کردم امی اسکندر بیک دلیل حکم کن چون لائل متعارف
 شوند میل بطرف اقوی کن امی اسکندر عدل صفی از صفات الهی است

غفلت از عین تفرغ نشود
 و حکم چنان باشد که حکما
 و جسد به آنرا در یافتند
 و بیست و شش از آنرا
 در آن راست آید و انبوی
 و عید انفس و رطوبت
 و عید و عید

۳۳۳
لفظ آمدند عبارت است از
در آمدن مردم میان متخاصمین
مصادف

کمان فام
برقع شناع برام
مین بربک

کتابت فی قریب

ماہنامہ کے خزانہ داران کے لیے

بجیدی

سبب ترمیم نیاید

روان الخطال نما

دست‌نویس

درمان آب روده

ببینیم میباشند و

سید زین العابدین علیه السلام

15

میدید و اوار از خاک غبار می دلج و اما از آمدن و شد از فروشت آب شفتی و نه گری
بیش گرفته بود و او را نیز بجز بست بسکه آفتاب قوس تیر باران کرده طفلان بنا
را هنوز زهره نیست که سراز کنج خانه بدر آرند گره زهره را که از اخلاق و طبع
فسرده بود آب ز خشتوش کشاده مدیت که زمین آب سر باو اکنون در
عرق افتاده شاخهای عریان چون سیاقیان بی برگ و نو منتظر خلعت رویانند
چهار را چون مقام آن تهری دست عریان رقیق و زیبای اقل از دست رفته
تر گس از انتظار تسری یا س از صحبت یاسین گان سفید گردیده چمن از چیدین
اطفال یا حنین جز بزرگس قره یعنی نموده لاجرم چهارم از چشم او دیده باغ را از
پاستلکان بر استی ثابت قدمی چون سر و دست نداده آتین و خلعت و سیاه
مخصوصی داشته از آن تاب رخ که در آفتاب از بلا و شمال میل بجانب جنوب
هوا بنیاد حرکت های خشک کرده و خاک تروانی آغاز نهاده شدت شرم و تیرگی
نفس و دهن فسرده غلبه بر لب بد رجه که مرد بانی تا کرده اشیر شسته شیران این بیکر

و قوت و قدرت و آن عبارت از محفل
مکره خواست و آن نمودن سر دهنده است و از حرارت
ارضی که سبب برودت نموده سر دهنده است و از حرارت
الطافین صورتش آری بوسه غیر سرد و سرد و بخور بود و قوت
سے پذیرد و داشت الحال آب زینبی او جاری گردیده
افسردہ و فدا نام داشت و آن منی و استخوان منی و استخوان
صورت باریک گرفت و خستیم منی و استخوان منی و استخوان
منار و بقی و بختی باشد در ولایت لبیا کلان
کشت و بختی باشد در ولایت لبیا کلان
کشت و بختی باشد در ولایت لبیا کلان

بهمان و غیره مقام آن بضم اول و کسر دوم قاف از آن
 ۱۳ شکر ورق و نهیب کنایه از شرفی باعتبار زردی برگها
 مبدل است و او را ق. جمع ورق بفتح تین بهشتی که مبدل از آن
 ۱۴ سوزن گلیست و نشود ار که بهار سی آنرا سوزن بنوی
 سیوفی نامند از برای آن بهار و رشیدی ۱۳ غ ۱۵ یا سمن
 و آن گلیست و نشود ار که سیف و زرد و ک
 آنرا چشید گویند ۱۳ غ ۱۵ یا سمن
 اول

[illegible]

۳۳۲

۳۳۸
لے سمور بیخ اول و تخفیف
دوا دهم و دوا

۲۲۸
مجموع مضموم و دو ادمه و ف نام جاواریت
که پوستش سر خان ایسای
و سینه اسازند

از قسم اجاره
و از پوست
و از گوشت

دیرگی باشد
نمذکور این
در بعضی اول

باز در جوار

د لطف و...

و تشدیدیم
و قلبشانی
اشاء از نو گردان

فوج میانه
شدہ و لفظ
ظاہر ۱۲۳۳

از پوسته سینه

۲۴۱
نوری باشد که
نور عیاره

سجانب ج
نشر خان
مل و آل

سازندار
قانون

و شکم رو باه و سمور خرمیده لا و ران از صولت قلبت به قلبت پناه بسته آسمان
از تغییر هوا سنجاب سحاب برگرفته زیر کان حفظ اعتدال مزاج الترام قانون کانون
لازم دانسته فی فی جکوم که با پاس الت سلطانی طبیعت راجه مجال که از
اعتدال تجاوز نماید و از انحراف دم زندیاد و بساط افراط و تفریط قدم نهاد
بلکه حکم عدل که در طبع زمان نسخ شده هوا هر چه و جلدی که بر و رابام از زمین
کسب کرده بود اکنون ادا میکند و آبر هر بخاری که از بخار غصب نموده در حضور
دورانها باز میدهد معمار ازلی بحبت تاسیس عمارت عالم آب گل میریزد آب است
علوی پیرانه سر نشاط جوانی از سر گرفته بحبت طلب نسل نبات قطرات نطفه
در ارحام امهات سفلی ایدع میکنند مواد آمان در بدن جهان از نوازل طریقه
عددان محترق شده بود طبیب حمت آبی بکافور تسکین حرارت مزاجش میگرداند
مزاج زمان از یوست حوادث دوران منحرف شد مد طبیعت بشرتهای متغییه
علاجش مینماید نهال آل مال اهل فارس را که از اثر خشک سال فتنه خوشیده بود

سازند از شرح خان داری باشد که از پوستش پوین
قانون اصل و آله قانون یعنی آله انان باشد مطلقاً
به همان و غیث ۵۵ ج بالفی و تشدید کشیدن زمین
کوه و گناه کردن و دور فاری یعنی شکاف که در زمین
باشد جزل یا کسر پنج و تنه درخت و لغین شادی و
شادمانی کردن ۱۱۲ از مخبوع ظاهر انسخه جزیب بالفی
یعنی کشیدن در بودن از جزل بهتر بنمایند چنانکه پیشتر
نست ۱۲۵ غصب بالفی بنم گوشتن چیز سر
باید دانست که مقدار بار و باران چقدر
طبقه از هر یک است
چون انخرا سے ہو آئیے
مخلط باخرا سے غلیظ بنیوند پس اگر آن مبروت
کرده بود چوبودت غلیظ بنیوند پس اگر آن مبروت
قوی نباشد آن مجتمع را بر و متفاطر را باران میگویی
و معنی فقره و لطفش ظاهر است ۱۲۵ آبی علوی
بضم عین محله و سکون لام بخنجه پیران بلند
و کتاب است از نه فلک یا هفت تاره سیاره ۱۲۵ غیث
۵۵ اموات سنگی کنایه از ازار مع خاصر باطلقات
زمین ایداع کبک سکون تخانی و دویت نملون
۵۵ مواد جمع ماده یعنی اصل آمان بولون
جمع امن بخنجه بخوف بودن و بولون
شدن نوار غلبه

و اطفال سے حرارت با بر سفیدی
کتابہ انوار باران است متوالی
کیا ہے

۳۳۵
له ابن سينا
از پايين

سيدى بابا

در اندک

رب العالمين

باب منہ

فیض و کرم

شیرین خان

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۱۸۵

مستحقان اندوخته

از فضیله مطار رفت سلطان مبرات آثار آبی بجوی باز آمد و غنچه دلهای هلمنان
که از و مهای سرو اهل طغیان تو بتو گره بسته بود بمسیم معدلت آنحضرت شگفتن
گرفت از نظائر و اشکال این سیاق تواند بود که بعد از آنکه سلسال ویت
از اثر برودت حوادث نمجده شده بود و گلبن طبیعت بسبب هموم خوشی مقتضای
فانظر الی آثار رحمة الله کیف تجی الارض بعد موتها در حین فکر از اخصان
طنت نور این حقائق از کم کون منفتق شده و با آنکه ظلمات که درت علق
روزگار آفاق و جان فرو گرفته نور این دقایق از غیاست خا منطلق گشت
و هم از پرتو آن این رای روشن از مشرق خاطر سر بر زد که همچنانکه مطلع سال
بانوار القاب همایون حضرت صنا زمانی و لمعات اوصاف میمون سلطان
سلیمان مکانی منور شده مغرب آن نیز از پرتو نام سعادت فرجام ایشان
مستفید گرد تا همچنانکه مشرق و مغرب عالم از انوار سلطنت ایشان روشنست
مطلع و مغرب این ساله نیز بمیان القاب نباهت امتساب ایشان من گزیده

و در صراط
۱۲ م سده بموم بختین اندوهها
با دگر آموخیم بختین اندوهها
و اندیش با جمیع علم نفیج و تشدید
بیمم اعلیات اللغات سده
بس در کسر بسوی آثار رحمت
خدا چگونه زنده میکنند بین را
بعد از مرده بودن آن سده
نور بالفصح بنفیس شکو فاعلم الکلبه
و تشدید نیم خلاف شکو و دیون
از اتفاق بعضی دانشندان بود
شکافه شنیدن ۱۲ منتخب لغات
این واقای و این حقایق
اشاره است به جانب کتاب
حیات تاریخی منقول میباشوند
از انطلاق یعنی شکافه شدن
۱۳ م سده فرجام با الف تحفه بنجم
دانشداد آخر سنبل بالعم و کسروین
که حرف چهارم ست طلب
فی کنند و

اخلاق و جلال

ازین خود نشید خود خورشید
اسد که بر جیت از برون دانه گانه
جا گرفته لیکن پر عجب مضامین شعریه بقدا و اسباب
نشی و احد است دوتی و کثرت کفایت میکند پس
گویا خود نشید پیر از دیگر است و غرض از این
دیگر در ممکنست که چنین توجیه کنند که از پیر تو نیست
خود نشید اینست که خود خورشید هر چند غزال
اسد و شمن غزاله است اما وی با گوشت و هر چند
غزاله چنین ترسیده که با وی راه صلح و مدارا نبوده
۱۲ مولوی محمد عبد القدور در این مضمون
گمان و آفت دارد که
اخلاق جلا
نقطه نزاع باشد عبار
عزیز است که است

ست و این
از برج جدی و عیال الانصاف
از برج قیام و سکون را و فتح و قیام
و عین مطلقه چاه و سبزه زاری که بهایم
دران چرخ و دریا چرخ و از آسمانست و زمین
و زلزله و لطمه و از آسمانست و زمین
و زلزله و لطمه و از آسمانست و زمین
و زلزله و لطمه و از آسمانست و زمین

منجی
مختی حاج
نورگوشید است و اسما که نذر است
چوبست و خوش در هیچ به هم میگیر
هر که کوب سیاه و آواز و غار
بیشتر میگیر و نیکو

۳۳۹
 نجف مکان و جابر
 منتخب الفاتحه
 درج باضمین حضرت
 طبع که در روز چهارم
 در آن نوبت بر وزن
 و نغمه و تخیل
 جوایز و در دست
 ۱۲ غایت مفضل نجف

طائر ادراک خواص هم تابک دین اردو در هوا اوج رفعت الشربال کشودن
 خارج از حیران مکان مشمارد نظر بر آن طبع و آگاه گوهر برج لطف مژگن خرابند
 برج خلق و قوت خرد و زهر پرور صاحب فهم و شعور نشی لک شود و سیکه خواش
 طبعش و حل معضلاتش حواله انال فیض شامل علامه زبان مقبول حضرت سبحان
 عمده علمی شریعت پناه زبده کلمای طریقت دستگاه قبله ارباب تحقیق کعبه
 اصحاب قیق ملوئی استاد حنی بوی محمد علی حسنا اسکندره الله الجنان
 و اقامه مقام الحرمه و الرضوان فرمود حضرت شان و لایک نسیم تقابل کشود
 مطبوعه و مکتوبه تصحیح فرمودند و از اختلاف الفاظ و عبارات کچھ لیاقت صحت
 و صواب داشت آنرا بر حاشیه بطور نسخه ثبت نمودند سپس از نورناصیه روشن بیانی
 دست خامه را به تحلیله عرالنم معانی کشیدند و کشف نقاب از وجوه هدایان
 مضامین قیقه آغازیدند پس که شوارق تحقیق از عنوان کتابا تبدا می نمودیم
 و رخسار نقاب عمر شریف حضرت شان آفل مغرب مگر دید عالم تصحیح و تحشیم

۱۲ غایت مفضل نجف
 اول و سکون دوم و کسره
 بیجه بیجه شکل ۱۲ غایت الفاتحه
 ۵۵ انال لغبخ اول
 و کسره بیجه سرای
 انکشاف است و این جمع انکشاف
 منتخب ۵۵ ساکن کنند و را
 خطاب را بجان و بیجه گردان
 اورا بمقام رحمت و شفقت
 ۱۲ تجلیه روشن
 و آشکارا کردن سراسر
 جمع و دس بسط زن
 باشو ۱۲ غایت
 ۵۵ ۵۵ ۵۵ بخت سبب
 جمع و دس بسط زن
 ۱۲ شوارق بیجه
 روشن شد

خانه ای طبع
 ۱۲
 در آنجا فرمودند
 بعد اول و کسره
 ۵۵ آفل
 فیاض الفاتحه
 روشن
 و بیجه

شایسته‌ی مجلس شورای اسلامی

کتابخانه و شادمانی
مفتی و مفتی

کے غاروں میں دیہات غیاث

کلمه و آن

فنان برود

غیاث اللغات

مطالعہ اول و ثانی

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم

سازمان امور و خدمات اجتماعی

عبدالله بن محمد

۱۱۰ غلطی
۱۱۱ صاحب کرم

موسوی

این مجید
که از قلم

من موقوفہ

جنتی

از خفا و خجسته

میں نے اس کو

میں نے

مذنب

ان یصلح

میں نے

خفاش
لادن

المسألة

۱۲ غنی

مضمون

۵۰

مردمان

همچنان بی نور بها و این تحقیق و تفتیش بی رونق و ضیاء اندیشی صاحب روح
 موصوف را بسکه تشوق تصحیح و تحشیه کتاب مسطور و این دل گرفته بود و نتوانست که
 چندین محنت و مشقت جناب محرم ضائع و تلف شود لهذا این مجتهد را با مقصود
 عبد الغفور را که خدمت جناب مخفور را و ابداً قرابت جز نیست از دیو قدر دانی
 برای تکمیل بقیه تحشی مورف و نمود و هر چند عذر را بیان کردم گوش باصفایش
 نمکشوند اگر چه این اسجد روان بکروه لیاقت بچو نموند و مگر بحکم المأمور و مخدوم
 همت با مثال مرعالشین بگماشت و با استعانت و جبرفتی جناب مرحوم در تحریر
 خامه برداشت و بعون عنایت حضرت فضال للیزال با حسن الساعات
 فراغت است بهم داد و سجده اش که با سرعت زمان اتفاق تکمیلش افتاد از آنجا که
 غازه جمال بن صحیفه اقبال از تحریر کلک گوهر بار خطاط جواهر نگار خطاط و
 منشی کاکا پرشاد که در آن حسن و نامحسن فکر رسایش عقد کرده و علم را کرده است
 و باسطه طبع و الالیش عرائس معانی را از ویرجیال نظم و شهره نما آرایش یافته

پیران صغیر بریم
 نامہ کائنات فی
 شہادت کتب شریفین
 و آرائش گزین
 کمالیہ جمال
 بختی موصی کہ
 آراستہ کنند بر
 عروس بختی
 و آرائش
 و آرائش

۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

طائر نظر آفتاب بنگی پروانگی آموزی مع بسط خط الایض کشیده مژبر از شهاب
 ثاقب اشیه کاغذ طر فی زرد و طرف سفید چسپانده صفحہ ماه و نور شید
 لوحی دور و از سیم و طلائی کامل عیار بیداد تحریر مشرف تصحیح مینا کار سنگ
 آئینه شکل چون منطقیان قضیه حلیه را عکس مستوی کرده و مانند بلقا
 صنعت مقلوب مستوی در بیان ورده تابیدن این آتش جاناتان قالب
 همبالای نخل ادا می بین کلیم خرد را سرایه بدیضا و از خشیدن این تجلی عالم افروز
 بر سنگ هم سنگ طور چشم مور را سره سلیمانی مینا قولاد جوهر و اسوا و بسیه تاب
 از عرق لیمو بکوب و صفا خیر بیاصل از نیم سفنج با آب لولو کاغذ اطلس و اصفی آمیزش
 واجلی آبرق برق آبرق خرمن جان شفاف را سنگ فگن تنقیش آن
 فبت اواق بر جد را غیرت ناتراشی سفینه خراش متفرق فی الماس نخود و فروزنگه
 الماس بجگر پاش قبه ایوان حکمت از صفا صفر کتابت اواق و آب مسموع
 حلیه خاتون فطرت از احجار جلا پرواز طبع مبهجه الاحجار مرصع حرف نورانی

متنق که در هند و صلی خوانند
 ۱۳۳ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۳۴ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۳۵ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۳۶ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۳۷ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۳۸ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۳۹ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۴۰ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۴۱ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۴۲ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۴۳ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۴۴ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۴۵ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۴۶ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۴۷ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۴۸ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۴۹ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۵۰ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۵۱ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۵۲ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۵۳ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۵۴ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۵۵ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۵۶ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۵۷ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۵۸ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۵۹ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۶۰ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۶۱ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۶۲ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۶۳ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۶۴ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۶۵ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۶۶ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۶۷ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۶۸ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۶۹ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۷۰ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۷۱ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۷۲ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۷۳ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۷۴ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۷۵ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۷۶ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۷۷ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۷۸ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۷۹ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۸۰ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۸۱ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۸۲ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۸۳ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۸۴ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۸۵ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۸۶ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۸۷ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۸۸ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۸۹ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۹۰ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۹۱ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۹۲ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۹۳ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۹۴ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۹۵ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۹۶ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۹۷ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۹۸ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۱۹۹ چسپانده دو کاغذ باغ
 ۲۰۰ چسپانده دو کاغذ باغ

۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

کلمه مرصوده از رصده
 معلوم کرده شده الی
 بهینت چهل و نوبت
 صورت فلک قسار
 داده اند و در ازوه به
 نفس منطقه البروج و نوبت
 و یک بجانب شمال و
 باز کرده بجانب جنوب
 و نوبت جلوه کبریا و
 و پنج اندک این حضور
 از ان ترکیب یافته ۱۲ غودین
 مطمح قلوب و سنگب با اعتداد
 متذکره بالا بکبر از اندازان
 بیان واقع موجوده اللهم زده
 منه غنیه غنه ۱۲ یاق سلمان
 و مصالح تربیت ۱۲ و ارسته
 شرح غلبت بودن قمر با سکه
 بفاصله پنج یازده بروج یون
 نظر تمام و در حقیقت
 ۱۲ خورشید سعادتی
 سه گانه محدود روشن طالع و طالع
 ۱۲ دست در دست مقام است
 منع کردن در دهن گرفتن
 دور شکست از گفتن ۱۲ و ارسته
 نقصان این کتاب از علم اخلاق
 فست ۱۲ بیضا و س
 منسوب به بیضا و س
 در فارس ۱۲ و بیضا
 بکلیه آفتاب سید
 مشرق ۱۲ و بیضا
 اول اشیا و نور زمانه
 و بعضی جا آخر در اول
 بیضا و س اول اعتبار
 دولت در نوبت
 بیضا و س عالم ۱۲
 اقتبصار ثانی ۱۲

شجره غنای نقطه معانی مهره مار قلم قلم معانی مختص این مشرقستان کمال
 که آسمان بمانش از قوا البی و ح مناصب بعد صدور مرصوده فلک لافلاک
 و احجار قطب قار شمار اجرام نوابت تابناک بادیکه بر اوق برین قلم مرین
 بل هر روز طلوع چنین نیری غنیمت و فضل لایزال که روز بازار روشن طالع
 خایگان سحرین سحر فست تابنده هور و حجاب غشی نو کشور و ام اقباله
 از تلیت مطالع سه گانه مصداق حکمت عملی تجارت امین من اللامس قلم زبان
 و نیتام اگر شرح اوصاف سخن میگیز و نکته دان بهیم شکست بازار علم اخلاق
 دست در دهن میگیز که با شتمل مصاحبت محلی عنه از خریداری حکایت ششم
 بنوشند و آراستند و مشاهدت مشاهد المزارع به شرح استغنا و فروشند کل اجزا
 حلت دمی این کتاب یدیه القسم و ابی بابا اعظم آن تفسیر علم عدیل شیخ اشراق
 مثل قاصی بیضا کشف اخلاق و مولوی محمد باو علی نارائند برانه تالامعول که
 اولین اشکال است و این کفرین انحلال و بعضی تب توفیق و سعی مشکور سبب سحر سحر
 ۱۲ و افکار

از دست شان زیاده ۱۵ ای تکیل کتاب باقی مانده
 که اخلاف که در ۱۲ بخش
 استخلاف بجای خود
 داد کردن و خسر کردن ۱۲
 بلاغت دارد ۱۲ معیار است
 از دست که در ۱۲ معیار است
 از غنی افزوده شود هر چند
 به خیال اینک چون بر سر
 ۳۴۶

مبرز آمدن ایشان بانجام رسانیدند
 ۱۵ اطرا از افعال و افعال نقش کردن
 یعنی این کتاب مسوده حاشی را لازم بود
 که فیه نگاشته شود ۱۵ خطیر خاک
 کشیدن کنایه از خیالات و افعال ۱۳
 ۱۳ حرف بر زمین افتادن کنایه از قبول کردن
 اشتراک لفظی طوطا بر عایت خاک زمین
 ۱۳ حروف آخرین سطر را
 بلا برده نوشتن کتاب
 است و رخ و کرسی مصطلح بن فتن ۱۵ دو
 چراغ غنچه که در حیل حکم کنند و ارسته
 سواد روشن کردن کلام و شیخ و اسکیمانیان
 ۱۳ سواد روشن کردن و روشنی مراد ۱۳
 ۱۳ ادراست و روشنی در روشنی مراد ۱۳
 مرکب بجهت ما و مناسب مقام ۱۳ خطای
 کلام خاشاک کنه با خوان پر خیاات ایشان گها
 کلام بجهت ما و مناسب مقام ۱۳ خطای
 کلام بجهت ما و مناسب مقام ۱۳ خطای

از ان سراج بر کرده ثمالیت مناسر کرده کاشانه افروز مصاهر است آن میر و لیس و تحلا
 روشن ۱۲ روشنی ۱۲ افراشته ۱۲
 استاد غفور جناب لوی محمد عبد الغفور و ام ظله با علی اراج تحقیق و جهد فوری و این
 تکمیل نه باستحقاق ثقیل بل بعد حاشی علامان آن بخشی بکتابت که اطرا از معانی منبره
 قیاس با انتقاس لفاظ بر قرطاس تلزم دیدند خطیر خاک کشیده که حرف بر زمین افتاد
 بکیوشدن ۱۲ غ
 راگز دیدند که در مجلس خطاطان پائین نشین آمده مگر رخ توجه کار فرما چون حرف
 پایان سطر کرشیش بالاتر نهاد و دو چراغی که از ان سواد علم روشن کرده با دو ده
 مداد که در سواد خط و روشنائی آورده مرکب افتاد قطعه تضمین

از خامه خط پای کلاخی چو نقش سبت	صداع کرد گل بل از پائی شت خوش
طاوس را به نقش و نگاری که هست خلق	تحسین کنند و اجل از پائی شت خوش
فلک احمد شمس الضحی در کف کرم شب تابفت و بدرالد حی بردست سیل	کنایه از خود ۱۲
اتمام یافت یا خالق الاخلاق و لوامع الاشرار و اعوان کمال را شرفی کشف	کتاب ۱۲
انظار هم و اعین کمال ابرقی خطف ابصار هم	دعا ۱۲ مقدور ۱۲ مقدور ۱۲

مقصود از این مدون که صراحت است
 کند افکار و دنیا را بخوبی آگاه
 روشنی آفتاب کشف میشود و در کمال
 مقصود از این مدون که صراحت است
 کند افکار و دنیا را بخوبی آگاه
 روشنی آفتاب کشف میشود و در کمال
 مقصود از این مدون که صراحت است
 کند افکار و دنیا را بخوبی آگاه
 روشنی آفتاب کشف میشود و در کمال

در عطف شائع حافظ شیرازی عاشق بایم در باغ و باستان دردم در باجول و با جبران و کار و کار در لفظ نورچین

و لفظه تاریخ به صریح بی کم و بیش متضمن نام اخلاق جلای شریف و طبع باطنی
 آن منشی بی مثل که شش نتوان فیت
 نامش بود آگاه که نجاه شش و
 سر بر زده لطف کرم فشان و جات
 رست از خم ابر کرم او بر سنگ
 از بسکه وفایش بمواعد سرعیت
 یارب چه قدر لوگوش آموه بهجست
 چون باد شمالی شد خلقش ز روح
 از اوج گرائی خیالات بلندش
 عکس از پس صد پرده گرفت آینه او
 پامال نخواهد چو کس راز حرم
 والا نظری کن که زلف و بکندش
 چون عام شد از صحبت او کس فضائل

موجد بی تاریخ بصدر حسن بیان گفت
 اخلاق جلای شده با طبع جمالی
 ۸۳

حروف او را مثل این چهار
 لفظ یعنی لک شود در آرد
 نام ممدوح حاصل آید بوی
 مفهوم نیست شود که این حرف را
 قبله او آید بالبعد او گویم
 که لفظ نور که اختیار کرده ام
 به استعین است که اتصال
 قریب آید و جانی
 بهست خالی در رشته
 یافت آن پید کرده است
 تا نظیر ۱۳ منته عطف
 سکه طرف یعنی حسین
 مقابل ۱۳ غایب
 استقامت که در کب
 از باس مستوف
 سکه کثیر الاستعمال است
 عسری سه

از صفی علی ایمنه فیروزه در صورت ۱۴

۲۴۸

دکتر دالندام منده
معاونی بضم

دو قاصیان
کبریاے انعام
و کسرت

عالم کن

وینر صاحب شریف نور

کماندی بضم ک

مخبر

مغفول بهج

بازداد

وله قطعہ تاج مہر صبیح کموش متضمن بام لومع الاشراق و ثبوت طبع مناسبت شعر

رسید غل قلم را از مانه ایراق
چون خامه هر که تپیدست بوشد ایراق
تمام آنف شود خنجه پهرست عشاق
که زهره نغمه سراید بره عشاق
چو شیشه مجلسیان گشته خاف عشاق
دویدند لبان بابل نفاق
گهی نگفته که بالکسر آمده عشاق
بر و برات نوشته است قاسم الاراق
چو ناز یانه ابرش بلند کرد طراف
کتاب صف ضمیرش اگر نهد لطف
گیا شود همه مردم گیا شجر و قواف
بزرق برق برآمد چو مهر و آفاق

مناویت که طوبی لکیم الارواق
زمین دولت فشی نو لکشور کریم
صبار و چوبه گلشن زر کوچه خلقش
عجب مدان نوجوانان جس طلعت او
نبرم دست نشین او چو جام خندان
حلاوتیست بگوش که نیر بر آورده
شکست بکنند سبکه ضم به پیاقتش
مطبعش شده انبار هر قدر کاغذ
بر عدد برق شده ابرگر مضارنش
للال از نور بود ز لمعانش
حکایت اگر گلستان دوز مردیش
لوا مع الاشرافش ز مطالع مطبع

تنگدلمی سے تاریخ مصرع موجب
چہ نور طبع فرو داین لوا مع الاشراف

در به برین تقدیر مصدر
میجی باشد و فارسیان بگردال
خوانند ۱۲ غم طبع ابراق برگ
بر آوردن درخت ۱۳ غم طبعی
بشارت و نام درخت هست
در مقام ایماست بین زکاء لطیف
و درد ۱۴ غم ذوق سرد که درم
دوینار بسیار دارد ۱۵ غم
اخلاق جلای
استشراق آب
پیمه کربا و نبی
رکشیدن ۱۶ غم رسته نبی
خامنه اخلاق گردان
عاضع فوق آورگی گوید بقدر
۱۷ غم خاک انوری گوید بقدر
رتبی که سجده بنبد آسایش
عاضع الاخلاق ۱۸ غم فنا
میدانکه دوران اسباب
ریاضت دارند ۱۹ غم ریاضت
موتش اسباب ۲۰ غم موت
زودق ناز یانه موت

بایستد که در حق آن ذکر
که باران بصورت آدمی
باشند و صفتی است دوازده
وزن به جمع اول
چون که باقیست بنظر
غزل غیبی است
زرق و برق کلام اینک
۱۲ ایها عجم و صاحب شایسته
اطلاعات
بقیه مکرر می شود

فہرست مضامین اخلاق جلائی

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۹۴	لمعہ ششم در بیان شرف عدالت۔	۳	دعای دولت حضرت خاقانی صاحب مانی
۹۸	تبصرہ۔		خداوند تعالیٰ خلال خلافت و رافقہ علی العالمین
۱۱۱	تبصرہ تہمید مذہب اللعہ۔	۱۱	تہمید سبب تالیف و ذکر القاب ہمایون
۱۱۵	تکایت		بادشاہزادہ اسلام خداوند ملکہ و سلطانہ۔
۱۲۲	لمعہ ہفتم در اقسام عدالت۔	۱۹	مطلع۔
۱۲۸	لمعہ ہشتم در ترتیب اکتساب فضائل۔	۲۵	تنویر۔
۱۳۴	لمعہ نہم در حفظ صحت نفس۔	۳۱	تبصرہ۔
۱۴۲	لمعہ دہم در معالجات امراض نفسانی۔	۳۶	کشف عطا۔
۱۴۸	علاج حیرت۔	۴۷	لامعہ اول در تہذیب اخلاق و رودہ لمعہ ست
۱۵۱	علاج جبل بسیط۔	۴۸	لمعہ اول در ہر مکارم اخلاق۔
۱۶۸	علاج جبل مرکب۔	۵۷	لمعہ دوم۔
۱۶۰	علاج بددلی۔	۵۹	لمعہ سوم۔
۱۶۸	علاج خوف۔	۶۶	تنویر۔
۱۶۸	علاج افراط شہوت۔	۷۷	لمعہ چہارم۔
۱۸۶	علاج حزن۔	۸۷	لمعہ پنجم۔

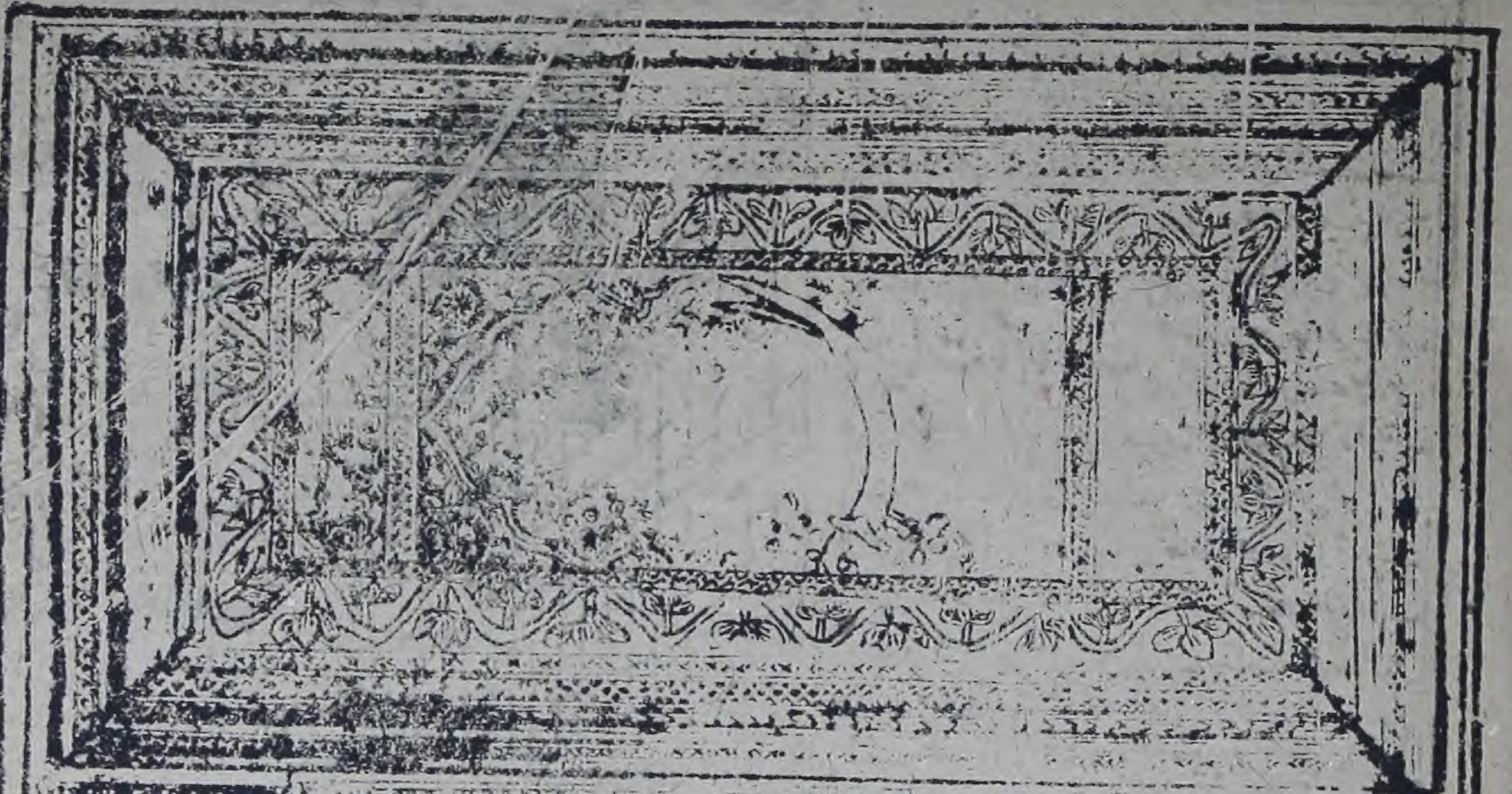
صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۲۲۸	لمعه اول در احتیاج انسان به بدن -	۱۸۹	علاج حسد -
۲۳۸	لمعه دوم در فضیلت محبت -	۱۹۱	لامع دوم در تدریس بنسب در دوشی شش ملوکست
۲۴۰	لمعه سوم در اقسام مدینه -	"	لمعه اول در سبب احتیاج بنسب -
۲۴۸	لمعه چهارم در سیاست ملک و آداب ملوک -	۱۹۴	لمعه دوم در سیاست اقوات و اسوال -
۲۹۹	لمعه پنجم در آداب خدمت -	۲۰۰	لمعه سوم در سیاست اهل -
۳۰۶	لمعه ششم در فضیلت صداقت -	۲۰۶	لمعه چهارم در سیاست اولاد -
۳۱۳	لمعه هفتم در آداب معاشرت -	۲۱۴	آداب سخن گفتن -
۳۲۱	مغرب در بعضی لواحق -	۲۱۶	آداب حرکت و سکون -
۳۲۲	سمت اولی در وصایای افلاطون -	۲۱۸	آداب طعام خوردن -
۳۲۵	سمت دوم در وصایای ارسطاطالین -	۲۲۰	لمعه پنجم در رعایت حقوق پدران و مادران -
۳۳۸	خاتمه الطبع -	۲۲۳	لمعه ششم در سیاست خدم -
۳۴۲	خاتمه الکتابت -	۲۲۸	لامع سوم در تدبیر رسوم پادشاهی و رعایت ملوکست

خاتمه الطبع حال

بفضله تعالی بار پانزدهم نسخه اخلاق جلای به بهار ۱۹۱۴ هجری مطابق ماه ذی قعدة ۱۳۳۴ شمسی بمقام لکھنؤ
در مطبع منشی نو لکھنؤ ربالی بمبئی جناب راسه بهادر منشی پراگ نرائن صاحب جام اقباله لکھنؤ مطبع موصوف
علیه طبع پوشیده مقبول عالم گردید

قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب
۹۲	بستان تہذیب - جامع اخلاق و ادب مرتبہ نواب حاجی محمد عمر علیخان بہادر فیروز جنگ مطبوعہ نظامی -	۱۷	بوستان - محشی ادنیٰ محررہ نقشی شمس الدین صاحب مع ٹیل رنگین -
۸	بحر الحقیقت - اصلاح نفس مین -	۱۸	بہار بوستان - شرح بوستان از نیک چند بہار
۱۳	آب حیات - اخلاق و موعظت مین مصنفہ مشتی کا متا پر شاد -	۱۹	اخلاق ناصری - از شیخ نصیر الدین محقق طوسی - کاغذ سفید کنندہ -
۶۲	کیمیائے حکمت - حصہ اول - بیان شرافت علم و ادب -	۲۰	اخلاق محسنی - بتجشیہ جدید و واضح قلم مصنفہ ملاحسین واعظ الکاشفی -
۸	نجات المومنین - ذکر کرامات حضرت شاہ نجات اللہ مطبوعہ مطبع پٹیا لہ -	۲۱	شنوی سلسیل - بروش موعظت حکیمانہ از حکیم منور حسین امر وہوی -
۱۱	تہذیب الاخلاق - مولفہ مولوی نجم الحق پیراہن یوسفی - اردو ترجمہ شنوی مولانا روم کا نظم شعر بہ شعرا و حاشیہ پر اردو میں حاصل مطلب مع فوائد تصوف کامل دو جلد مین تفصیل ذیل -	۲۲	نکات احسانی - در تہذیب اخلاق - مجموعہ صد نپد سودمند لقمان - مع سعادت نامہ در سالہ خواجہ عبید اللہ انصاری تحفہ الملوک و منہاج العابدین -
۱۲	(جلد اول) ترجمہ دفتر ۱ و ۲ و ۳ -		کتب اخلاق و تصوف اردو
۱۳	(جلد دوم) ترجمہ دفتر ۴ و ۵ و ۶ -	۲۳	جامع الاخلاق - ترجمہ اخلاق جلالی -
۱۴	اخلاق رضی - مصنفہ قاضی محمد رضی -	۲۴	تہذیب النفوس - از سید فخر الدین حسین -
۱۵	شجرہ معرفت محشی - منتخبات غنوی مولانا روم ترجمہ سید غلام حیدر صاحب -	۲۵	باب دانش - مولفہ مولوی محمد کریم بخش -
۱۶	تحفہ العاشقین - فن تصوف مین نہایت اعلیٰ درجہ کی کتاب ہے -	۲۶	اوقات عزیزی - از سید غلام حیدر خان -
۱۷	شان رحمت منظوم - عبرت انگیز و عجیب مضمون ہر ۲۰ پائی	۲۷	ترجمہ حوارف المعارف - کامل دو جلد مین ترجمہ مولانا ابوالحسن فرید آبادی -
		۲۸	خزینہ دانش - ہوشمندی کی تعلیم از مولوی محمد کریم بخش -

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
بوستان معرفت شرح آردو شنوی مولوی روم	عہ پ	فخر الدین احمد کاغذ سفید گندہ -	عہ پ
دفتر اول - مولفہ حضرت مولوی عبد المجید خان	عہ پ	اکسیر ہدایت حسب کتاب کاغذ سفید و خانی معمولی	عہ پ
مؤلف ریاض التحقیق شرح آردو سکندر نامہ	عہ پ	ترجمہ رشحات - مترجمہ مولانا ابوالحسن صاحب	عہ پ
جدید الطبع -	عہ پ	فرید آبادی کاغذ سفید -	عہ پ
ایضاً - دفتر دوم -	۱۲ پ	تہذیب احسانی - مولفہ حکیم احسان علی -	۱
ایضاً - دفتر سوم -	۴ پ	مجموعہ توحید - از شاہ عبد الصمد عسکری	عہ پ
ایضاً - دفتر چارم -	۳ پ	رن مست خان شامل چار رسالہ (۱) الف بے	عہ پ
ایضاً - دفتر پنجم -	عہ پ	وجہن (۲) بھجن (۳) شنوی اسد نام چورسے	عہ پ
ایضاً - دفتر ششم -	۴ پ	(۴) پریم نامہ شاہ ولی -	۳ پ
رسالہ شرافت مولفہ منشی نادر حسین عزیز نگاری	۵	رہبر راہ حق - مجموعہ فراہم کردہ حاجی نور خان	۳ پ
کنز الاسرار - ترجمہ آردو نظم شنوی شاہ بوعلی قلندر	۱	صاحب سیرہ رسالہ (۱) رہبر راہ حق (۲)	۳ پ
قدس سرہ ہوزن شنوی از مولوی سید حیدر خان	۱	رسالہ مرغوب القلوب از حضرت شمس تبریز	۳ پ
چشمہ فیض - نظم ترجمہ آردو پند نامہ عطار کلام	۱	(۳) شنوی شاہ بوعلی قلندر (۴) شنوی	۳ پ
عارف کامل حضرت شیخ فرید الدین قدس سرہ	۱	بے سرنامہ عطار (۵) چشم بکشاں (۶) پریم نامہ	۳ پ
از مولوی عبدالغفور خان بہادر -	۶ پ	شاہ ولی (۷) شنوی اسد نام (۸) بھجن از	۳ پ
مذاق العارفین - ترجمہ احیاء علوم الدین عربی	۱	حضرت شاہ عبد الصمد (۹) الف بے - وجہن	۳ پ
ہر چار جلد کامل درو جلد کاغذ سفید و لاتی -	۵ پ	(۱۰) تحفۃ العاشقین (۱۱) شنوی حضرت شیخ بلو	۳ پ
ایضاً - حسب کتاب مذکورہ کاغذ خانی -	عہ پ	(۱۲) رموز الحقیقت (۱۳) ترجیع بند عارف -	۹ پ
گلشن سروری - نظم مین تہذیب اخلاق کا	۱	پند نامہ وحید - مصنفہ منشی واحد علی وحید -	۶ پ
بیان مولفہ مفتی غلام سرور لاہوری -	۱۲ پ	مجموعہ تصوف - تصنیف خالق آگاہ شیخ	۱۲
اکسیر ہدایت - ترجمہ آردو کیمیائے سعادت	۱	بر بان صاحب -	۱۲
جامع شریعت و حقیقت مترجمہ مولوی	۱		



بسم اللہ الرحمن الرحیم

ابو تراب حضرت مولانا علی شیر خدا کرم اللہ وجہہ کی وفات کا ارچہ و انفقار حیدری کے نام سے مشہور ہے۔ یہ اس کا خاکہ ہے جو ایک نہایت
بیش قیمت شیشہ میں جڑا ہوا ہے۔ شیشہ کئی لاکھ روپے قیمت کا ہے۔ علم مشرقی پر فائز ایم بی ایم ساکن برلن پانچت جرنی کے قسط طبع کے خراج
ہے اور یکھوسائی کلویٹر با آف اسلام جلد اول صفحہ ۴۲۲۔

نذر عثمانی

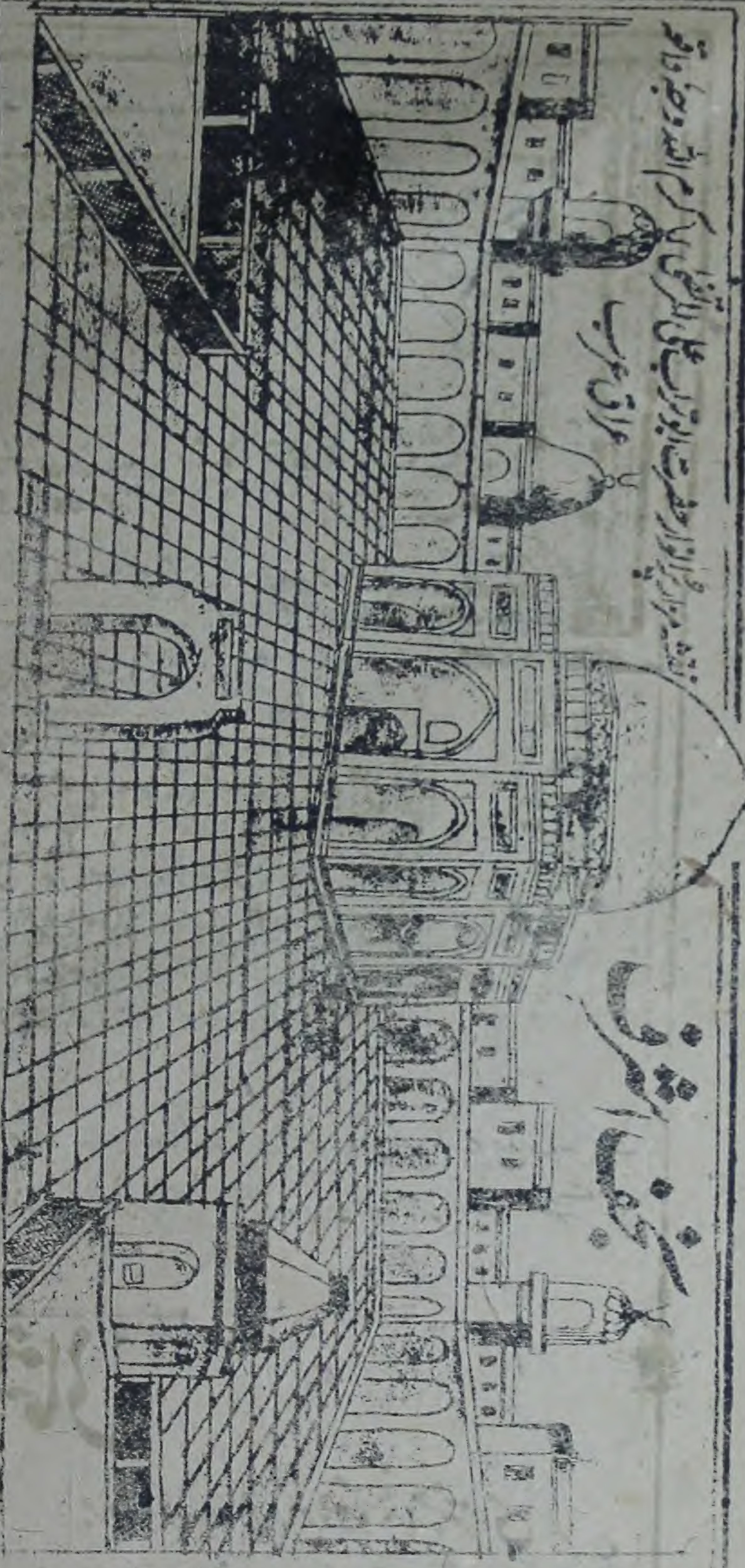
برور نواب عالی جاہ صوفی حنبلی
مشتہری باشد زمانہ زیر حجب حنبلی
برمن دور اوست وہ ہم نگاہ سرسری
نام سلطان کن عثمان علیخان حنبلی

صوفی دلریش بہر نذر آوردہ بدست
گر قبول افتد وقاشہ نش افروں بود
ایک از مشرقی بغرب شہرہ فیض تو عام
تا قیامت برستہ تقویم ہذا شہرہ باد

نقدہ مراد پانچواں حضرت ابوتراب علی المرتضیٰ کرم اللہ وجہہ دواعی

عراق عرب

جناب شریف



حیات سعدی

آج دنیا کا کوئی ان بڑا آدمی بھی حضرت شیخ مصلح الدین خیلانی کے نام اور کام سے ناواقف نہیں۔ ان کی گشتان، ہرستان اُنکے لئے بقائے دوام کی عزت حاصل کر چکی ہیں۔ آپکے حالات ہر ایک مروت پتے پر طے سے ٹپٹپنے اور ان پر عمل کر نیکے قابل ہیں نمبر نمبر

حیات امام مالک ہم حقی مسلمانوں میں چار طریقے ہیں جو ہر دوں ناموں سے چلے ہیں ان میں ایک حضرت امام مالک ہیں جنکی حیات طیبہ قابل تقلید ہے۔ آپ داتا گرامیہ منورہ سے باہر نہیں گئے اس شوق میں کہ اسی خاک پاک میں دفن ہونے کی سعادت نصیب ہو۔ شہر سے کوئیل باہر جا کر آپ قصائے حاجت فرماتے تھے۔ ایسا ادب الدشوق خدا ہر مسلمان کو عطا فرماوے۔ بکتاب آپکے حالات میں ہے۔ قیمت دو روپے

حیات امام مسلم حدیث کی سب سے صحیح کتاب صحیح مسلم اور اسکی حیات امام مسلم بعد صحیح بخاری ہے۔ صحیح مسلم کے جامع امام مسلم تھے جنہوں کو کئی لاکھ حدیث جمع کی۔ اور پھر تحقیق و جانچ کر اس کو انتخاب کر کے صحیح مسلم کا مجموعہ تیار کیا اسی کتاب سے علماء ہر گز کہیں کہیں کہ رحمت اس کام میں اضافی اور حیات جاوید حاصل کرتے۔ قیمت فی جلد چار آنے

حیات حضرت خضر علیہ السلام کے نام سے کون مسلمان واقف نہیں آپ بزرگ ہیں کہ خدا اپنے پیچھے رسولوں کو بھیج سیکھنے کیلئے آپکے پاس بھیجتا ہے خدمت مروتی اور حضرت خضر کا واقعہ قرآن مجید میں بھی ہے آپکے حالات ہر ایک مسلمان کے پڑھنے کے قابل ہیں۔ قیمت تین آنے

علم الکلام مصنف امام غزالی علیہ الرحمۃ۔ علم الکلام ایک نہایت ہی اوق اور غلق علم ہے جو ہر ایک فرد ہر ہر سید نہیں ہو سکتا ہے بدیں فرض اس کتاب کا ذکر علم اور میں بغرض رفاہ عام بھر نہ کریشائع کیا گیا ہے اور میں حقائق کو ایسا واضح طور پر چل کیا گیا ہے کہ ناظرین پڑھ کر محفوظ ہوں۔ کتاب اہل علم کے مطالعہ لائق ہے۔ قیمت ایک روپے

وقف علی الاولاد کچھ سال جو وقف اولاد کا موقوفہ پیش ہو کر قانونی صورت میں کوئیل عالیہ سے منظور ہوا تھا۔ اس کا ترجمہ اور مکمل شرح میرے قابل دوست شیخ غلام الدین صاحب پلیڈر چنگوٹ لاہور نے طبع محنت سے تیار کر کے شائع کیا ہے ہر ایک مسلمان صاحب اولاد اس کی باریک تشریحوں سے واقفیت حاصل کرنی چاہئے

قیمت ہر کتاب کے حالات میں بتائی گئی ہیں اور جہڑی کتاب کے قیمت لکھے آئے۔ (۲۶)

میں کا خاص شوق ہے۔ والکائنہ ایچیا صوفی ہندی بھگوان الدین صلیح بکرات پنجاب

بیمہ قسط بیکار

میں سب سے پہلی کتاب ہے جو
 ام المومنین کے حالات میں لکھی گئی ہے۔
 ہندوستان کے مشہور شاعروں مولانا اکبر حسین الہ آبادی
 مولانا عبد الخالق صاحب خلیق دہلوی خان احمد حسین صاحب ایم۔ اے۔
 ایم۔ آر۔ اے۔ ایس مولوی نواب علی صاحب ایم۔ اے۔ اے۔
 حافظ محمد یعقوب صاحب آج اور گزشتہ
 نظمیں لکھی ہیں جنہوں نے
 نہایت دلاویز بنا دیا ہے
 آپ کے مزار کے نور نگین
 ساتھ ہیں جنہوں نے اسکی
 مصور غم علامہ راشد انجری نے مدغم کے مناظر لکھنے میں مدد ملی رکھتے ہیں
 واقعہ افک پر خامہ فرسائی کی ہے مولانا کی زبان اور لیسے پر دروغم واقعہ
 کی داستان اس کتاب میں جان ڈال دی ہے۔ ولایتی طرز
 کی جلد جس پر کتاب مصنف کا نام ہے نہایت دیدہ
 میں زیادہ تر لکھی گئی ہے کہ اس کتاب سے
 مولانا کی زبان اور لیسے پر دروغم واقعہ
 کی جلد جس پر کتاب مصنف کا نام ہے نہایت دیدہ



نہایت غم مولوی ابجد اور اچانہ صوفی آج پند کی ہما والدین ضلع کجرات پنجاب

مصری دنیا کے عجائبات

دنیا کے سات عجائبات میں ابوالہول مصری قدیم مصریوں کا بڑا معبود اور نادرات زمانہ شمار ہوتا ہے لیکن فتح مسلمانوں نے مصر پر حملہ کر کے اس بڑے بت کی ناک کاٹ ڈالی اور اسکی بہت کو مٹا دیا اب دنیا کے سات عجائبات میں اس کی جگہ



ابوالہول



نے لیلیٰ ہے جو اس علاقے کے دنیا کی تمام انسانی حیوانی بیماریوں کی ایک ہی دوا ہے سات عجائبات عالم میں شمار ہوتی ہے تو اس آفتاب میں اسکی باضابطہ جہڑی ہو گئی ہے سرکار نے جب دیکھا کہ اس کی ایک کھشیشی تھوڑے عرصہ میں فروخت ہو گئی ہے تو کارخانہ آبجیات کی عالی شان بڈنگ میں صوفی آبجیات نام کا علیحدہ ڈاکخانہ کھول دیا۔ جہاں آبجیات کی دوائی کا کام ہوتا ہے۔ آبجیات نے سول سرجنوں اور ڈسٹریکشنز کے کونسل کے آئینے میں اور ماراجوں سے خراج تحسین وصول کیا یہ سب لوگ اس کی تعریف میں رطب اللسان ہیں۔ پچیس ہزار ستر فیکٹ دنیا کے ہر حصہ سے وصول ہو چکے ہیں۔ جس سے بعض چیدہ چیدہ سٹریٹیکٹ اگلے صفحہ پر درج ہیں۔ آپ حیرت سے دریافت کریں گے کہ

آبجیات کیا چیز ہے؟

اس کی مکمل تشریح کیواسطے ایک علیحدہ کتاب کی ضرورت ہے عام طور پر ہر ایک انسانی بیماری کے کوفعیہ کیواسطے اکیر اعظم ہے طرفہ یہ کہ اس کا اثر فوراً ظاہر ہوتا ہے۔ سرور ہر قسم کی کھانسی۔ زکام۔ نمونید درد سچ۔ وجع المفاصل۔ بواسیر۔ نقرس۔ امراض معدہ پر اس کا اثر فوراً ظاہر ہوتا ہے اور فساد مخون۔ قویج۔ ہر ہضہ۔ سطا عون۔ پھوڑا پھنسی اور دانت کے درد اور ضعف بصارت کیلئے مفید ہے۔ آبجیات جس گھر میں موجود ہے اس کو اور ادویات تیار کرانے کی ضرورت نہیں۔ ایک شیشی میں پچاس بیماریوں کیلئے دوا ہوتی ہے آبجیات کے مقابلہ میں اور ادویات کے وزنی بکس فضول ہیں۔ سفری ادویات میں جہاں حکیم یا ڈاکٹر نہیں مل سکتا یہ نعمت عظمیٰ ہے بڑے بڑے ڈاکٹر اور حکیم اس کے استعمال سے پانچ کے پچاس بیمار ہیں۔ ناواقف آدمی اسکو استعمال کر کے پورا حکیم بن سکتا ہے قیمت فی شیشی دو روپے (عقد نمونہ کی شیشی آٹھ آنے درماتین شیشی کی خرید پر محصول ڈاک معاف

نمبر کارخانہ صوفی استخوان صوفی آبجیات پیٹری بہاؤ الدین سلع کجرات پنجاب

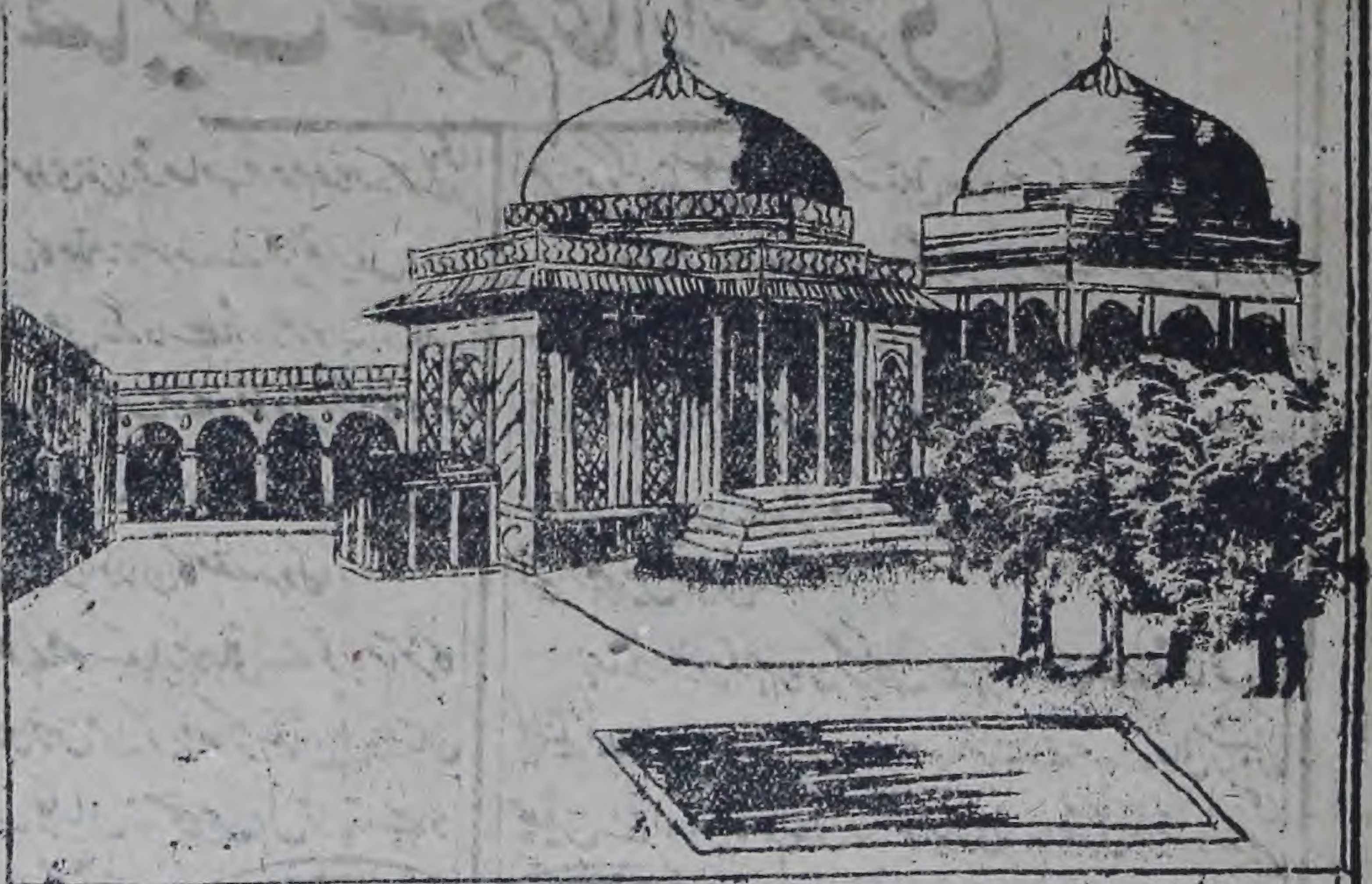
آبجیات کی نسبت

چند معزز انگریزوں کے سائرفیکس چند معزز ہندوستانی اصحاب کے آئنا

ڈاکٹر جے ایس بیٹکین صاحب بہادر ایل۔ آر سی۔ آئی۔ ایس۔ ایس۔ سول سرجن
ضلع ڈوئی برہما۔ آپکا آبجیات نہایت مفید دوا ہے پچھلے دو ہفتوں میں میں آپ
سے جو بیس روپے کی دوائی منگا چکا ہوں۔ آئندہ بلا سیری درخواست کے ہر
تین شیشیاں بھیج دیا کریں۔
ڈاکٹر جے ایس بیٹکین صاحب بہادر سپرنٹنڈنٹ پولیس ضلع گجرات پنجاب محمد کوثر علی
میں آپ کی دوائی سے صحت ہو گئی۔
اسے جی فطر سالمین صاحب بہادر اگر ڈاکٹر انجیر ضلع دیوبند اس میں بڑی
خوشی سے اس امر کی تصدیق کرتا ہوں کہ آپ کی دوائی آبجیات بہت سی مرض
میں مفید ثابت ہوئی ہے۔
اسے آر ایڈمن صاحب بہادر سپرنٹنڈنٹ پولیس برہما آپ کی دوائی
آبجیات ہر طرح کے درد کیلئے اکیس تین شیشیاں اور بھیج دیں۔
ایک اسے کر ڈی صاحب بہادر سپرنٹنڈنٹ ورکشاپ ڈاکٹر انجیر ضلع دیوبند
احاطہ در اس۔ پچھلے دو سال میں میں نے آپ کی دوائی کو لیبریا، بخار اور بعض دیگر
امراض پر استعمال کیا تھا۔ میں بہت خوش ہوا جب کہ اس کے استعمال سے
سب ارض صحتیاب ہو گئے۔
جی ایس دی سنورا صاحب بہادر ریاست میٹو۔ آپ کی دوائی نہایت بنظر اور
سرخ تاثیر ہے۔ وجع المفاصل اور جوڑوں کے درد۔ زکام۔ درد سینہ۔ گلے
کے درد میں میں نے مختلف مرضوں پر اس کو استعمال سے مفید پایا۔
سی ایچ دیلی صاحب بہادر جنوبی شان سٹیٹ برہما۔ آپ اپنی بنظر دوائی
کی چھ شیشیاں اور بھیج دیں۔ پچھلا شک ختم ہو گیا ہے آپ کی دوائی بیشک دنیا
میں بہت بنظر نہیں رکھتی۔
جے جی راجس صاحب بہادر دیوبند ڈیپارٹمنٹ جی۔ آئی۔ پی۔ ریلوے
آبجیات ایسی اچھی چیز ہے جس کو ہر وقت اپنے پاس رکھنا ضروری ہے
یہ بیماری پر تیر ہدف ثابت ہوا ہے۔ مجھ کو چھ شیشیاں بہت جلد اور
بھیج دیں۔

ہمارا اچھا صاحب بہادر ریاست در بھنگہ۔ آبجیات جو اپنے کلکتہ میں روانہ کیا تھا
نہایت مفید ثابت ہوا۔ تین شیشیاں بوائی ڈاک بھیج دیں۔
ہمز بائیس بیگم صاحبہ والے ریاست بھوپال۔ پلا ذخیرہ آبجیات ختم ہو گیا
ہے چار شیشیاں اور بھیج دیں۔
خان بہادر دیوبند نال الدین محمد صاحب ٹی کلکٹر در جہاؤل انار۔ آبجیات نہایت
مفید ایجا ہے اس کی ایک شیشی ہر وقت گھر میں اور جیب میں رکھنی ضروری ہے۔
آزیری می کپتان شر بہادر علی گوہر خان صاحب پٹنہ ضلع جہلم۔ آبجیات ہر مرض پر
اکیس اور سم بائیس ہے۔ ایک شیشی اور بھیج دیں۔
خان بہادر صوبہ اتر پردیش علی صاحب لٹری پولیس مال مقیم جلال آباد ضلع جہلم
آپ کی دوائی بہت اچھی ہے دو شیشیاں اور بھیج دیں۔
راجہ چنداچر سنگھ صاحب بہادر والے ریاست چند پور۔ آبجیات دوائی نہیں
بلکہ طلسم ہے ۳۵ شیشیاں اور بھیج دیں۔
آزیری می صاحب چند صاحب بہادر والے ریاست لبا گاؤں ضلع کانگڑہ آبجیات
نہایت عمدہ دوا ہے تین شیشیاں اور بھیج دیں۔
مسٹر سونل لعل صاحب بی۔ اسے کل ڈیرہ فازی خاں۔ آبجیات نہایت
اعلیٰ درجہ کی دوائی ہے جو بہت سی مرضوں کیلئے اکیس ہے۔
قاضی محمد الدین صاحب ٹرکٹن جم خانپور۔ بہاؤلیہ۔ آپ کی سب دوائیں مجرب
اور زود اثر ہیں۔ آبجیات چھ شیشیاں اور بھیج دیں۔
میاں محمد عبدالعزیز صاحب گورنری ریاست پونچھ میں تصدیق کرتا ہوں کہ آبجیات
نہایت بنظر دوائی ہے جب میں تھریس میں تھا یہ دوائی منگا کر استعمال کی تھی۔
صوبہ اتر پردیش فیض علی صاحب بھوپال انفنٹری فیض آباد۔ آپ کی دوائی
نہایت مفید ثابت ہوئی ہے ۱۲ شیشیاں اور بھیج دیں۔
حضرت قاضی محمد علی گوہر صاحب بہادر جے بی چیف قاضی و آذیری پٹنہ لٹری مجسٹریٹ
میں آپ کے یہاں آبجیات بہت مرضوں پر مفید پایا۔ آپکا ٹرکٹن ہی استعمال کیا بہت
مفید اور آراستہ تھریسوں سے اچھا ہے۔

شیخ کا خانہ صوفی آبجیات ڈاکخانہ صوفی آبجیات پنڈی بہاؤ الدین ضلع گجرات پنجاب



تہذیب و ادب و تمدن و تہذیب و ادب و تمدن

توسیرس تک کس طرح زندہ رکھتے ہیں؟

انگلستان کا مشہور تندرستی ڈاکٹر پیفیسر بوائٹ لینڈ لکھتا ہے کہ مجھے کبھی انتظام کی دینی پڑی تھی کہ اگر انسان کا معدہ درست رہے تو توسیرس تک جینا فائدہ مند ہے۔

توسیرس تک

حکیم سلیمانی تمام شکایتوں کو دور کر کے معدہ کو مقوی کرتا ہے۔ مادہ بدن میں خون صالح با فرط پیدا کر کے تندرستی کو بڑھاتا ہے۔ اور امراض ذیل کو تیر بہدف، نایاب و نادر ہے۔

۱۔ اٹمی تبض۔ ۲۔ بطنی شکم میں درد اور نفخ۔ ۳۔ سہاگہا کی اشتہا یعنی بھوک نہ لگنا۔ ۴۔ کھٹے ڈھار کا تھنا۔ ۵۔ سینہ جلنا۔ ۶۔ منہ سے بد مزہ پانی چھوٹنا۔ ۷۔ بحال یعنی تپ تکی۔

ضعف معدہ و بائی امراض مہیضہ۔ اسہال سچیش۔ بواسیر۔ درد کمر۔ درد گردہ۔ ۸۔ ریح مفاصل یعنی گھٹنیا۔ ۹۔ درد سر۔ ضعف دماغ۔ ضعف بصر وغیرہ اور دیگر امراض باطنی

میں مثل تریاق کے حکمی تاثیر رکھتا ہے۔ بچوں کو دانت لگنے کی حالت میں نفع پہنچاتا ہے عورتوں کی خاص بیماریوں کے ایام ماہوار میں کسی قسم کا خلل نہ ہو تو فائدہ کثیر بخشتا ہے۔ بھوک بڑھاتا ہے اور غذا کو فوراً ہضم کرتا ہے جس کے باعث انسان کے جسم میں خون مہول سے زیادہ پیدا ہوتا ہے۔ اس سے

کی سستی اور کمزوری دور کرتا ہے۔ اور طاقت مردانگی بڑھاتا ہے۔ فساد خون کو زائل کر کے رنگ بدن صاف رکھتا ہے۔ قلب کو قوت اور فرحت بخشتا ہے۔

پڑمردہ طبیعت کو خورندہ کرتا ہے اور وہ ہمہ جہت کوزائل کرتا ہے اور معدہ کی تمام خرابیوں کو دور کر کے اس کی قوت کا محافظ رہتا ہے۔ مہیضہ اور کلام

کے دونوں میں اس کا استعمال اگر کام دیتا ہے ہر ایک گھر میں اس حکیم سلیمانی کی دیکھی ہو جو مدد گھنی نہایت ضروری ہے۔ اس سے وقت پر جاؤ گا

اثر پڑتا ہے۔ قیمت فی شیشی ۱۰ روپے شیشی کے خریدار سے صاف طور پر پتہ لگائیں۔ علاوہ معمولی اک ۱۰

نیچر خانہ صوفی ایجنٹ ڈاکٹر جہتہری ایجنٹ پندہی بہاؤ الدین ضلع گجرات پنجاب

تصانیف مصور غم عکاش الخیری

یعنی یادگار شمس العلماء مولوی نذیر احمد صاحب مرحوم عکاش الخیری مدظلہ العالی کی وہ تصنیف جس کا عکاش موصوف نے اکثر تحریروں اور تقریروں میں وعدہ فرمایا تھا اور جس کے واسطے اردو علم ادب اور ملک و دونوں بھینچنے سے منتظر تھے یہ مایہ ناز کتاب جس کا ہر فقرہ تیر و نشتر کا کام کر رہا ہے بتاتی ہے کہ مسلمان بیاباں خاک ہندوستان سے کس پای کی محنتی تھیں ان کی زندگی کیا تھی اور ان کا مقصد کیا، یونہی عکاش محترم کی ہر صحر پر کلیجہ کے ہار ہو جاتی ہے مگر بزم آخر کا ایک صفحہ بلکہ ایک سطر بھی ایسی نہیں جس کو پڑھ کر مسلمان اپنی داستان پارینہ سن کر میتاب نہ ہو جائیں بھکیاں بندھتی ہیں دل تڑپتا ہے اور آنکھیں صحبت شب کا وہ سماں پھر ٹھوٹتی ہیں جواب دم توڑ رہا ہے۔

جو ہر قدامت دو مینوں کی پُر لطف کہانی دو وار کیوں کی مفصل زندگی اور دو عورتوں کی جگر خراش داستان ہے جن میں سے ایک دور جہالت کی درخشندہ تصویر اور دوسری طرز جدید

کی شید اور دلدادہ اس کتاب کے مطالعہ سے معلوم ہو گا کہ عالم نسوان آج سے سچا پس برس پہلے کیا جو ہر رکھتا تھا مسلمان گھروں میں قوت کیسے کیسے لال گوڈریوں میں چمکتے تھے اور مغربی زبان کو کس سمت لیجا رہا، فوج کی زندگی کا ہر واقعہ ہر معاملہ ہر بات ہر دن ہر گھڑی اور ہر رات تو کم کیوں اسطے ایک عبرت کا سبق آئندہ کی پیشنگوئی اور اس خطہ کی اطلاع ہے جس نے مسلمانوں کو چاروں طرف سے گھیر لیا ہے۔

جو ہر قدامت ہمارے واسطے شمع ہدایت ہے اور تیار ہی ہے کہ تعلیم نسوان کا اہل نشا کیا ہے اور مسلمان اپنی بچیوں کو کس طرح تعلیم دیں جو ہر قدامت ہمارے گھر میں جگمگا تا ہوا چاند ہے جسکی موسودگی

میں ہم کو کسی ناصح صاحب کد کسی استانی اور مدرس کی ضرورت نہیں۔ جو ہر قدامت ہر خاندان میں ہر گھر میں ہر عورت کے پاس اور ہر لڑکے کے پاس ہونی ضروری ہے تاکہ وہ دین اور دنیا دونوں معاملات میں تیر و نشتر سہیلی عمدہ ناصح اعلیٰ فریبت اور سچی بنیلی ثابت ہو قصد استعداد پُر لطف کہ سبحان اللہ زبان ایسی پاکیزہ کہ کوثر و مصلے ہوئے واقعات اتنے درد انگیز کہ کلیجہ میں گھسیں۔

ہمارا منت نہیں کہ ہم بیان کر سکیں کہ جو ہر قدامت کیا ہے؛ اتنا ضرور کہیں گے کہ بقول مولوی ظفر علی خان صاحب موت نے ہم سے حال و شبلی چھین لئے اور ان کا نعم البدل ندیا مگر مولوی نذیر احمد کی جگر عکاش الخیری صاحب نے پوری کر دی تھی یہ ہے کہ کتاب ہر اعتبار سے لاجواب اور ہر لحاظ سے

بینظیر ہے ضخامت دن جز قیمت ایک روپیہ آٹھ آنہ (عبر) علاوہ

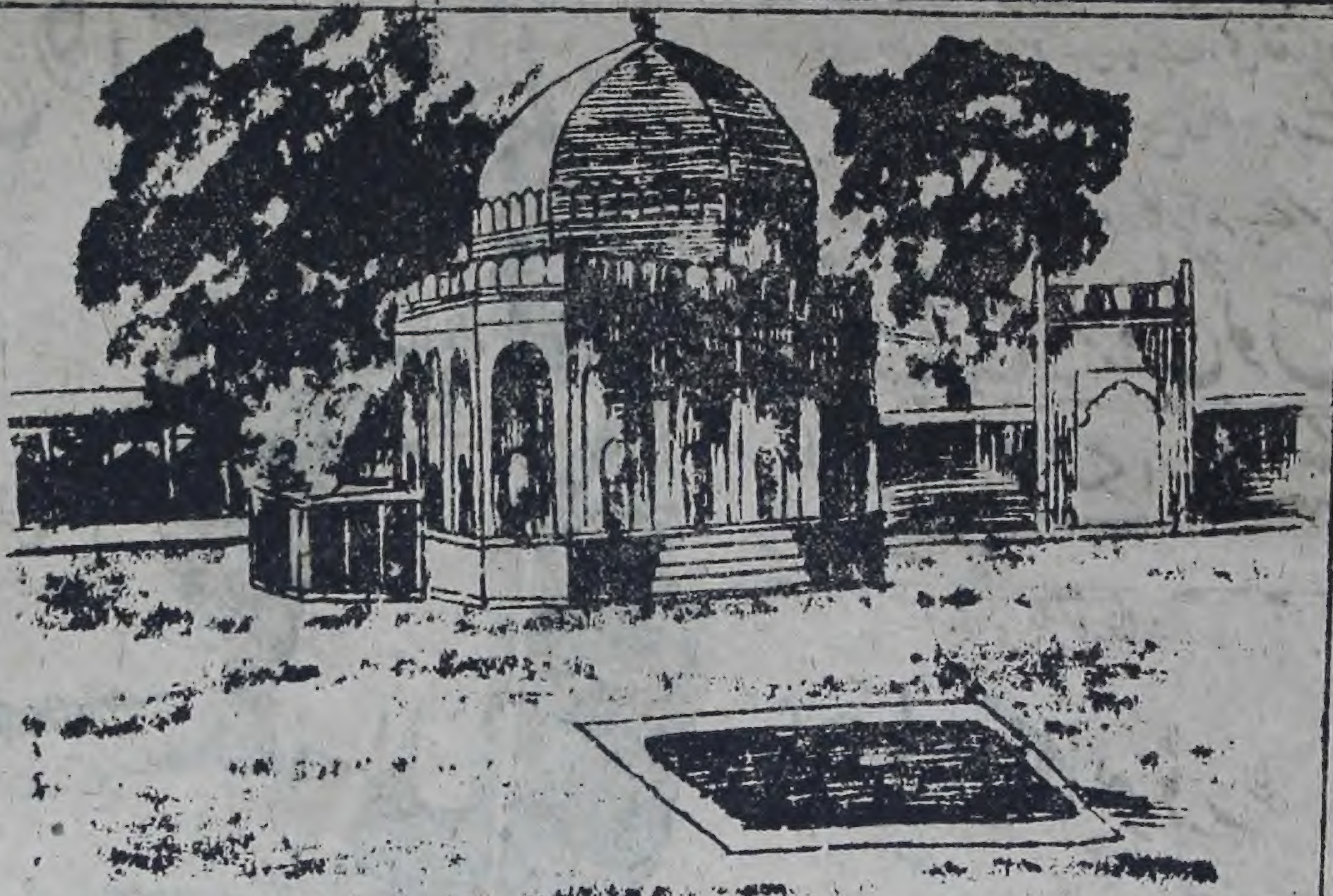
مخصوصہ ڈاک

ہو گئی تھی اور شائقین اس کی جستجو میں ہر گرم تھیں چمک رہے اور کیونکے لئے صبح زندگی سے بتر معلم آج تک نہیں لکھی گئی دروہیاں کیف سامان زندگی تسمیہ کی پڑشس پوسپی کی نصیحتیں ایک ایک حرف مل کے بار ہو تے تھے ضخامت دن جز قیمت صرف ایک روپیہ چار آنہ (عبر) علاوہ محصول

شام زندگی یعنی صبح زندگی کا دوسرا حصہ جس کی تمام ہندوستان میں و موم ہنچ گئی اور مقبولیت کا یہ عالم ہا کہ شام زندگی ہی شام زندگی کا عمل چکیا شام زندگی درد و غم کا فسانہ ہے جسے پڑھ کر بھکی بندہ جا بھکی شام زندگی اردو علم ادب کی نشانی ہے شام زندگی وہی کی آواز ہے جس کا ایک ایک حرف تیر و نشتر کا کام دیتا ہے در کی صفحہ ہر



نذیر احمد صوفی آجیاد الخانی صوفی آجیاد پندی بہاؤ الدین ضلع گجرات پنجاب



بسم اللہ الرحمن الرحیم
 (۱) ہفت روزہ اشاعتِ علم و ادب

مسلم اسلامی و غیر اسلامی تمام اخبار اور رسالوں کے ایڈیٹر اور ملک کے بڑے بڑے مشہور حضرات اس کی تعریف میں ایک زبان میں قیمت عہدہ حاصل
طوفانِ حیا یا حیاتِ مشترکہ بشرک بدعتِ قبر پرستی پر پرستی ہو
 جارہے ہیں ضرورت تھی کہ کوئی موثر کتاب قسطہ کے پیرائے میں مل جائے
 خوشی کی بات ہے کہ علامہ موصوف نے یہ کتاب لکھ کر اس ضرورت کو پورا کر دیا
 قیمت صرف ایک روپیہ (۸۵)
سرابِ مغرب مشرقی تمدن چنستان مغرب کو جس طرح پامال کر رہا
 ہے کسی سے پوشیدہ نہیں۔ اس کتاب میں علامہ
 موصوف نے دکھایا ہے کہ بغیر مذہب کے ہماری ترقی ناممکن ہے کتاب کا
 ہر لفظ کلیجہ کے بار ہو جاتا ہے۔ قیمت صرف آٹھ آنے (۸۵)
لڑکیوں کی انشاء اس میں بچاس کے قریب خطوط ہیں مادہ
 زبان ایسی پیاری کہ بار بار پڑھنے کو ہی
 چاہتا ہے اس سے بہتر انشاء و سوقت تک نہیں ملے گی ہر لفظ تیرنوشتر کا
 کام دیتا ہے۔ قیمت آٹھ آنے (۸۵)
نہت الوقت ہماری ستورات کی موجودہ تعلیم و تربیت کا بمثل
 مرقعہ اور آج کل کی مذہب پیسوں کی لاشانی تصور
 ہے قیمت فی جلد آٹھ آنے (۸۵)
 سب سے بڑا ایک ایسی مصیبت زدہ لڑکی کی داستان ہے جس کا نکل

والدین نے سوچ سمجھ کر نہ کیا اور فریقین کی طبیعتوں کا اندازہ نہ لگایا۔ بکر رمپے
 اور دولت پر پیاری بیٹی قربان کر دی۔ اس کتاب کا فقرہ فقرہ تیر ہے۔ اور
 سطر نشتر بہتیں ضرور منگو کے پڑھیں۔
سوکن کا جلا یہ قصہ اگر چھوٹا سا ہے لیکن تمام کتابوں میں
 بلحاظ مدد و اثر کے ممتاز ہے۔ قیمت چار آنے
گوہر مقصود اس کتاب میں خیاستان کی پری اور مال کی تلاش
 دو چھوٹے چھوٹے قصے ہیں۔ قیمت (۴۴)
سات رحوں کے اعمال نامے عالم ارواح کی سیر
 کرنی یہاں پر دہ موت
 کو ہٹا کر کچھ دیکھنا ہو تو سات رحوں کے اعمال نامے کا حظ فرمائیے جو مولانا
 راشد الخیری کا وہ مہر کتاب آرا معنون ہے جس کو پڑھ کر ہر ناظر کی مادہ صحت چکی
 بندہ گئی۔ اور ادھر مارے ہنسی کے پیٹ میں بل پڑ گئے۔ راز و نیاز کے
 چوچلے عشق و محبت کے کرشمے خانہ داری کے مناظر غرض انسانی زندگی
 کا کوئی شعبہ ایسا نہیں ہے جس سے سات رحوں کے اعمال نامے محروم ہوں
 خلاصت ۶۲ صفحے۔ قیمت چھ آنے (۶۴)
وقف علی الاولاد جب تک سال جو وقف اولاد کا مروجہ پیش ہو کر قانونی صورت میں
 کونسل عالیہ سے منظور ہوا تھا۔ اس کا ترجمہ محمد شریف صاحب نے کیا ہے
 چھوٹا سا اور بڑی محنت سے کیا کر کے شائع کیا ہے ہر ایک مسلمان صاحب اولاد کو اسکی
 باریک تشریحوں سے واقفیت حاصل کرنی چاہئے قیمت ایک روپیہ (۸۵)

میں بحر کا خاص صوفی ابھیٹاؤ انجیا صوفی ابھیٹا پندی بہاؤ الدین ضلع طبرات پنجاب

بڑی کاوش



عربان و قریب رگستان میں اونٹ ہی ایک ایسا جانور ہے جو بدوی قبائل کو سواری۔ باربرواری غذا اور پانی سطح کا کام دیتا ہے۔ اور اس لحاظ سے عرب کے تمام حیوانا سے زیادہ مفید اور کارآمد ہے۔

ہندوستان میں سینکڑوں لوگوں کے بال اٹانیکے پودوں کے استہنا

نکلتے ہیں مگر کارخانہ

احسان کا پودہ

بڑی سردار کے اونٹ کی طرح تمام پودوں سے زیادہ مفید اور کارآمد ہے۔ بغیر کسی ترکیب کے ہر ایک

نرم سے نرم جگہ کے بال اٹا کر شیشم کی طرح ملائم کر دیتا ہے۔ اس میں چونہ ہر مال کی آمیزش نہیں قیمت فی پکیٹ ۴



فیا بھیل میں وہ لوگ زیادہ ہوتا ہونے کے قابل ہوتے ہیں جو شیشم فریہ خواہ خواہ مرد آدمی اور میانہ قدر مرغی پلاؤ

فیا بیٹس سے محفوظ رہنا چاہتے ہو تو اس دوائی کا چند

یوم استعمال کرو۔ بیسوں مریض محتیا بن کر کورات

دن میں دن پندرہ دفعہ پشاپ آتا تھا۔ موجود ہیں۔ جو

اس دوائی کے ساتھ تندرست ہو چکے ہیں۔

جن لوگوں کو بار بار شیشم آتا ہے اکثر اس میں شکر کے اجزا پائے جاتے ہیں۔ ایسے بیماروں کو شیشم کی بہت سستی ہے۔ پشاپ پر کپڑے جمع ہو جاتے ہیں۔ قوت باہ کھٹ جاتی ہے۔ تیز خراب اور کھنکھانہ ذائقہ بد مزہ اور ہاتھ پاؤں میں بے ہوشی کا غلبہ آنکھیں کھڑکی کی کوئی حد نہیں رہتی جسم دبلا ہو کر سوتلا جاتا ہے یہ دوائی ہر مرض کو دور کرنے کے علاوہ قوت زائل شدہ کمال کر دیتی ہے۔ کثرت پشاپ مریض سے مروتا رہتا ہے۔ اور تمام تکلیفیں دور ہو کر پشاپ سے شکر کم ہو جاتی ہے۔

دانت شیش خدائی ہیں۔ ان چیزوں کیلئے جن سے ہمارے جسم کی پرورش ہوتی ہے۔ غذا وغیرہ تمام دنیا کی نعمتیں جو معدہ میں داخل

محافظہ دندان

کریں۔ ان کی درستی ابتدا انہیں دانتوں سے ہوتی ہے۔ پس ان کو ہر وقت صاف اور درست رکھنے کی فکر رکھیں۔ اس سنون سے

پختہ دانت مضبوط۔ مسطوروں کا کوشت درست۔ خون آنا بندہ بد کو میل دور۔ دانت گرنے سے محفوظ اور کھانا نہیں لگتا۔ اور دانت ہمیشہ موتیوں کی طرح چمک رہتے ہیں قیمت فی پکیٹ ۴

آنکھیں خواہ کسی ہی دھکتی ہوں اس کی ذرا سی چٹکی ڈالنے سے فوراً آرام ہو جاتا ہے ایک شیشی میں دو سو بیماریوں کے لئے دوا ہوتی ہے پچھل

چشمہ میں اور جالوں اور بوڑھوں کے لئے یکساں مفید ہے قیمت فی شیشی دو روپیہ دیکھ قیمت تقسیم کرنے کیلئے ایک نعمت غیر مترقبہ ہے۔

یوکرانج کو گل ایک عجیب دوائی تقوی دماغ و بعضی خون و دماغ ضعف معدہ ہے علاوہ بریں اس کے کھانے سے درو جڑ و اعضا در و کمر و عام

کوئی ہی نسخہ ہو جاتی ہے۔ اعضا کا کھانا۔ دیکھ جانا دکانہ اور دیگر امراض کچھ دور ہوتے ہیں خون جیش کے درد آنے یا کم اور مرد و عورت دونوں کے

امراض متعلقہ کو علاج کر کے ان کو اولاد پیدا کرنے کے قابل بنا دیتا ہے اور ایام ضعیفی کو جلا آنے نہیں دیتا۔ قیمت فی پکیٹ ۴

یوکرانج کو گل

شیر کار خاص صوفی ابجیا۔ ڈاکٹر صوفی ابجیا ہندی بہاؤ الدین ضلع گجرات نیجا۔

Abul Hasan Ali Nadwi

اسرار نباتات باقصور

چند انمول رتن

دماغ الحوائج الامراض بقا قراضہا یعنی ہر خطہ زمین اور ہر قسم شہر کے رہنے والوں کے امراض کا علاج اسی خطہ زمین شہر کے قرب و جوار کی جو بیڑیوں سے کروہ جنگوں ان کے ساتھ مناسبت مزاجی بھی حاصل ہے۔ اور قدرت نے وہاں کے رہنے والوں کی بیماریوں کے دفع کی خاصیت بھی ان میں ودیعت کر رکھی ہے۔ طب کا یہ مین حصول کس قدر سچا اور زبردست ہے۔

گو نباتات کے طبی خواص و فواید کے متعلق قریب قریب دنیا کی ہر علمی زبان میں بہترین تصانیف موجود ہیں۔ لیکن ماؤز زبان میں تاحال کوئی مستقل کتاب اس باب میں موجود نہیں۔ اور جو شائع ہوئی ہیں ان میں سے اکثر غیر مفصل۔ غیر معتبر قیاسی و سماعتی روایات کا مجموعہ ہیں۔ اور باقیانہ غیر ملکی زبانوں کی تصانیف کے تراجم ہیں۔ جو انہیں ملنے کے اطباء کے حجرات میں چونکہ ہر خطہ کی آب و ہوا میں اختلاف ضرور ہوتا ہے۔ اور غیر ملکی پیداوار ملکی پیداوار کے مقابل میں نفع بخش نہیں ہوتی ہے اور اگر ایسا ہو بھی تو ایک ملک کے اطباء کی تجویز و تحقیق کسی دوسرے مختلف احوال ملک کیلئے مستند و بہرہ فراہم نہیں دیا سکتی ہے۔ یہی وجہ ہے کہ بہبود بیمار کو ششوں بکثرت ہسپتالوں اور بافرادہ معالجون کے امراض ہلکے طور پر دروازوں ہے باغبان لمبڑی نے ہر خطہ میں ایسی نباتات پیدا کی ہیں جو اس ملک کی تمام امراض دور کرنے کیلئے سریع الاثر اور بکثرت وادیں لیکن عدم واقفیت کے سبب وہ خس و خاشاک سے زیادہ حشیت نہیں رکھتیں۔

مترجم بالانام کی کتاب انہی خیالات کو نظر رکھ کر مکمل محنت سے تحقیق و تجسس سے متعدد تجربات کے بعد شائع کی گئی ہے اس میں صدیوں کے حالات و تصاویر نہایت مناسبت و سچ ہیں۔ ہر ایک کے نام و ہندستانی۔ فارسی عربی کئی ایک بانوں میں بہ ترتیب لغت خینے کے بعد انکی ماریت طبیعت مزاج مقدار خوراک۔ ترکیب استعمال و فواید اور جید جید نسخہ جاننا بہت شیریں و مفید و سچ کئے گئے ہیں۔ نباتات کے وہ صدی الراجہ کوئی سال کی بیاناں وردی کے بعد سنیا سیدوں۔ مہاتماؤں کی خدمت و خوشاد سے حاصل ہوئے تھے اور جنکی بابت عام شکایت ہے۔ ہلکے بکثرت مندرج ہیں۔ علاوہ ازیں بطور ہمیدہ ایام کل۔ زچہ بچہ۔ دودھ کی ساخت نہضت کے متعلق نہایت ضروری ہدایات۔ زہر کے تریاق۔ زہر بے جانوروں کا علاج صحت کے متعلق ایسے ایسے ذکر خیر مل کر نیسے صد بیماروں سے بچ سکتے ہیں۔ قیمت باہم اوصاف صرف ایک روپیہ آٹھ آنے دیکھ علاوہ

اکسیر طحال۔ یہ قدیمی نسخہ راز سرستہ ہے اور ست جگہ کی ایجاد ہے۔ پرچین بر رگوں لگایا ہوا چشمہ فیض ہے۔ طحال کا شرطیہ علاج ہے۔ لا تعداد مایوس مریض آپ شفا پا کر ہمارے واسطے مجسم اشتہار کا کام دے رہے ہیں۔ خوراک صرف چند بوند ہے قیمت بیشی ہے۔ شدہ سلا حشیت۔ ہم دعویٰ کرتے ہیں کہ ہمارے کارخانہ کی شدہ سلا حشیت افضل ترین اور خاص بغیر کسی ملاوٹ کے ہے۔ ہم اس بات کی گارنٹی کرتے ہیں کہ اگر رنگ بواور تاثیر میں اصلی ثابت نہ ہو تو بلا عذر قیمت واپس کر دیجائیگی۔ درمگر پشت۔ چوت۔ زخم۔ جریان۔ احتلام اور ہر قسم کی کمزوری دور کر کے لوہے کی لاکھ بنانے میں کسیر ہے۔ اطباء اور ڈاکٹر سب اس کے فواید کی تصدیق کرتے ہیں۔ خوراک ۲ رتی قیمت فیتور (عدم علاوہ محصول ڈاک فوشدارو۔ بار کے تجربہ نے ثابت کر دیا ہے کہ نوشدارو سے بڑھ کر یونانی اور انگریزی دوائی مصغنی خون نہیں ہے۔ ایک شیشی نوشدارو بطور تحفہ ماقدم استعمال کر نیسے سال بھر پھوڑا پھنسی۔ ذیل جنیل سے محفوظ رہیں نوشدارو خاص کر فساد خون کے ماکھوں نالوں رہنے والوں کے لئے غیر مترقبہ نعمت ہے نوشدارو خون صاف کر کے بدن اور چہرہ اور غوانی بنا دیتا ہے اور پھول کی صحت کا تو نوشدارو پورا پورا نگہبان ہے۔ جو نکلیں۔ نصد اور حجامت وغیرہ تکلیف دہتی پکھنے کیلئے نوشدارو سال بھر میں ایک بار ضرور استعمال کریں قیمت شیشی غیر تریاق پھولا۔ یعنی ماہ کی کٹھن مشقت و محنت سے تیار کیا ہے۔ جو لوگ مایوس ہو چکے ہوں ضرور آدھا کر ہماری محنت کی داد دیں ہر قسم کا پھولا۔ دہندہ غبار جالا دور کرنے میں لا جواب ہے۔ قیمت فی تولہ تین روپیہ۔

دوائی آشاک۔ اس نامراد مرض سے نجات پانے کی واسطے جو کچھ بھی قربان کرنا پڑے بیمار مریض ضائع نہیں کرتا ہے۔ مگر اکثر عارضی طور پر فائدہ ہوتا ہے۔ ہم نے متعدد تجربات کے بعد یہ نسخہ ایسا پینیر پایا ہے کہ مرض کو جوڑے اکیڑ کر ہمیشہ کی واسطے نجات مل جاتی ہے۔ آزمودہ و جیٹا ہے۔ ہرگز اس کی آزمائش بے اثر نہ ہوگی۔

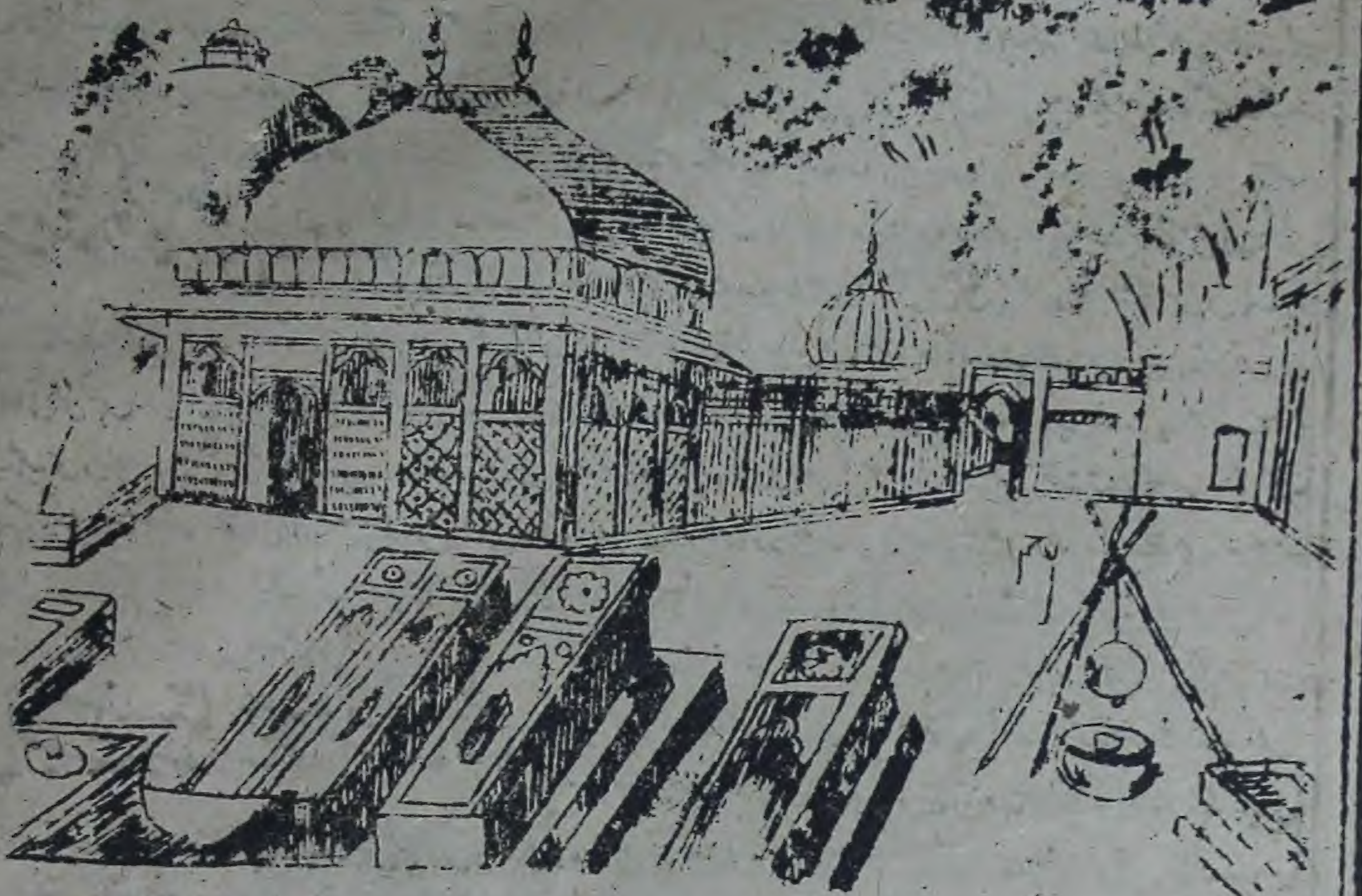
دوائی سوناگ۔ پیشاب کی سوزش منی کا ضائع ہونا۔ پپ کی غلاطت۔ زخمونکی جاکنی سے بڑھ کر ایذا سے اگر بچنا چاہتے ہو تو ضرور استعمال کرو تا کہ ہر آفت کو دور کر کے جسم میں نیارح پھونکے اور نیا قالب پہنائے۔ قیمت تین روپیہ۔

کشتہ قلعی۔ ہر ایک شخص اس کے اوصاف سے واقف ہے مگر ہم نے خاص خاص ترکیبوں بونٹیوں میں تیار کیا ہے۔ جو جریان۔ احتلام۔ رقت وغیرہ میں اکسیر کا حکم رکھتا ہے۔ خوراک آدھ رتی۔ قیمت فی تولہ ایک روپیہ۔

میر کا پتہ میجر کلیان ساگر نپدی بھٹیاں ضلع گوہر انوالہ

میر کا پتہ میجر کلیان ساگر نپدی بھٹیاں ضلع گوہر انوالہ

نقشہ دار حضرت امیر محمد علیہ السلام و اولادہ



تذکرہ بہادران اسلام لقب اصلاح امت

حصہ اول بزبان اردو مصنف مولوی کرم الہی صاحب صفی مصنف سوانح عمری خالد بن ولید۔ اس کتاب میں حالات و اطوار صحابہ رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین و غزوات بہادران نبی امیر مثل عقبہ بن نافع قری رشتان غسانی موسیٰ بن نصیر طارق بن دیار فاتحان افریقہ و اندلس و چین (مارون الرشید مامون الرشید یعقوب باللہ عباسی کے رومیوں سے جہاد اور خاندان عباسیہ کا عروج و زوال) سبلی وغیرہ واقعہ ہجیرہ دوم کی اسلامی فتوحات۔ مذاہب باطلہ۔ زمانہ و قہ۔ قراہیہ کا عیسیٰ ملاحہ کا افسانہ بعد از شاہان سبلاویہ طغرل بیگ۔ الپ ارلان ملک شاہ کی اسلامی خدمات حسن بن صباح کے فتن یورپ کے متفقہ حملات ہریت المقدس پر عیسائیوں کا قبضہ و رشام کی بربادی خادیم الاسلام عماد الدین زنگی کا مسلمانوں کے دلوں میں جوشیلی روح پھونکنا اور غازی نور الدین محمود کا افواج یورپ پر اسلامی سگ بٹھانا اور مجاہد فی سبیل اللہ سلطان صلاح الدین کی غازیہ عملیات سے بیت المقدس اور کل شام کو عیسائیوں سے پاک کرنا اور دیگر فتوحات جو تیسری صلیبی جنگ کا خاتمہ بعد از خاندان ایوبیہ صلاحیہ کے حالات نیز تاتاریوں کے مسلمانوں پر ظلمانہ سقا کا نہ حملات اور غلبہ اور مسلمانوں کی تباہ شدہ حالات کا نقشہ پھر صداقت اسلام سے خود بخود تاتاریوں کا حلقہ اسلام میں داخل ہو کر موجب ترقی اسلام ہونا اس کے بعد اندلس (ہسپانیہ) کے مسلمان مشہور سلاطین بنی امیہ کی ملکی جنگی ترقیات اور قبائل و زوال اور عیسائیوں کے حملات اور مجاہد سلاطین امر کو مرا بطین موحید بنی مرین کا یار باہر مسلمانان چین کی مدد کر کے ان کو سنبھالے رکھنا۔ آخر خانہ جنگی پیدا ہوئی نفاق و اخلاقی فساد اعتقاد سے چین لائسن کو ہمیشہ کے لئے اپنے وجود سے خالی کرنا عیسائیوں کے بیگناہ مسلمانوں پر تباہ و توطیہ مظالم۔ لاکھوں کو جبراً عیسائی کرنا لاکھوں کو بے خانان کرنا اور ہزاروں کو حرق و غرق کی سزائیں دینا بعد از ملجاٹے اسلام خلافت پناہ خاندان عثمانیہ کے مفصل حالات اور اس خاندان کی ترقی و زوال کے موجبات اور یورپین پولیسی اور سلطنت کی مشکلات اور موجودہ پیچیدگیوں اور ان کے دافع علاج کے متعلق مفصل بحث کی ہے۔ تقطیع ۲۰ x ۲۶ ۱/۲ صفحات ۳۸ قیمت صرف دو روپے آٹھ آنے۔

میں کارخانہ صوفی استیجا۔ ڈاکخانہ صوفی استیجا پندی بہاؤ الدین ضلع کرات پنجاب

پیش از این کتاب
عبدالرحمن بن
کتابخانه

۴۴۰
مجموعه انوار اشرفی کلمه

۱۹۱
مرف مرکا کشتہ حج کے مکہ گئے اور معائنہ کیے۔

۱۸	جگر کھانہ	۱۸	جگر کھانہ	۱۸	جگر کھانہ	۱۸	جگر کھانہ
۱۹	جگر کھانہ	۱۹	جگر کھانہ	۱۹	جگر کھانہ	۱۹	جگر کھانہ
۲۰	جگر کھانہ	۲۰	جگر کھانہ	۲۰	جگر کھانہ	۲۰	جگر کھانہ
۲۱	جگر کھانہ	۲۱	جگر کھانہ	۲۱	جگر کھانہ	۲۱	جگر کھانہ
۲۲	جگر کھانہ	۲۲	جگر کھانہ	۲۲	جگر کھانہ	۲۲	جگر کھانہ
۲۳	جگر کھانہ	۲۳	جگر کھانہ	۲۳	جگر کھانہ	۲۳	جگر کھانہ
۲۴	جگر کھانہ	۲۴	جگر کھانہ	۲۴	جگر کھانہ	۲۴	جگر کھانہ
۲۵	جگر کھانہ	۲۵	جگر کھانہ	۲۵	جگر کھانہ	۲۵	جگر کھانہ
۲۶	جگر کھانہ	۲۶	جگر کھانہ	۲۶	جگر کھانہ	۲۶	جگر کھانہ
۲۷	جگر کھانہ	۲۷	جگر کھانہ	۲۷	جگر کھانہ	۲۷	جگر کھانہ
۲۸	جگر کھانہ	۲۸	جگر کھانہ	۲۸	جگر کھانہ	۲۸	جگر کھانہ
۲۹	جگر کھانہ	۲۹	جگر کھانہ	۲۹	جگر کھانہ	۲۹	جگر کھانہ
۳۰	جگر کھانہ	۳۰	جگر کھانہ	۳۰	جگر کھانہ	۳۰	جگر کھانہ

[illegible]

یعنی ہی اصول کو نظر رکھ کر ایسی ہی طول طبعی تعریف اور معجزین کی اسناد پر زندہ شہاد تو کو ترجیح دے رکھی ہے۔ اور تقاضے کی چوٹ دے گئے ہیں۔ کہ اشتہار جی حکیموں سے بظاہر خاص آرٹ دینے سے پہلے ہماری وقت کی تصدیق ان مرصعوں کے کر سکتے ہیں۔ جبکہ اپنے ایسے ایسے علاج تھیں کہ موٹے قدر ویش جان ویش کر نہایت ببقار ہی موت کی انتظار میں تھے۔ اور اتفاق سے ہم نے کئی بھائیوں کو شفا پا کر خدا کا شکر ادا کر کے بعد ہماری شہرت کا ڈونکا پیا۔ عالم میں بھانے کی صورت میں خراج تحسین کو دے رہے ہیں۔ اور مجسم شہاد کا کام دے رہے ہیں۔

(۱) سفوف خمارش کی نسبت یہ قید کہ کافی ہے۔ کہ شخص کو ایسا ملے کہ نہ صرف ہمارا کھٹ بن کر نہ صرف ہمارا جی صرافہ زانی کا باعث ہو تا ہے بلکہ اتحاد و بندگان خدا (۲) تریاق کچھو لا۔ جو لوگ کچھو لا کو لا علاج سمجھ کر مایوس ہو چکے ہوں۔ ان کے واسطے مزہ جاننا کہ ہماری سوانحی محنت سے متفید ہو کر خدا کا شکر بجالاویں۔ نہایت ہی آزمودہ محبت و خطا نشو ہے۔ خود فائدہ اٹھائیں اور دیگر لوگوں کو اطلاع دیکر انکی دعائیں خریدیں قیمت فی تولہ ستر + (۳) اکیس شہاب۔ یہ گویا نہایت آزمودہ میراج الاثر و بے بہا تحفہ میں فوت باہ کے پیاروں کے واسطے مثل آب حیات کے ہیں۔ ہر قسم کی کمزوری۔ کمی۔ جو خواہ بچپن کی غلط کاریوں۔ جوانی کی بے اعتدالیوں یا بڑھاپے کی کمزوریوں ہو فور کر کے دومی کو کامل مرد بنا دیتی ہیں۔ نہایت تعریف و ثناء کے ساتھ آرا باریش شہاد ہے۔ اس سے بڑھ کر تریاق ملنا محال ہے قیمت فی شیشی پندرہ

(۴) حبوب بختارہ۔ یہ قسم کا بخارا کے نام سے بھی کہ ایک شیشی کا گھر میں رکھنا سیکر لوگ اوقات و فطرات سے محفوظ رکھے قیمت ہر گولی عہد + (۵) حبوب قرض کفر نہایت ہی راجع التاثر میں قیمت بچائش گولی عہد + (۶) حبوب بختارہ۔ یہ قسم کا بخارا کے نام سے بھی کہ ایک شیشی کا گھر میں رکھنا سیکر لوگ اوقات و فطرات سے محفوظ رکھے قیمت ہر گولی عہد + (۷) حبوب قرض کفر نہایت ہی راجع التاثر میں قیمت بچائش گولی عہد + (۸) حبوب بختارہ۔ یہ قسم کا بخارا کے نام سے بھی کہ ایک شیشی کا گھر میں رکھنا سیکر لوگ اوقات و فطرات سے محفوظ رکھے قیمت ہر گولی عہد + (۹) حبوب قرض کفر نہایت ہی راجع التاثر میں قیمت بچائش گولی عہد + (۱۰) حبوب بختارہ۔ یہ قسم کا بخارا کے نام سے بھی کہ ایک شیشی کا گھر میں رکھنا سیکر لوگ اوقات و فطرات سے محفوظ رکھے قیمت ہر گولی عہد +

مکمل فہرست جس میں ۱۱۹ سے ۱۲۰ تک کی متعلق جبری پانچ قسم کے مسنون سے شامل ہے۔ صرف ۲۰ کا کٹ آنے پر روانہ ہوگی۔

ملنے کا تہ۔

نیکو شہ فیض کرم پٹھانی بھٹیال ضلع گوجرانوالہ پنجاب

طب یونانی کی محراب اور خاص دوائیں

طب یونانی "اورویدک" کی پُر اثر دوائیں دنیا کی بہترین ادویہ کے بالمقابل کس عزت اور قدر کی مستحق ہیں۔ اسکی اصل کیفیت آپ پر وقت معلوم ہو سکتی ہے جبکہ آپ کو ہماری طب کی کبھی کوئی اصلی دوا بچا گئی اور آپ اسکو ٹھیک موقع استعمال پر اس سے کام لیں۔ خدا کے فضل سے دہلی کے ہندوستانی دواخانہ کو جو لاشانی عروج احسن قبول چند روز میں حاصل ہو گیا اور جس سرعت کیسٹ اسکی نیکام شہرت نہ صرف ہندوستان بلکہ مالک غیر تک پھیل گئی۔ اسکی ایک نئی اور خاص وجہ یہ ہے کہ اس دواخانہ کا نظم و نسق ایسا نامہ اراۃ اصول پر رکھا گیا ہے۔ اور اسکی انتظامی شیئری اس ڈھب کی ہے کہ طماعی اور خود غرضی، کا اس میں گتہ نہیں ہو سکتا۔

یہ ایک وقفی کارخانہ ہے۔ اگر کوئی اجزا کو بچا لیا جائے۔ دوائیں شامل نہ کی جائیں تو کس اُمید پر؟ اس وقف کا مشاوریہ مقصود صرف ایک کار خیر کی مدد ہے۔ اور کار خیر کی مدد از کتاب گناہ اور جرم کے ساتھ کرنی یعنی قیمتی اجزا کو بچا کر اور زندگان خدا کا لطف حق کر کے۔ ہر شہنشاہ کا فعل نہیں ہو سکتا۔ جسے اپنی ذمہ داری کا کچھ بھی احساس ہو۔

اس دواخانہ کا نفع اس عظیم الشان آورویدک اینڈ یونانی طبی کالج کو طیار کرنے میں صرف ہوتا ہے جس کی بنیاد ہندوستان کے سابق وائس رائلٹ لارڈ ہارڈنگ نے رکھی تھی۔

اور جو موجودہ "ڈسٹرکٹ" میں ہماری طب کیلئے ایک ہی ذریعہ پائی ہستی کو باقی رکھنے کا بنا سوچے ہندوستانی دواخانہ کی سرپرستی ہندوستان کے طبیب ام اور ملک قوم کے ممتاز سردار اور مخلص اور بے ریا خدہ نگار عالیجناب ذوق الملک حکیم محمد اجل خان صاحب رئیس اعظم فرماتے ہیں۔ اور نگران رہتے ہیں کہ اس دواخانہ میں ہر کام پوری ذمہ داری کے ساتھ ٹھیک ہوتا رہے۔ اب ہندوستانی دواخانہ کا نام ہی اس بات کی ضمانت اور گارنٹی ہو گئی ہے کہ دوا بہترین ہوگی۔ خاص ہوگی۔ اور اچھی قیمت سے ملے گی۔ بشرطیکہ وہ اسی دواخانہ کی ساختہ ہو۔

بیشمار لوگوں نے اس دواخانہ سے راجحان حاصل کی ہیں۔ تمام امراض کی بھر سے بہتر اور اعلیٰ سے اعلیٰ دوائیں اس دواخانہ میں طیار رہتی ہیں جن امراض میں وہ بیماریاں بھی شامل ہیں جن کا حال لوگ شرم اور ندامت کی وجہ سے چھپاتے ہیں۔ اور عام بازار کی ادویہ کے شکار ہوتے رہتے ہیں۔

۲۶x۲۰ تقطیع سفید کاغذ کے ۴ صفحوں پر چھپی ہوئی فہرست طلب کرنے پر بلا قیمت بھیجی جاتی ہے جو بچائے غرض ایک نوچ پختہ فیہرست ہے۔

ملنے کا پتہ
منہجر ہندوستانی دواخانہ دہلی۔ (تار کا پتہ) میڈی سنر دہلی

ہر قسم کی کتب

جنرل نور محمد کو یازار اعلیٰ ان کی سے خریدیے
(۱) ایک عسکر توغدی قرآن شریفہ ایک چار یا پانچ توغدی
(۲) ہزار آریا شہر کی وڈو عالی سے خریدیے اصعبیہ القیاس کے
جہان وندگی جنگ ہانہ صوفی آرائیں کیلئے ضروری ہے
(۳) چھستان عرب غنچہ جسے کتاب جہدہ علیہ کیلئے ضروری ہے

معاشرتی حالت اسمیل میں ضروری دلچسپ ہیں۔
 (۴) بالیہ حادیش چالیس ضروری نام احادیث و روایات
 حدیث کا آرا و فتویٰ کی طرح بخوبی یاد رکھنے میں ۱۲

طوبی که کاجیه نهفتند و شریع الله تعالی در صلی علی
 (۱۱) مذاق کرب خلیل فاخته ۳۲ - از راه و ملان ۳۲
 مفوضات ناظر ۳۲ - حاجی بقول ۳۲
 (۱۲) ابن سلم یا ریخی ناول علی کائنات ام قصبه - کاغذ چکر

چھوٹی عمدہ اور باریک اس کا پریم ہوا ہے۔
 ۱۰۔ شیشے کی یہ بڑی ترنول اور ایک قابل فلاسٹر کی تصنیف ہے۔
 ۱۱۔ مخمب فرج اور موٹا اور منسلکی جلد کی تانہ تصنیف ہے۔
 ۱۲۔ مینا پر سیاہی کے انتخاب پر بہترین مضمون ہے۔

۱۱۱ اخذات کھا شاہ حسن عیش کا بھائی شاہ علی چکر مر

جنرل نوزائشی بکٹ پوٹیماراں دہلی

جنرل نیو انجینئر وکٹ پولیٹیماس ڈی

جنرل میوزیسی باب پوہ بیمار ہیں

54

خدا کی قدرت کا نشانہ



چند باتیں ایسی ہیں جن کو آئینہ کے ذریعہ ہم شخص کے سارے کی گردش اور حالات تقدیر معلوم
ہو جاتے ہیں۔ ہر مرن کی تشخیص اور علاج ایسا ہو جاتا ہے جو کبھی خطائیں کرتا۔ دماغ کو دیکھ کر خبر حاصل
کوس کے خالص سے بھی متفاہم ہو سکتی ہے۔ ماضی و مستقبل کا حال بتانا بہت کے حالات اور خبر
کسی کو تفصیل کر لیتا۔ دشمن کو اطلاع کرنا۔ دولت۔ ثروت۔ عزت دینی و دنیوی حاصل کرنا۔ صدمہ
کوس کی ڈوری سے احوال اور اشیا کا پتہ لگانا۔ وقینہ دانا۔ کم شدہ چیزوں کا سراغ لگانا۔
پتہ دیا بہت اور رعب جانا۔ روہوں سے ملاقات کرنا۔ لوگوں کو فریقہ کر لیتا۔ کسی کو موش
کہنے پر حالات دریافت کر لیتا۔ خدا بتوں اور اجلاسوں اور ازار کے درباروں میں حذر و خوف
پیدا کرنا۔ اولاد خوشے کا باعث اور علاج معلوم ہو جانا۔ افلاس کے سبب اور اسکی تدریس
بہت اور عجز و غرور وغیرہ وغیرہ سب اسکی ادنیٰ کرامت ہے۔ وقت پر آئینہ نشہ دوزیہ حکم

[illegible][illegible]

The image shows a page from an old Urdu manuscript. The page is decorated with a wide, ornate border at the top and bottom, featuring stylized floral and geometric patterns. The main body of the page is filled with text in Urdu script. There are several circular medallions (shamsas) interspersed throughout the text, each containing a short passage or a specific topic. The text is written in a clear, flowing hand, typical of 18th or 19th-century Urdu calligraphy. The overall appearance is that of a well-preserved historical document.

زندگی سپاه و ایاکت وانه

۱۸ مارچ ۱۹۷۱ء کو ہمارے دفتر میں ایک خط موصول ہوا جسکی عبارت ضیافت طبع ناظرین کیلئے درج ذیل ہے حاشیہ چڑھا نیکی ضرور نہیں چٹھی اپنے
منہ سے آپ بول رہی ہے۔ جنابن آرائر کیٹرس آپ کے منکا کردہ معینہ سے برابر استعمال کر رہا ہوں۔ قریب قریب میری حالت نیم مردہ ہو گئی تھی۔ مگر اس آرنے
مجھے بہت ہی مدد دی۔ لاغری اور کجی تو اب بالکل نہیں رہی۔ قوت مردمی جو بالکل مفقود تھی ابھی طرح سے آگئی ہے۔ میں اپنے تمام رازدار احباب میں کی تعریف کر
ہوں خدا کرے۔ یہ بیک وقت معرتوجہ ہوا و خاطر خواہ فائدہ اٹھا لے۔ اگر آپ نے بل اخبار میں بھی اپنا اشتہار دیتے تو یہاں تک اور بھی اقصیت میں ملتی۔ میں تو سارہ ہند کا زندہ کیا
ہٹھا ایک پڑا ہوں۔ اور چاہتا ہوں کہ میری ہی طرح اور لوگ بھی مستفید ہوں۔ اخبارات کے نام جو کہ شائع ہو رہے ہیں یہ ہیں۔ شیعہ کلچر، نوز، لکھنؤ، ہند، نئی روشنی۔
انڈین ٹیلیگراف، جمہور، رسالت۔ اگر آپ انھیں لینا منظور فرمائیں۔ تو اخبار شیعہ کلچر نیوز کے فریڈ سے قطع فرمادیں میں اپنا نام ظاہر نہیں کر سکتا (ا غ خ)۔
تعریف کرنا نہیں تھکتا۔ ایک اور صاحب سی پ۔ م۔ مقام شائمانڈا کھانڈنگیج ضلع چوہیس پرگنہ سے ۱۸ مارچ ۱۹۷۱ء کو تحریر فرماتے ہیں۔ یہ تحریر بھی
قابل غور ہے ملاحظہ فرمادیں۔ اندازاً دو سال ہوئے جب میں نے آرائر بھیر دس منگوا یا تھا۔ اور اسی وقت سے میں اسے استعمال کرتا ہوں۔ اگرچہ جیسا آپ
چاہتے ہیں ویسا باقاعدہ طور پر میں استعمال نہیں کر سکا۔ چونکہ اب مجھے اسکے فوائد کا کامل یقین ہو گیا ہے۔ اسلئے اگر میں ان کا اظہار نہ کروں تو میرے اسطے
بالکل نامناسب ہو گا۔ یہ آرائر ایک بینظیر اور لاثانی ایجاد ہے، اس عجیب و غریب آلہ کے سبل سے میری قوت مردمی جو تا وزن قدرت کے خلاف عمل سے بالکل زائل
ہو چکی تھی۔ دوبارہ مجھے حاصل ہو گئی ہے، میں اب شادی شدہ ہوں اور آسانی سے کہنی خواہش کو پورا کر سکتا ہوں۔ حالانکہ عرصہ دراز سے میرے اسطے وصول
مراونا نامکن بنا ہوا تھا۔ دنیا کے اس طبقہ میں جو اپنے تیر ہدف اور کبھی خطانہ ہو نیز الاعلاج رائج کیا ہے اسکے لئے میں ہمیشہ آپ کا شکر ادا ہوں۔ عمر بھر میں موجود
کو بھی شکر ہے۔ یاد رکھو، اس کے استعمال سے جو فوائد مجھے حاصل ہوئے ہیں انکی تعریف کرتا میں کبھی نہیں تھکتا۔ میں نے اسکی اپنے چند گھرے دوستوں سے
سفارش کی ہے۔ جن میں ایک متبی ... نے آپ کو آرمنگوا بھی لیا ہے جہاں تک مجھے معلوم ہے وہ اسکے استعمال سے بہت خوش ہے۔ آپ بیشک اس خط کو
جھانک دوں۔ لیکن ہر نام اور تیر میرے مندرجہ بالا درست کا نام و پتہ ظاہر نہ کریں۔ اور سب کچھ طبع کر دیں۔

چھاپ دیوں۔ لیکن میرا نام اور پتہ میرے سدرجہ بالا درست کا نام و پتہ ظاہر کر دینا۔ اور سب پتہ درج کر دینا۔
ناظرین اس سدرجہ بالا دونوں خطوط کی قدر قیمت کا اندازہ خود ہی لگا لیں۔ یہ تو ایک ہی تاسخ کے خطوط ہیں۔ ایسی ایسی ایک سے ایک علی ہزار اسنادیں
 ہو سکتی ہیں۔ لیکن چونکہ راز داری اور خفیہ پن ہمارے پہلے ترین اصول ہیں۔ اس واسطے ہم کسی صاحب نام وغیرہ ظاہر کر کے بے ایمان بنانا نہیں چاہتے۔ پچھ سال سے ہمارے
 آلہ کا اشتہار ہر جہاد طرف گونج رہا ہے۔ اور ہزار ہا بلوران وطن اس کے ذریعہ سے مرادیں حاصل کر کے اپنے اُجرے ہر ٹکڑوں کو از سر نو آباد کر کے اپنی
 تمنی اور ناشائستہ کیوں کو فوہ الماراد کا میابی حاصل کر کے دوبارہ مبدل پیش آرام کر چکے ہیں۔ چکنی چیٹری لپٹے دار اور محمون بھری عبارت آرائیوں سے سخت
 نفرت ہے۔ راستی اور سادگی کو بنا عیندگار کی ضرورت نہیں، ہمارا آرٹیزر سٹیشن برادرز کمپنی چکاگو امریکہ کی سٹینٹ شدہ ساخت ہے۔ مشرقی عالم ڈاکٹر پروفیسر
 میٹر صاحب کا دریافت کردہ بائی پرائیمک طریقہ علاج اسکی تہ میں کام کرتا ہے اس آلہ کا نام ایریکٹرڈس ہے، ہر قسم کی نامردی، مکروری، بستی، ناطا تمنی، جویان وغیرہ
 کا سبب مستقل۔ آسان۔ یقینی اور قدرتی علاج ہے۔ ناکارہ اور قبل از وقت مُردہ نام کے مرد اشخاص کی واسطے چاہتے ہیں چکنی کی غلط کاریوں جو انکی بلے عند البو
 یعنی قانون قدرت کے خلاف عمل اور بڑھاپے کے دردناک نتائج میں پھنسے ہوئے مردوں کا سچا رفیق ہے۔ نہ کسی اندرونی بیردنی دم آئی کے استعمال کی ضرورت
 نہ مہیم کا لحاظ نہ پرہیز نہ تکلیف نہ کسی دوسرے کی مدد کی حاجت۔ صرف ایک گھنٹہ وزان استعمال کر نیے چند ہفتوں میں پوری محنت ہو جاتی ہے۔ تندرست آدمیوں کے
 واسطے تمام عمر کیلئے مردی کا سبب ہے قیامت فی آلہ مبلغ پندرہ روپیہ (دس) علاوہ خرچ محصول اک ہے۔ سبج تین روپیہ پیشگی آنے پر باقی قیمت میں آلہ بذریعہ دی۔ پی
 پارسل ارسال ہوتا ہے، اسکے متعلق مفصل حالات، تباہی والی کتاب موسومہ موت کے بعدنی زندگی اور خواست بوالا خباہ آنے پر ہر ایک شخص کو نصبت بھیجی جاتی ہے۔
 نوٹ۔ یہ آلہ ہمارے سوائے ہندوستان دیگر اقوالیم شرقی میں اور کمیں سے نہیں مل سکتا۔ خرچ پکینگ۔ پوسٹج فی آلہ صرف آٹھ آنے (۸) ہوتا ہے فیس
 منی آرڈر ڈاک خانہ علیحدہ ہوتی ہے۔

20

آری ایس بھٹاری ایم۔ ارواح بحیثیت طیفین و شکیبانی مقام پٹالہ ضلع گوراسپور پنجاب

دیکھو اڑھوا اور غور کرو

(۱) جناب این۔ کے گلو صاحب پریٹریٹ لا ۳۹ سول لائن بریلی ۳۰ ستمبر ۱۹۱۷ء کو تحریر فرماتے ہیں، میں آپ ایک لاکھینا دوسرے میں خریدتا تھا اور اگر میں غلطی نہیں کرتا تو میں نے ایجاہ کے بعد آجکد بکا تھا کہ آپ کا اتھانی عرصہ میری بیماری کیواسطے جو تقریباً ۱۵ سالہ اور درحقیقت بچپن ہی سے مجھے لاحق ہے بہت قلیل ہے۔ نیز میں نے یہ امید بھی ظاہر کی تھی کہ شاید عرصہ دراز کے استعمال سے میں کچھ فائدہ آلہ سے حاصل کر سکوں۔ اسوقت میرے لئے آلہ کے حق میں یا رخصت کچھ بھی لکھنا گویا بہت بیش ادوت تھا جس وقت میں نے ایکٹنگ منگوا لیا تھا۔ اسوقت میں نزلہ کے ایک بہت سخت مزمن حملہ میں گرفتار تھا۔ کان۔ حلق اور ناک سے بلغمی مواد اس قدر بہ رہے تھے کہ میں قطعاً برا ہو گیا تھا۔ یہ مکمل بیرہن رجوع میں جاتا تھا کہ صرف عارضی ہی ہے (آلہ ایکٹنگ کے فقط چند یوم کے استعمال سے ہی رفع ہو گیا۔ اور تقریباً دو ہفتہ اور استعمال کرنے سے میری سب تکالیف و مگر ہو گئیں۔ تاہم بھی میں پسند نہیں کرتا تھا کہ کوئی قطعی رائے اس آلہ کی نسبت ظاہر کروں جب تک کہ مجھے یقین نہ ہو جائے کہ میرے پرانے بیمار کو دور کرنے میں یہ آلہ کامیاب ثابت ہوگا۔ کئی مہینوں تک وقتاً فوقتاً استعمال کرتا رہا۔ لیکن اب چار ماہ سے میں اسے باقاعدہ ایک دفعہ اور کبھی کبھی دو دفعہ روزانہ استعمال کرتا ہوں۔ اور اب میں باتا مل یہ کہہ سکتا ہوں کہ آلہ ایکٹنگ نزلہ بیرہن کے واسطے قطعی طور پر یقینی علاج ہے۔ نہ صرف میرے نزلہ بیرہن کو صحت ہو گئی۔ بلکہ میرے حلق اور ناک بلغمی مواد کے اخراج سے بالکل بری ہو گئے ہیں۔ چونکہ مجھے بچپن ہی سے ناک۔ کان اور حلق کے نزلہ کے متواتر حملوں کا شکار رہنا پڑا ہے۔ اس لئے میں نے مصمم ارادہ کر لیا ہے کہ ایکٹنگ کا ہمیشہ استعمال کرتا رہوں۔ جب تک کہ میرے جسم کے ہرگز وریشہ سے نزلہ کا مادہ جڑ سے نکال دیا جائے۔ میں تمہ دل سے موجب آلہ ایکٹنگ کا شکریہ ادا کروں۔ خداوند کریم اس پر اپنی بہترین رحمتیں نازل کرے۔ میرے واسطے تو ایکٹنگ بیج ایک عجوبہ درد گزار ثابت ہوا ہے۔ اب یہ میرا ہر وقت کا غمخوار رفیق ہے۔ اور میں ایک دن بھی اس سے جدا نہیں کر سکتا۔ دوسرا ایکٹنگ جو میں نے گذشتہ ماہ میں آپ سے منگوا لیا تھا۔ وہ عام طور پر گھر میں بستنے کے واسطے تھا۔

(۲) رائے صاحب پر یاد رکھو اس اسسٹنٹ انجنیر ریاست بر سنٹرل انڈیا ۱۵ اگست ۱۹۱۷ء کو تحریر فرماتے ہیں۔ آپ کے آلہ ایکٹنگ نے میری آنکھوں کی بصارت کو طاقت دینے اور بڑھانے میں بہت نمایاں فائدہ کیا ہے۔ چند سال گذرے۔ مجھے ماسٹر ڈاکٹر ان نے کہا تھا کہ ہمیں بہت جلد موتیان کا عارضہ ہو جائے گا۔ لیکن مجھے یقین ہے کہ محض آلہ ایکٹنگ کے استعمال ہی کا نتیجہ ہے کہ میں اب تک راضی ہوں۔ اور یہ بیماری مجھے نہیں پہونچی۔ لیکن میں اپنی صحت کی کچھ پرواہ نہیں کرتا۔ اور آلہ استعمال بھی باقاعدہ طور پر کچھ عرصہ سے نہیں کیا ہے۔

(۳) مالہ سوین لال صاحب نیچر ایڈیٹر کرسٹنٹ پیئرٹرنٹ آفس موگانگ برہما۔ ۱۵ اگست ۱۹۱۷ء کو تحریر فرماتے ہیں۔ ایکٹنگ مشرد۔ نولا اور زکام میں جادو کا اثر رکھا ہے میری رائے میں ان امراض کیواسطے دنیا بھر میں سب سے بہتر کوئی علاج نہیں۔ آجکل اس آلہ نے کافی شہرت پیدا کر لی ہے۔ براہ مہربانی ایکٹنگ کی تصدیق دی۔ پی۔ کو روانہ فرمائیے۔

(۴) بابو بھوپندر نارائن صاحب بی۔ اے اسسٹنٹ میڈیکل آفیسر این ایچ۔ ای اسکول چھاؤنی دیناپور ملک بہار ۱۵ اگست ۱۹۱۷ء کو تحریر فرماتے ہیں۔ مہربانی فرماکر میرا دل شکریہ قبول فرمائیں میرے پاس آپ کے آلہ ایکٹنگ کی کافی تعداد محفوظ ہے۔ اس لئے کسی صورت میں بھی مجھ سے کم قیمت میں دکھایا۔ میرا بھائی جس نے میں نے آکر منگوایا تھا اب گھڑی کی خفیہ سے خفیہ ٹک ٹک کی آواز بھی سن لیتا ہے۔ حالانکہ چھ سات ماہ ہوئے۔ وہ تھپر کی طرح برا تھا۔ کھانسی اور دام حلق میں بھی ایکٹنگ مفید نکلا۔

تو ایکٹینا سچ سچ ایک مجبور روزگار ثابت ہوا ہے اب یہ میرا ہرگز نہیں رہا۔ وہ عام طور پر گھر میں رہنے کے واسطے تھا۔
 ماہ میں آپ سے منگوا لیا تھا۔ وہ عام طور پر گھر میں رہنے کے واسطے تھا۔
 (۲) رائے صاحب پر یا گداس اسٹنٹ انجینئر ریاست برمنگھم کے ایکٹینا نے کہا تھا کہ ہمیں جلد موتیا بند کا عارضہ ہو جائے گا۔ لیکن مجھے یقین ہے
 طاقت دینے اور بڑھانے میں بہت نمایاں فائدہ کیا ہے۔ چند سال گزرے۔ مجھے ماسٹر ڈاکٹر ان کے کہنا تھا کہ ہمیں جلد موتیا بند کا عارضہ ہو جائے گا۔ لیکن مجھے یقین ہے
 کو محض آل ایکٹینا کے استعمال ہی کا نتیجہ ہے کہ میں اب تک راضی ہوں۔ اور یہ بیماری مجھے نہیں پہنچی۔ لیکن میں اپنی صحت کی کچھ پرواہ نہیں کرتا۔ اور اگر استعمال بھی باقاعدہ
 طور پر کچھ عرصہ سے نہیں کیا ہے۔
 (۴) لالہ سوبین لال صاحب نیچر ایڈیٹر کک اسٹنٹ پرنٹنگ آفس ہوگانگ برہما۔ اگست ۱۹۱۷ء کو تحریر فرماتے ہیں۔ ایکٹینا شروع سے زوال اور کام میں جادو کا اثر رکھا ہے
 میری رائے میں ان امراض کی واسطے دنیا بھر میں اس سے بہتر کوئی علاج نہیں۔ اسکا اس لئے کافی شہرت پیدا کر لی ہے۔ براہ مہربانی ایکٹینا کو بھیج دے۔ کوروانہ فرمائیے۔
 (۵) بالو بھوندر نرائن صاحب بی۔ اے اسٹنٹ میڈیکل آفیسر ایچ۔ اے۔ ای سکول چھانڈو فیوینا پور ملک بہار۔ اگست ۱۹۱۷ء کو تحریر فرماتے ہیں۔
 مہربانی فرما کر میرا دلی شکریہ قبول فرمائیں۔ میرے پاس آپ کے آل ایکٹینا کی کافی تعریف کیلئے الفاظ موجود نہیں۔ اس نے کسی صورت میں بھی مجھ سے کم نتیجہ نہیں دکھلایا۔ میرا بھائی
 لے میں نے آکر منگوا لیا تھا۔ اب گھڑی کی خفیت سے خفیت تک کی آواز بھی سن لیتا ہے۔ حالانکہ چھ سات ماہ ہوئے۔ وہ پھر کی طرح بہرہ اٹھا۔ کھانسی اور امداد مطلق میں
 بھی ایکٹینا مفید نکلا۔

(۴) لالہ سون لال صاحب نیچر ایڈیٹر کل اسٹنٹ پرنٹرنٹ آفس موگانگ برہما، ۱۹ اگست ۱۹۱۷ء کو تحریر فرماتے ہیں۔ ایکٹینا مفردہ نول اور زکام میں جادو کا اثر رکھا ہے
 طور پر کچھ عرصہ سے نہیں کیا ہے۔
 میری رائے میں ان امراض کیواسطے دنیا بھر میں سے بہتر کوئی علاج نہیں۔ آجکل اس لئے کافی شہرت پیدا کر لی ہے۔ براہ ہربانی ایکٹینا مفردہ وی بی بی۔ کو روانہ فرمائیے۔
 (۵) بالو بھوندر رائے صاحب بی۔ اے اسٹنٹ پرنٹریٹ آفس ایچ۔ اے اسکول چھانڈنی دینا پور ملک بہار، ۱۹ اگست ۱۹۱۷ء کو تحریر فرماتے ہیں۔
 ہربانی فرما کر میرا دلی شکریہ قبول فرمائیں۔ میرے پاس کچھ آریکٹینا کی کافی تعداد کیلئے الٹا ملا موجود نہیں۔ اس نے کسی صورت میں بھی مجھ سے کم قیمتیں دیکھلایا۔ میرا بھائی کچھ
 لئے میں نے آکر منگوایا تھا اب گھڑی کی خفیت سے خفیت تک کی آواز بھی سن لیتا ہے۔ حالانکہ چھ شات ماہ ہوئے۔ وہ تپھر کی طرح بہر انتہاء کھانسی اور اودام خلق میں
 بھی ایکٹینا مفردہ لگا۔

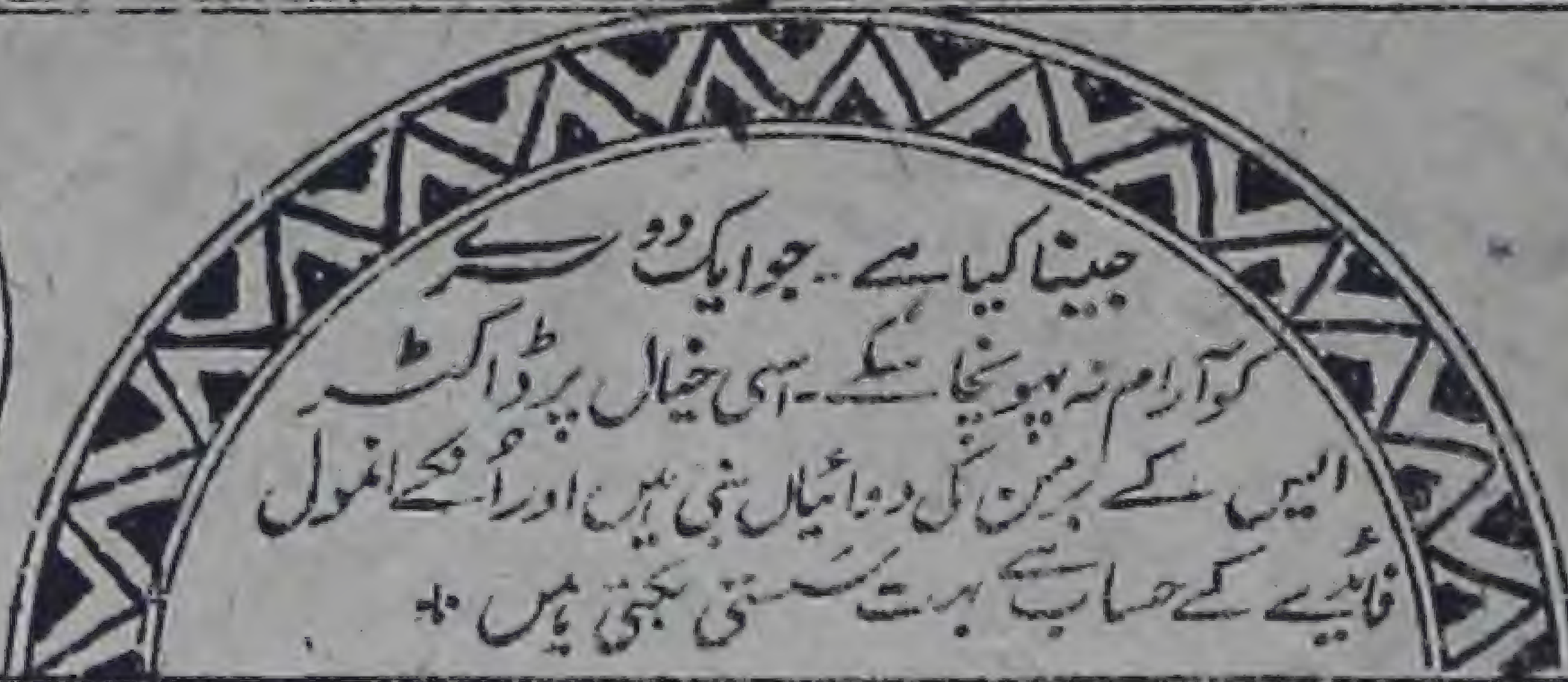
[illegible]

بھی ایکٹینا سفید نکلا۔
ناظرین! اگر آپ کو مندرجہ بالا تحریرات پڑھ کر آلہ ایکٹینا ساخت کردہ ایکٹینا اسپاٹینس کمپنی امریکہ اور ایجاد کردہ برہنہ فلیسر
 وکن صاحب کے مزید حالات جاننے کا شوق پیدا ہوا ہو۔ یا اگر خدا نخواستہ آپ نکلے۔ کان۔ ناک حلق۔ سر کی کسی بھی تکلیف میں گرفتار
 ہوں۔ تو مجھ اذیر نہ کیجئے۔ فوراً ہماری طرف رجوع فرمائیے۔ پروفیسر صاحب کا بیالامراض معہ نقول سندات ہر ایک درخواست
 بحوالہ اخبار کرنے والوں کو مفت ارسال ہوتا ہے۔ آلہ ایکٹینا سرخی سے لیکر موتیا بند تک جملہ معلومہ عوارض چشم۔ برہنہ۔ کان کے
 شور و غل اور شاں شاں کی آوازوں نزلہ۔ زکام۔ سردرد۔ اور ام حلق۔ دمہ وغیرہ وغیرہ تمام سچے قسم تکلیفات کے واسطے دنیابھر
 میں بہترین علاج ہے قیمت فی آلہ صرف مبلغ پچیس روپیہ اس خط آنے (۲۵ روپیہ) علاوہ خرچ محصول اک و پلنگ وغیرہ مقرر ہے۔
 نوٹ۔ یہ آلہ ہمارے سوائے ہندوستان و دیگر جمہور اقلیم مشرقی میں اور کہیں سے دستیاب نہیں ہو سکتا۔ فوراً پتہ ذیل سے
 ملنے کا پتہ
 خط و کتابت کیجئے

میں بہترین علاج ہے قیمت فی آلہ صرف بیس روپیہ (میں نے)
 نوٹ۔ یہ آلہ ہمارے سوائے ہندوستان و دیگر جمہورِ عالم مشرقی میں اور کہیں سے دستیاب نہیں ہو سکتا۔ فوراً پتہ ذیل سے
 ملنے کا پتہ خط و کتابت کیجئے

ملنے کا پتہ
رائے بی ایس کھنڈاری ایم۔ اے۔ ایڈمنا سول انجینیئر "بٹالہ ضلع گورداسپور دہندوستان"

کلکتہ کے نامی ڈاکٹر ایس کے برن کی مشہور دواؤں کا اشتہار



نام دوا	فہرست	نام دوا	فہرست	نام دوا	فہرست	نام دوا	فہرست
عرق کافور ہضہ	۱۲	گھیکھا کے کھانکی دوا	۱۲	پین ہیلر اندرونی	۱۲	امراض دندان	۱۲
کی دوا	۱۲	دست کی گولیاں	۱۲	اور پیر وئی در دلی	۱۲	پیر منٹ کاسٹ	۱۲
دمہ کی دوا	۱۲	طاعون کی گولیاں	۱۲	دوا	۱۲	روغن پیر منٹ	۱۲
سُخار کی دوا	۱۲	بڑی ڈوبیہ	۱۲	کھانسی کی دوا	۱۲	روغن رینڈی	۱۲
شیشی کلاں	۱۲	طاعون کی گولیاں	۱۲	کلاں شیشی	۱۲	روغن صندل	۱۲
سُخار کی دوا	۱۲	چھوٹی ڈوبیہ	۱۲	کھانسی کی دوا	۱۲	روغن اجوائن	۱۲
شیشی خورد	۱۲	عرق پودینہ	۱۲	شیشی خورد	۱۲	روغن سوٹھہ اورک	۱۲
سالمہ خون صاف	۱۲	کان بہنے کی دوا	۱۲	کان بہنے کی دوا	۱۲	روغن سونف	۱۲
کرنے کی دوا	۱۲	داد کا مرہم	۱۲	زخم کا مرہم	۱۲	روغن دار چینی	۱۲
اسینی لائن خون بند	۱۲	زخم دھونے کی ٹیکہ	۱۲	زخم دھونے کی ٹیکہ	۱۲	روغن لونگ	۱۲
کرنے کی دوا	۱۲	مقوی باہ کی گولیاں	۱۲	لال شربت تھوکنے	۱۲	روغن لیمو	۱۲
پورا ناسزاک	۱۲	پُرانے مالیر یا سُخار	۱۲	طاقت کی دوا	۱۲	روغن الاچی	۱۲
گرمی آتشک	۱۲	کی گولیاں	۱۲	خارشت کھجلی کی دوا	۱۲	لیوٹر	۱۲
کولا ٹانک طاقت کی دوا	۱۲	کونین کی ٹیکہ	۱۲	امراض مستورات	۱۲	جلاب کی گولیاں	۱۲
گھیکھا کے کھانکی دوا	۱۲	کی دوا	۱۲	کی دوا	۱۲	نمبر ۵ کا بکس	۱۲

پیشہ خبار کے پیچھے کا پتہ دیکھیں۔ آپ کو اس دوا کی ایجاد کی کامیابی پر مبارکباد دیتا ہوں۔
 یہ کارخانہ چونتیس سال سے جاری ہے۔

ایہ کارخانہ صاحب انجیا عام کی رائے کلکتہ کے ایک نامور ڈاکٹر ایس کے برن صاحب نے ایک کس ادویات کا بطور ریور کارخانہ بنایا ہے۔
 اس صنف اور دوا کے بارے میں کھربوں گھنٹوں میں نہایت سفید ثابت ہو گا۔



ڈاکٹر ایس کے برن تارا چند دت
 اسٹریٹ نمبر ۵۔ کلکتہ



معدن الشفاکیا

بنادق سوزاک

GONORRHEA

سوزاک یا گنوریا

غریب نوا اور کثیر الوقوع مرض ہونے کی حیثیت سے کسی تفصیل و تشریح کا محتاج نہیں اس لئے کہ نوجوان و سپر پید صاحب غمو یا سوزاک کے اسباب علامات اور تکالیف سے بخوبی واقف ہیں۔ یہ مرض ایسی نازک اور تنگ جگہ ہوتا ہے جہاں تیز دوا میں مینے کا موقع بہت کم ہے اور ملکی دواؤں کا اثر دیر میں ہوتا ہے۔ مزید برآں یہ کہ پیشاب سے بار بار گذرنے وغیرہ اسکی شوریٹ سے زخم بلند منزل نہیں ہو سکتا۔ یہی وجہ ہے کہ عمومی یا غیر مجرب دواؤں سے کوئی نفع نہیں ہوتا جب تک اس مرض کی مخصوص مجرب دوا میں نہ استعمال کی جائے۔ میں نے سینکڑوں سوزاک کے مریضوں کا علاج مختلف تدابیر سے کیا اور اکثر محتیا ہوا ہوں لیکن جس قدر تیر بہدت اور زور دوا اثر دوا بنادق البغور ثابت ہوئی آج تک ایسی دوا میری نظر سے نہیں گزری بنادق البغور نئے اور پرانے ہر طرح کے سوزاک کے لئے مجرب گولیاں ہیں جو اکال مدرا و مدلل دواؤں سے تیار کی گئی ہیں۔ سوزش و جلن ایک ہی دن کے استعمال سے بہت کم ہو جاتی ہے۔ تیسرے دن سے ریم میں کمی شروع ہوتی ہے اور ایک ماہ کے باقاعدہ استعمال سے ہمیشہ کیوں اسے اطمینان ہو جاتا ہے قیمتی فی شیشہ جس میں ایک ماہ کی دوا ہے تین روپے (سے)۔

دوائے زروق

پرانے سوزاک کے لئے اکثر پچکاری کی دوا اہل ذرا کرتی ہے۔ مگر عطائی دوا میں اب نزول وغیرہ پیدا کر دیتی ہیں اس لئے مریضوں کو چاہیے کہ جابلوں کی دوا سے احتیاط کریں اور کارخانہ معدن الشفا کی تیار شدہ دوائے زروق نکال کر نہایت اطمینان سے استعمال فرمائیں ایک یا دو پچکاری مینے سے قطعاً بند ہو جاتا ہے۔ قیمت فی ماشہ جو چار دن کے لئے کافی ہو گا۔ آٹھ آنے۔

معدن الشفاکیا

دوار الحیات

SPERMATORRHEA

جریان یا اسپرمٹوریا

بقائے نوع انسانی ذوالذوات ناسل کے ہر خاں عینی مادہ منویک کا قبیق ہو کر پیشاب کے ساتھ یا قبل یا بعد قیاح ہونا جریان کہلاتا ہے جس کے ممکنہ نقصانات سے ہر شخص واقف ہو خصوصاً مبتلا سے جریان اشخاص (جنکی تعداد فیصدی نوے پانی جانی ہے) اس کثرت کے ہاتھوں جس قدر لاپرواہی کچھ اُن کا ہی جی جاتا ہو گا مزید برآں یہ کہ باوجود مختلف علاج کے آفاقہ ندارد جس کی بڑی وجہ علاج کی بے ترتیبی۔ اور طبعاً وغیرہ مجرب نسخوں کا استعمال نہ ہونا ہی غیر طیب یا عطائیوں کے بے فائدہ نسخوں سے بجائے نفع کے جو کچھ نقصانات اُنکے پر تے ہیں وہ تھمدار لوگوں سے پوشیدہ نہیں ہندیاں ہر ایک بیمار کرنے کی ضرورت ہوتی جو ہر طرح کے جریان کو بالکل دفع کر سکے۔ چنانچہ دوار الحیات ہی ایسا مرکب ہے جسے میں نے بہت سے مریضوں پر آزما کر ہر قسم کے جریان وقت مینی کے لئے بیحد مفید پایا اور کامل اطمینان کر لینے کے بعد ثابت ہو گیا کہ دوار الحیات سے بارہویں تک کے جریان واسلے مریض بالکل تندرست ہو سکتے ہیں۔ قیمت فی شیشہ جس میں پندرہ دن کی دوا ہے۔ دو روپے آٹھ آنے۔ (میر)

دوار مانع احتلام

جریان کے مریض اکثر احتلام سے پریشان رہتے ہیں۔ اور جب تک یہ آفت نہ جائے کوئی دوا فائدہ نہیں کرتی۔ اُن کو چاہیے کہ کارخانہ معدن الشفا سے دوا مانع احتلام منگ کر شب کو سوتے وقت استعمال کر لیا کریں۔ قیمت فی شیشہ جس میں دو روزہ جن گولیاں ہیں۔

ایک روپیہ آٹھ آنے (میر)

ملنے کا پتہ منیجر کارخانہ معدن الشفا کی تار کا پتہ۔ اہل الشفا کی

شفائی جہتہری ۱۹۱۹ء

نہایت آب تاب کیساتھ شائع ہوئی اور پورے ہندوستان میں ہر پڑے کتب و شے میں مل سکتی ہے شفائی جہتہری ۱۹۱۹ء گزشتہ سنوں کی شفائی جہتہری سے بھی زیادہ ممتاز اور دلچسپ علمی اخلاقی تاریخی تمدنی طبی مضامین کا با تصویر مجموعہ یا حیرت انگیز دلچسپ مرقع ہے تقطیع ۲۲/۹ جہتہری کے ہیک صوفی جہتہری کے برابر ضخامت صرف مضامین ۴۴ صفحہ کے قریب اشتہارات وغیرہ مزید ہوں۔ کاغذ ولایتی چکنا سفید لکھائی صاف نستعلیق خوشخط چھپائی نفیس دیدہ زیب۔ الغرض یہ ایک قابل قدر کتاب ہے معتبر کیلنڈر ہے بہترین تقویم ہے جو ہر لکھے پڑے آدمی کی میز پر یا کتب خانے میں ضرور رہنی چاہیے۔ کم از کم جلد منگا کر خود بھی دیکھتے اور احباب کو بھی دکھائیے۔

فہرست مضامین شفائی جہتہری ۱۹۱۹ء

ہات ٹون عکسی تصاویر (۱) (۲) ہندو عبادت گاہوں کے لئے مسلمان بادشاہوں کے وقت نامے (۳) مہنت بودہ گیا (۴) عالیجناب خضران تاب شفا الملک اول حکیم مولوی رضی الدین احمد خاں صاحب بہادر مغلدا شیاں (۴) راجگیر کا عام منظر۔
 علی احوال واقعی علی جہتہری مجل بابت ۱۹۱۲ء و ۱۹۱۳ء و ۱۹۱۴ء و ۱۹۱۵ء و ۱۹۱۶ء تقویم نوروز بابت ۱۹۱۷ء مع احکام نوروز علی جہتہری متحدہ علی گیا کے علاوہ دوسرے شہروں میں اوقات تحویل آفتاب علی گیا میں اوقات رمضان المبارک علی ایضاً دوسرے شہروں میں علی چاند و سوچ گرہن علی برسات کے پختہ علی بیاد کی سہالک علی نقشہ قمر و عقرب علی نقشہ لاجچہ و چرخ علی جہتہری مفصل بابت ۱۹۱۹ء علی تقویم کو اکب مع وقتا و بارگاہ ذرا لکچہ عالم و حفظان صحت وغیرہ ۱۵ نقشہ تعطیلات عدالت ہائے دیوانی و فوجداری بہار و اڑیسہ و بنگال۔ و ممالک متحدہ اگرہ و اووہ و پنجاب و ریاست بہوپال۔ و ریاست جیدر آباد۔ ۱۶ نقشہ جہتہری سود علی نقشہ جہتہری برآورد و تنخواہ علی قواعد ڈاک خانہ و مارگرہ۔ ۱۹ نقشہ محصول اسٹامپ جدید علی بزرگان دین کے مشہور اعراس۔ ۲۱ نظام شمسی علی کرہ زمین۔ ۲۳ کرہ ہوا۔ ۲۴ سلطان فرید الدین شیر شاہ۔ ۲۵ کوپری کس (۲۵) بالتصویر علی ۲۶ دین کی لیور بالتصویر علی دانشمندیوں کے اقوال علی ایجادات عالم علی تاریخی معلومات علی مشاہیر علی صناعات علی تجارتی معلومات۔ ۳۳ زراعتی معلومات علی اقوام عالم علی رسم و رواج اور توہمات علی یاد رفتگان (۳۴) بالتصویر علی منتخبات کلام علی اسمائے تاریخی علی مفردات علی عجائبات عالم بالتصویر علی عالم نسوان۔ ۴۲ علم الابدان علی حفظان صحت علی مفید جڑی بوٹیاں علی ہوا الشفا کے مجربات علی مختلف طبی معلومات علی مختلف مفید دلچسپ معلومات۔ اشتہارات۔ قیمت فی جلد ششم اول ۸ ششم دوم ۶ محصول ڈاک وغیرہ ۲

گزشتہ سنوں کی شفائی جہتہری

مجلد ہوں آؤدلی کی فہرست ملاحظہ فرما کر بعد از شہرہ و پیرا ہر شہرہ

شفائی جہتہری ۱۹۱۷ء

شفائی جہتہری ۱۹۱۵ء

مجلد ہوں آؤدلی کی فہرست ملاحظہ فرما کر بعد از شہرہ و پیرا ہر شہرہ

طبع کا پتہ: مفید شفائی جہتہری کا رخاہ معدن الشفا کیپ

وَبِهِ نَسْتَعِينُ

ایک نظر

فاطرسین اکارخانہ معدن الشفا کوئی اشتہاری ٹوٹو کو سلا نہیں ہو سکتا۔ یہاں میں ممتاز ترین دواخانہ ہے۔ اور ایک سربراہ اور وہ ذی علم شاذ فی طبیب کی سرپرستی میں تیرہ برس سے قائم ہے اور کامیابی کے ساتھ ترقی پذیر ہو کر اطہیان کے لئے ادویات مفصلہ ذیل کے مجرب دواخانہ ہونے کی تصدیق فرما لیجئے جس کے لئے بہت آسان صورت یہ ہو کہ گلیا اکو ابوالشفا کے مطلب اور حجم مرخے کی کیفیت اور کبات میں اصل نسخوں کے مطابق عمدہ سفردات داخل کرنے کی حالت بذات خاص ملاحظہ فرمائیے۔ ساتھ ہی یہ تلاش محفوظ خاطر رہے کہ کیسے کیسے ہلک و مزین امراض کے مایوس صحت مرخص کتنی تعداد میں صحتیاب ہوتے رہتے ہیں ورنہ (یعنی آپ تشریف نہ لاسکیں تو) اپنے کسی شخص سے جواب الشفا یا ان کے مہول علاج کو جانتا ہو اور یا قوت فرما کر اطہیان کر لیجئے جسٹ لخواہ شفی ہو جائے تو پس واک ضرورت ہو جائے مل طلب فرما کر چند روز استعمال سے صحت کلی حاصل کریں مدد آپ جانیں اور آپ کا کام مضمون بذالفاظی اور مباخذہ امین تعریف سے احتراز کے محض اطلاع عام کی غرض سے حاضر خدمت ہے۔ وما علیہنا الا البلاغ۔

پینٹ مجربات

خاص مردوں کے امراض کی مجرب دوائیں

اکسیر بدن

جسم انسانی کے ہزاروں امراض وراثی یا کہوں قسمیں یا کہ ہر طبقہ میں تشریں جن کا ہر ایک مرض بچائے خود مہلک اور دوسرے امراض سے سخت ترین جہا جاتا ہے۔ اور یہی دلیل ہی بات کہ ہر مرض تکلیف اور مہلک ہو لیکن غیر متعدی بیماریوں کے اعتبار سے متعدی یعنی ایک سے دوسرے کو لاحق ہو جانے والی بیماریاں بہت زیادہ مخدوش مہلک و مشکل سے جانے والی ثابت ہوتی ہیں۔

چنانچہ آتشک یا سفلس ہی مہلک ترین امراض میں داخل ہے جسکی ابتداء بدکاری و بے احتیاطی وغیرہ سے ہوتی ہے۔ اشتداد یعنی اس مرض کی زیادتی آلات بول میں واسطے زخم و تکلیف دینے والے سسج و مہول پانی جاتی ہو۔ وقوف یعنی اس مرض کا تھیرا و عمر میں کو صاحب فراش اور چلنے پھرنے کے لئے پٹے سے مخدور بنا دیتا ہو اکثر سر سے پاؤں تک مختلف صورت و رنگ کے واسطے یا سرخ و تہہ ہوتا ہوتا ہے۔ خون میں صف غلظت ہی نہیں بلکہ سودا و مہلک جاتی ہو جس کا زہر اعضائے تک پہل جاتا ہو یہاں تک کہ تشنگ والے مریضوں کی (اگرچہ وہ بالکل تندرست ہوتے ہوں) اولاد بھی آتشک۔ جذام برص بہن گھٹیا وغیرہ سوداوی امراض میں مبتلا نظر آتی ہو۔ اور یہ سلسلہ کئی پشت تک چلا جاتا ہو۔ رہا نتیجہ اور انتہائے مرض وہ یہ کہ باقاعدہ

علاج یا کامل پرہیز میں غفلت ہوتی ہو تو مریض ناقابل برداشت مہالیت سے تنگ آکر باہمی ملک عدم ہو جاتا ہو۔ ایہ یاں گھس گھس کر جان دیتا ہو۔ اور نہ تنہا عشق باز و یا خیر و بد کے مطابق اپنے بل و عیال کو بھی مبتلا کر لے کر چھوڑ جاتا ہے۔ اس مرض کو دور کرنے اور مریض کو بالکل تندرست بنانے کے لئے دوائے اکسیر بدن تیار کی گئی ہے جو تے پراسے ہر طرح کی آتشک کے لئے بامقہ و بعد تقیہ میں طرح دیکھا ہو بعد مفید و ازالہ مرض کے لئے کافی ہے۔ یہاں تک کہ انتہائے مرض میں تالو پھوٹ گیا ہو یا گھٹیا ہو گیا ہو تو چالیس روز کے باقاعدہ استعمال سے قطعی صحت ہو جاتی ہو قیمت فی بکس جس میں پندرہ دن ہر دو وقت کھانے کی ۳ خوراک دوا ہی پانچ روپے نو آنے (۳۵) مرہم آتشک { اور بالکل خشک کر دیتا ہے قیمت فی ڈبہ (۸۵) }

معجون مقراط

عجیب الاثر غریب الفوائد دوا جسکی نظیر کوئی مغویات میں بھی نہ دیکھی گئی ہو اس کے افعال و خواص عجیب و غریب و اظہار تحریر ہیں۔ لیکن اطباء سلف و غیر اس حقیر کے تجربہ میں جو بے نظیر فوائد ظاہر ہوئے وہ یہ ہیں کہ پہلے معدے اور دیگر قوتوں کو تازہ و طوبت فاضلہ و اسباب ضعف معدہ دور کر کے قلیل سے شقیل غذا کو بلا تکلیف ہضم کر کے لائق بنادیتا ہو۔ یہ ظاہر ہے کہ غذا بخوبی ہضم ہو تو خون صالح اور اخلاط موافق پیدا ہوتے ہیں۔ اعضائے رسیہ وغیرہ جیسے کو کافی بدل یا تحلیل ملتا رہتا ہو جس سے تقویت اعضائے رسیہ اور غیر رسیہ میں خاص حالت ہوتی ہو بعد ازاں کذب و مانع کو بے انتہا تفریح و تقویت بخشتا ہو۔ دل قوی رہنے سے قوت حیوانی قوی رہتی ہے۔ حسیہ حیات انسانی کا دار مدار ہو اور یہی وجہ کہ قوی حل واسطے اشخاص بہت کم پیدا ہوتے ہیں۔

ملنے کا پتہ :- نیچر کارخانہ معدن الشفا کیا (تار کا پتہ "ابوالشفا" کیا)

معدن الشفا گیا کابنایا ہوا طلاتے شاہ دیک

دھیمت مشہور کٹر ہے جو مرطوب زمینوں میں پایا جاتا ہے اور اپنے مہتا
درختوں یا مکانوں کے زیرین حصہ میں گہر جاتا ہے۔ لیکن زیادہ تر زمین
کے اندر دیکھا جاتا ہے ان کیڑوں کا قد تقریباً سرخ مورچوں کے برابر ہوتا
ہے جہاں دیک کثرت سے ہوتے ہیں وہاں ایک دو دیک نسبتاً بہت بڑے
نکل آتے ہیں۔ ان کا قد انگوٹھے سے بھی زیادہ ہوتا ہے اور شاید بخیال جیسا
یا لحاظ احوال و خاص ان کو شاہ دیک کہتے ہیں۔ شاہ دیک بالاتفاق
مقوی باہ و اعصاب ہے۔ میں نے بہت کوشش سے شاہ دیک
فرہم کر کے مناسب مفید دوائیں ملا کر تیار کیا اور سیکڑوں مایوس علاج
واز کار رفتہ مریضوں پر آزمایا۔ باقاعدہ ایک ماہ استعمال کرنے سے اوائل عمر کی
غلط کاریوں یا کثرت جماع وغیرہ اسباب سے لاحقہ امراض یعنی پٹھوں کی
کمزوری کچی ناہموری۔ لاغری وغیرہ بالکل نیست و نابود کر کے قوی ہموار و
سنگین کر دیتا ہے۔ قیمت فی تولہ تین روپے۔ (رے)

مرہم

پٹھوں میں لیسدار رطوبت پیدا ہونے کے سبب سے رگیں پھول جاتی
ہیں۔ کچی اور ناہموری ہو جاتی ہے جس سے مقامی عصبی کمزوری اور
زخمی آجاتی ہے۔ ایسی حالت میں مرہم سرخ استعمال کرنا ضروری ہے جس
دو تین دن کے بعد چھوٹے چھوٹے سفید دانے نکل آتے ہیں۔ دو دن
کے بعد ٹوٹ جاتے ہیں۔ اور سب رطوبت خارج ہو جاتی ہے۔ بعد ازاں
گمی کھر کب لگانے سے بالکل تندرست ہو جاتا ہے۔ قیمت فی تولہ ایک روپے۔

ملنے کا پتہ منیجر کارخانہ معدن الشفا گیا
تار کا پتہ۔ ابو الشفا گیا

معدن الشفا گیا کابنایا ہوا حب کیمیائے عشرت

ضعف باہ یا مہوشی
IMPOTENCY

عسلی نامردی

اسکے مختلف اسباب ہیں بعضوں کے اعضائے رئیسہ ضعیف ہوتے ہیں
خون صالح پیدا نہ ہونے سے اعصاب و عضلات کے ساتھ قوائے
جسمانی ہی کمزور ہو جاتے ہیں جس سے قوت بہت کم یا معدوم ہو جاتی ہے
بعضوں کو کثرت جماع وغیرہ مذموم افعال کی زیادتی سے یہ نقصان ہو جاتا
ہے۔ بعضے آتشک سوزاں جریان وغیرہ امراض کے سبب سے ضعف میں مبتلا
ہو جاتے ہیں۔ الغرض ضعف باہ عارضی کے مختلف اسباب ہیں جن کا وجود
اکثر مریضوں میں پایا جاتا ہے۔ اس کے لئے حب کیمیائے عشرت
ہی ایسی بے ضرر اور سریع التاثر دوائے مقوی ہو جو ایک برس سے لیکر دس
بارہ برس تک کے نامرد و زکار رفتہ اشخاص کو ایک ماہ کے باقاعدہ استعمال سے
مرد کامل بنا دیتی ہے۔ محض یہی نہیں بلکہ معدہ و جگر قوی ہو جاتے ہیں غذا
جو بھی مرہم ہو کر خون صالح پیدا ہوتا ہے۔ دل کمزور ہونے سے اختلاج کا
دورہ ہوتا ہو تو ان گولیوں کے استعمال سے خوبی سب شکایتیں معدوم
ہو جائیں گی۔ دل قوی ہونے سے غیر معمولی طاقت محسوس ہوگی۔ بہت
استقلال بڑھ جائے گا اور اس کا استعمال کرنے والا ہر کام کیلئے مستعد و
جواہر ثابت ہوگا۔ قیمت فی شیشی جس میں پندرہ دن کے لئے تین سٹل
گولیاں ہیں تین روپے۔ (رے)

ملنے کا پتہ منیجر کارخانہ معدن الشفا گیا
تار کا پتہ۔ ابو الشفا گیا

بنارس کے مشہور ڈاکٹر گینیش پرشاد بھارگوکا بنایا ہوا

قیمت فی یکس ایک روپیہ
محصولہ اک وغیرہ ۴۰

سفوف ثعلب مرکب

قیمت فی یکس ایک روپیہ
محصولہ اک وغیرہ ۴۰

دماغ اور دیگر اعضا کو مضبوط کر کے مادوں کو ببقاعدہ نکلنے سے روکتا ہے۔ خون کے سرخ ذروں کو بڑھاتا ہے جسکی وجہ سے سفوف ثعلب کے کچے دھن استعمال کرنے سے چہرہ پر نور اور بدن میں سرخی بڑھتی ہے کمزور و سستی و کمزوری دور ہو جاتی ہے یہ سفوف ثعلب مرکب بدن کے بجا نقل نقل بنے کو دور کر کے سڈول ورکسدار بنادیتا ہے بھوکھ کو بڑھاتا ہے کمزوری جگر اور سر کے درد کے واسطے اکیسے گھنٹوں کا دروپیر و ن کی اینٹھن ل کی دھڑکن دماغ کی کمزوری جس سے آدمی جگر پر بہز ہی کسی کام میں محنت نہیں کر سکتا ہے اسکے استعمال سے دفع ہو جاتی ہے اور قوت مضبوط اور طاقتور ہو جاتے ہیں سبکی وجہ صرف یہی ہے کہ اس سفوف کے استعمال سے انسان کے جسم میں خون بڑھتا ہے اور خون کے بڑھنے سے ہر طرح کی کمزوری دفع ہو سکتی ہے پر مہیہ یعنی جریان کی یہ خاص دوا ہے۔ اس سفوف ثعلب کے استعمال سے جب پورا فائدہ ہو جاتا ہے تو وہ قائم رہتا ہے احتیاط سے کام لینے والے ضعیف بھی سفوف ثعلب کے استعمال کے بعد مثل نوجوانوں کے کام کر سکتے ہیں سب سے بڑی خوبی اس سفوف میں یہ ہے کہ حسب طرح مردوں کی بیماریوں کیواسطے یہ سفوف ثعلب مرکب اکیسے اسی طرح عورتوں کی خاص شکایتوں کیواسطے بھی یہ سفوف نہایت فائدہ مند ہے۔

بردر یا برسوت (جریان رحم) جسکی وجہ سے مریضہ کا چہرہ خون سے خالی و سٹنگھیں سبکی یا سفید ہو جاتی ہیں کبھی کبھی تجار سے معلوم ہوا کرتا ہے اور آخر میں مہتر یا یعنی بیہوشی تک نوبت پہنچتی ہے اور ایام میں طرح طرح کی خرابیاں پیدا ہو جاتی ہیں جسکی وجہ سے عورت اپنے خاص کام یعنی بچہ پیدا کرنے کے لائق نہیں رہ جاتی ہے۔ ان شکایتوں کیواسطے یہ سفوف ثعلب مرکب اکیسے عورتوں کو حاصل نہ قائم ہوتا ہو یا وقت سے پہلے اسقاط ہو جاتا ہو اگر پر مہتر کیسا تھمرد اور عورت دونوں اس سفوف ثعلب کے استعمال کریں تو امید ہے کہ خداوند کریم انکی خواہش پوری کرے کیونکہ اس سفوف ثعلب مرکب میں ایسے اجزاء ہی شریک ہیں جن سے قیام حل میں مدد پہنچتی ہے۔ دودھ پلانے والی عورتوں اسکے استعمال سے دودھ زیادہ پیدا ہوتا ہے جسکی وجہ سے دودھ پینے والا بچہ مضبوط تندرست اور طاقتور ہوتا ہے۔ بہت سے خطوط اسکے مفید ہونے کے بارہ میں آئے ہوئے موجود ہیں ان میں سے چند ذیل میں درج ہیں بفضل ترکیب استعمال و برہیز کا پرچہ دو کیسا تھمرد ہے۔

سفوف ثعلب کے بارہ میں چند معررین کی رایوں کا خلاصہ

جناب مثنیٰ زین الدین صاحب پشتر گوشہ محل حیدر آباد دکن سے تحریر فرماتے ہیں کہ میں ایک ساٹھ سال سے داند کا آدمی ہوں۔ عرصہ سے باؤں میں درد گھٹنوں تک ہوتا تھا جس سے نشست برخاست اور چلنا پھرنا دشوار ہو گیا تھا اور اس مرض کو کئی سال گذر گئے تھے کوئی علاج موثر نہیں ہوتا تھا بفضل انور کے اس سفوف ثعلب کے اشتہار نظر پڑا جس میں اس کے اوصاف کی تفصیل درج تھی میں نے فوراً بذریعہ ڈاک اس سے طلب کیا اور اس کے استعمال سے بہت نفع ہوا یاؤں کا درد بہت کم ہو گیا اور باؤں میں طاقت آگئی۔ اجابت بہت صحیح طور پر ہونے لگی۔ قوت باہ جو مدت سے مفقود تھی خوب ترقی کر گئی۔ قوت سامعہ جانی رہی تھی۔ اب اس سفوف ثعلب کے استعمال سے کس قدر عود کر آئی ہے۔ دل کی حرکت بہت ہوتی تھی اور کبھی کبھی ٹپک جاتی تھی اور رکتے سے بہت تکلیف ہوتی تھی اس کے ساتھ نفس بھی سا قظ ہو جاتی تھی یہ سب تکلیفیں سفوف ثعلب کے استعمال سے رفع ہوئیں اب کسی کسی وقت نم معدہ اور سینہ میں جلن ہوتی ہے اس کے واسطے کوئی دوا عود کر کے بذریعہ ویلیو پے ایل بھیج دیجئے۔

جناب حکیم سید سلطان حسین صاحب رضوی موضع دہولہ ضلع ایتھ سے تحریر فرماتے ہیں کہ ایک مریض کو آپ کا سفوف ثعلب مرکب استعمال فرمایا اس سے اسکو نفع ہے ہر بانی کر کے ایک یکس سفوف ثعلب مرکب اور بھیج دیجئے۔

جناب ڈاکٹر مس ڈی آئی ولسن صاحبہ زمانہ اسپتال تاج گنج آگرہ سے تحریر فرماتی ہیں ایک عورت جس میں سفوف ثعلب مرکب بہت جلد بہت بچھڑ گیا۔ میں نے اسکو اکثر مریضوں پر آزمایا اور سب پر مفید پایا۔

جناب صاحبہ کا خانہ کی پوری فہرست مع اشتہار جو کہ ہر سال انڈیائی مختصری میں شایع ہوتی ہیں مفت طلب فرما کر ملاحظہ فرمائے

دوا سٹن کا پتہ: فوہال سنگہ بھارگوینیر کارخانہ نمک سلیمانی، محلہ گاسے کھٹاٹ شہر بنارس

کتاب تصوف کا عظیم الشان اور لاجواب سلسلہ جواہر اکوڑیوں کے

مشائیر اسلام و صفیائے کرام کے حالات زندگی پڑھنے سے فائدہ بیش نظریہ کہ ہم لوگ بھی ان بزرگوں کے روحانی فیوض بکارت فیضیاب ہوں اور کچھ عین اسلام اپنی سادہ اور پاک تعلیم سے قرون اولیٰ میں کیے کیے علمائے مشائخ اور کس پائے کے اولیاء اللہ پیدا کئے ہیں۔ ان بزرگوں نے معرفت کے رتبہ باطنی کو طشت از بام کر دیا۔ ان کی یہاں تک اشاعت کی کہ آج تک سری نیار شیوخ باطن کی حکومت ہے۔ ان کے نقش قدم پر چلنے کیلئے ان کے حالات واقف ہونا ضروری ہے اسلئے کارخانہ صوفی آنجناب پٹنڈی بہاؤ الدین صلیح گجرات نے یہ سلسلہ شروع کیا ہے اور اس غرض سے کہ ہر ایک شخص سانی سے خرید کر مطالعہ کر کے قیمت ثبات کم رکھی ہے فی الحال فیضانِ دل تیار ہیں۔ شائقین خود پڑھیں اور اپنے بچوں اور استورات کو پڑھائیں اہل ثروت خرید کر غریب مسلمان طالب علموں میں تقسیم فرادیں۔ ان میں رعایتی قیمتیں درج کی گئی ہیں:-

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
حضرت منصور بن صلاح ۱	۱۰	حضرت سرمد شہید ۱	۱۰	حضرت خالد بن ولید ۱	۱۰	حضرت کرشن معظ ۱	۱۰
حضرت خواجہ شمس الدین عظیمی شیرازی ۱	۱۰	حضرت شیخ بوعلی قلندر ۱	۱۰	حضرت عمر بن عبد العزیز ۱	۱۰	شیخ ابوسعید ابوالخیری مہنوی ۱	۱۰
حضرت سلیمان تونسوی ۱	۱۰	حضرت بابا فرید گنج شکر ۱	۱۰	حضرت جنید بغدادی ۱	۱۰	غازی عثمان پاشا شیر پوٹا ۱	۱۰
حضرت امیر خسرو ۱	۱۰	حضرت نظام الدین اولیا محبوب الہی ۱	۱۰	حضرت امام غزالی ۱	۱۰	شمس العلماء حافظ نذیر صاحب ۱	۱۰
حضرت خواجہ حسن بصری ۱	۱۰	حضرت عبداللہ بن مسعود ۱	۱۰	حضرت امام حنبل ۱	۱۰	محمد حسین آزاد ۱	۱۰
حضرت غوث الاعظم جیلانی ۱	۱۰	حضرت شیخ بہاؤ الدین ذکریا ۱	۱۰	سلطان صلاح الدین غازی ۱	۱۰	خلیفہ سلطان عبد الحمید خاں غازی ۱	۱۰
حضرت سلمان فارسی ۱	۱۰	شیخ محی الدین ابن عربی ۱	۱۰	حضرت امام ابو حنیفہ سہروردی ۱	۱۰	آزیزیل ڈاکٹر سر سید محمد مرحوم ۱	۱۰
حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی ۱	۱۰	حضرت عسکریام ۱	۱۰	حضرت مخدوم علاؤ الدین صابری ۱	۱۰	نواب محسن الملک مہدی علی خاں ۱	۱۰
حضرت شیخ سنوسی ۱	۱۰	حضرت شہباز قلندر ۱	۱۰	کلیری ۱	۱۰	رائٹ آزیزیل سید امیر علی صاحب ۱	۱۰
حضرت امام بخاری ۱	۱۰	حضرت امام شافعی ۱	۱۰	حضرت شبلی ۱	۱۰

جو اصحاب بواپسی طواک صوفی کے خریدار نہیں ان کو پہلی دس کتابوں میں کوئی ایک کتاب مفت دو خریدار بنانے والے کو دو۔ اور تین خریدار بنانے والے کو تین کتابیں مفت باقیمت و بجا دینگے۔ ۳۸ کتابوں کے مکمل خریدار سے بجائے تھے میرے اصلی قیمت کے علاوہ محصول اک صرف بجائے جائیگے۔ ۳۸ کتابوں کا حجم دو ہزار صفحے سے زیادہ ہے۔

اس کتاب میں علامہ مصنف نہایت محنت سے بغیر حدیثی و علمی علیہ السلام سے لیکر آج تک کے کل مسلمان بادشاہوں کا خلائیات تفصیل لکھتے ہیں۔ ہر ایک بادشاہ کا نام متعین تاریخ ولادت اور سن جلوس اور سن فات او اسکے عہد کے مشہور واقعات و جنگ وغیرہ درج کئے ہیں۔ اکثر سلاطین کا پورا پورا تذکرہ انبب بھی کیا گیا ہے۔ عرب۔ روم۔ افریقہ و دیگر بلاد اسلامیہ کے سلاطین کے مکمل حالات بیان کر نیکے بعد ہندوستان کے تمام بادشاہوں کا حال سلسلہ وار درج کیا گیا ہے۔ جو یکے بعد دیگرے حکومت کرتے چلتے آتے ہیں۔ ہر ایک بادشاہ کے زمانہ میں جو جو صاحب کمال گذرا ہے اس کا نام مع اس کے کمال کے مفصل تحریر کیا گیا ہے۔ آخر میں شے زمین کا حاصل درج کیا گیا ہے کہ کل روئے زمین کا کتنا رقبہ ہے اور اس میں کتنی آبادی اور کتنا رقبہ مسلمانوں کے قبضہ میں ہے۔ اس کے بعد تمام بادشاہوں کے نام جو اس وقت اپنے اپنے ملکوں پر قابض ہیں۔ مع ان کے دہرائی خانوں اور ان کی آبادی کے لکھے گئے ہیں غرض یہ کتاب بروئے زمین کے بادشاہوں کی بے نظیر تاریخ ہے حجم ۳۰ صفحہ قیمت فی جلد دو روپے آٹھ آنے (۸)

بینجر کارخانہ صوفی آبجیات ڈاکخانہ صوفی آبجیات پٹنڈی بہاؤ الدین صلیح گجرات

[illegible]

فیہر کا خاصہ فی آب حیات پیٹدی بہاؤ الدین ضلع کجرات پنجاب

[Faint handwritten notes at the bottom of the page, possibly bleed-through from the reverse side.]

The... announce-
ment of the death in London of Mr.
Sigismund Kutnow, the owner and
proprietor of the famous... bear-
ing his name. Mr. Kutnow, who was
68 at the time of his death, came to
England about 40 years ago, and ten
years later started the business with
which his name is so presently con-
nected. He began in a small way, but
by dint of hard advertising he soon
brought his specific into vogue, and for
many years he had manufactured and
sold it on a very large scale. He leaves
one son, who succeeds to control of
the business.

Mail.

in London,
Port's Park



Real Relief for Your Rheumatism

Whether you have acute Rheumatism—or only an occasional twinge—you will find that Genasprin acts like a charm. It relieves the pain and reduces the inflammation—quickly and harmlessly. Try it to-day—two or three tablets, disintegrated in water, after meals.

Unlike ordinary brands of aspirin, Genasprin produces no reaction, and does not depress the heart—upset the stomach and digestion—nor create a habit or craving.

That's because it's really *perfect* aspirin—guaranteed entirely free from irritant toxic acids, talc, and all other harmful ingredients. And that's why doctors recommend it, not only in Rheumatism but in numerous other conditions—Gout and Lumbago, Headache, Toothache, Neuralgia, Sciatic and Sleeplessness—Colds, Catarrhs, Influenza, etc.—and above all, in Malaria and other fevers.

Get the best brand of **ASPIRIN—**
GENASPRIN
(Made by Genatosan, Ltd.)

Genasprin has a soothing, refreshing effect on the nerves, too—particularly when you are fatigued and overwrought. You can obtain it at all chemists and bazaars in bottles of 35 tablets; but be sure you get Genasprin—the purest, safest brand of aspirin. Like all our preparations—Sanatogen, Formamint, etc.—it is British throughout, and you can always identify it by our red-and-gold seal.

GENATOSAN, LIMITED
(British Purchasers of the Sanatogen Co.)
(Chairman: The Viscountess Rhondda.)

Chief Offices: 12, Chenies St., London, W. and
Stocks held by G. ATHERTON & CO., 8, Collyer St., Calcutta

[“The Statesman”]

ing down the ways.

SSRS. Burn and Co. An account of the launch

admit fifty
operations up
the past week
and Rs. 1,050
in. There has
parties of tribes-
than one occasion
our troops with good
the 18th April the
n completed its move from
a more suitable camp at
Baddar Toi, five miles
guram. The move was
about incident.

ANUM IN HALF- PINIS"

Coroner held an inquest in
the body of John Laverett
The Grove, Hammersmith.
said his father had mor-
ars. He had suffered with
had taken suppurational tab-
minia and laudanum for
early on Tuesday he pre-
her, who was in a stupor
in swallowing half a dozen
lets. On a doctor's advice
to the Fulham Infirmary,
1 next day.

Sturton, a registered che-
hawk-road, W., said that
ith was a regular customer
st bought laudanum by the
tightly by 5oz. at a time.
ried out all the require-
Pharmacy Act, and every
signed for. He added that
ntry people took laudanum
and so did De Quincey.
f "Death by misadventure"
turned.

Indian News.

Telephone Company, which
public telephone systems at
Ahmedabad have declared a
per cent. for 1919.

Simpson, C.B.E., Indian Mete-
pactment left for Egypt to
er Nile Irrigation Commis-
ne is to be a member.

on with the murder of Mr. C.
ar the Dak Bungalow, May-
17th, Abdul Karim, a Zer-
formerly employed by Mr.
aymyo, has been arrested.

Government have appoint-
tee to consider and report
ules and allowances for the
Subordinate Services. The
frame certain fundamental
the place of the Civil Service
Mr. Justice Kumaraswamy
sident of the Committee.

ice court, Bombay, Superin-
r, of the C.I.D., charged In-
al the City Police, with
aunt hurt to one Shaikh
rch 12, last for the purpose
information when Shaikh
police custody. Complainant
nately for one night and
next day. He alleged that
Inspector Dyer beat him
his head in order
from him. The case

with Babus Bepin Chandra Chatterjee (vakil) and Rajoni Kanto Mookerjee (Government pleader), instructed by Mr. P. L. Roy, Deputy Legal Remembrancer, appeared for the Crown, while Mr. N. Sen (vakil) and Mr. S. Sanyal of the local bar are defending.

The case for the Crown is that the accused issued prospectuses to the public containing representations that the company had acquired lands in Hill Tippera and Assam for the cultivation of tea and for fisheries, and that the work had already begun; and that induced by these misrepresentations, a large number of investors from all parts of India, including an I. M. S. officer now serving in the Waziristan Field Force, pleaders, policemen and others, to purchase shares of the company. The company was duly registered on January 2, 1910, though the prospectus had been issued to the public prior to that date; and in consequence of this, proceedings were instituted at the Bankshall Street Court at Calcutta, at the instance of the Registrar of Joint Stock Companies, which failed. Subsequently the Bengal C. I. D., under the direction of Mr. Corbett, took up enquiries on information received, with the result that the present case was first started at Kurseong, but subsequently transferred to Darjeeling. The case promises to be a very protracted one. About 200 witnesses for the prosecution are to be examined, amongst them being the Registrar of Joint Stock Companies, the District Registrar of Assurances and the Chief Dewan of Independent Tippera.

The present case has been sent up as a case, inasmuch as hitherto criminal proceedings against directors of limited liability companies had been instituted under the Penal provisions of the Companies Act, while the accused are now being proceeded with under Sections 120B and 420 of the Indian Penal Code (criminal conspiracy, and cheating).

FOREST RESEARCH

LARGE EXTENSIONS CONTEMPLATED AT DEHRA

Important developments are, it is understood, under consideration in connection with the Imperial Forest College and Forest Research Institute at Dehra. Further acquisitions of land have been made to provide for the extensions proposed to be made in the existing buildings, and the work will be under the special charge of an additional architect, who comes out from Home for the United Provinces Government.

TOURIST ROBBED

POCKET PICKED BY A GUIDE

BEFORE Mr. G. P. Das, Deputy Magistrate of Alipore, Shaikh Nabibux was charged with having robbed an American gentleman, Mr. Glenwinger of 20 dollar notes. The accused was engaged by the complainant, an American tourist, as guide and as they were coming out of the Zoo he thrust his hands into the tourist's pocket, took his purse containing 20 dollar notes, and ran away. A constable chased the accused, and arrested him with the notes. Accused was sentenced to six months' rigorous imprisonment.

Cuticura Quickly Relieves Itching Skin

Begin with Cuticura Soap, and apply Cuticura Ointment. It cures rashes, itching, irritations, and they are wonderful. No more itching, sure, a clear skin and good complexion, making Cuticura your favorite toilet preparations.

Soap to cleanse and Ointment to cure. Muller, Maclean & Co., Calcutta only. Sold throughout the world.



Makes Healthy Children



Helps Nature
rugged little bodies
thus promote
cal and mental
and vitality.

STEARNS' TONIC

(Wine of Cod Liver
Extract with Ferrous
of Iron)

is an ideal tonic
storative for young
old.

SOUTH AFRICA AN INCOME FOR

Of all the investment opportunities there are few indeed not of this kind.

Absolute safety is the first adequate and uniform return, important, and these seem. Aside from government bonds, under which is small there is sure and certain than an investment in the AFRICAN REALTY TRUST, which the income is larger would be earned in an equal position in securities giving safety. Thus, a payment of £100 for 5 years would provide an income of £500 absolutely beyond question. Write for full particulars to REALTY TRUST, Ltd., Grosvenor Old Court House Street, Calcutta.

SOUTH AFRICAN BUREAU and Visitors Room at the above address. This Office established for the benefit of investors in South Africa and a commission is extended to all interested to make full use of the facilities.

NO THING has more counted uppers saltings than GOSSI'S PIECES

suitable for
Each piece guaranteed
complete.
Price Rs. 20 per piece.
BHARGAVA COMMERCIAL
Benares City India